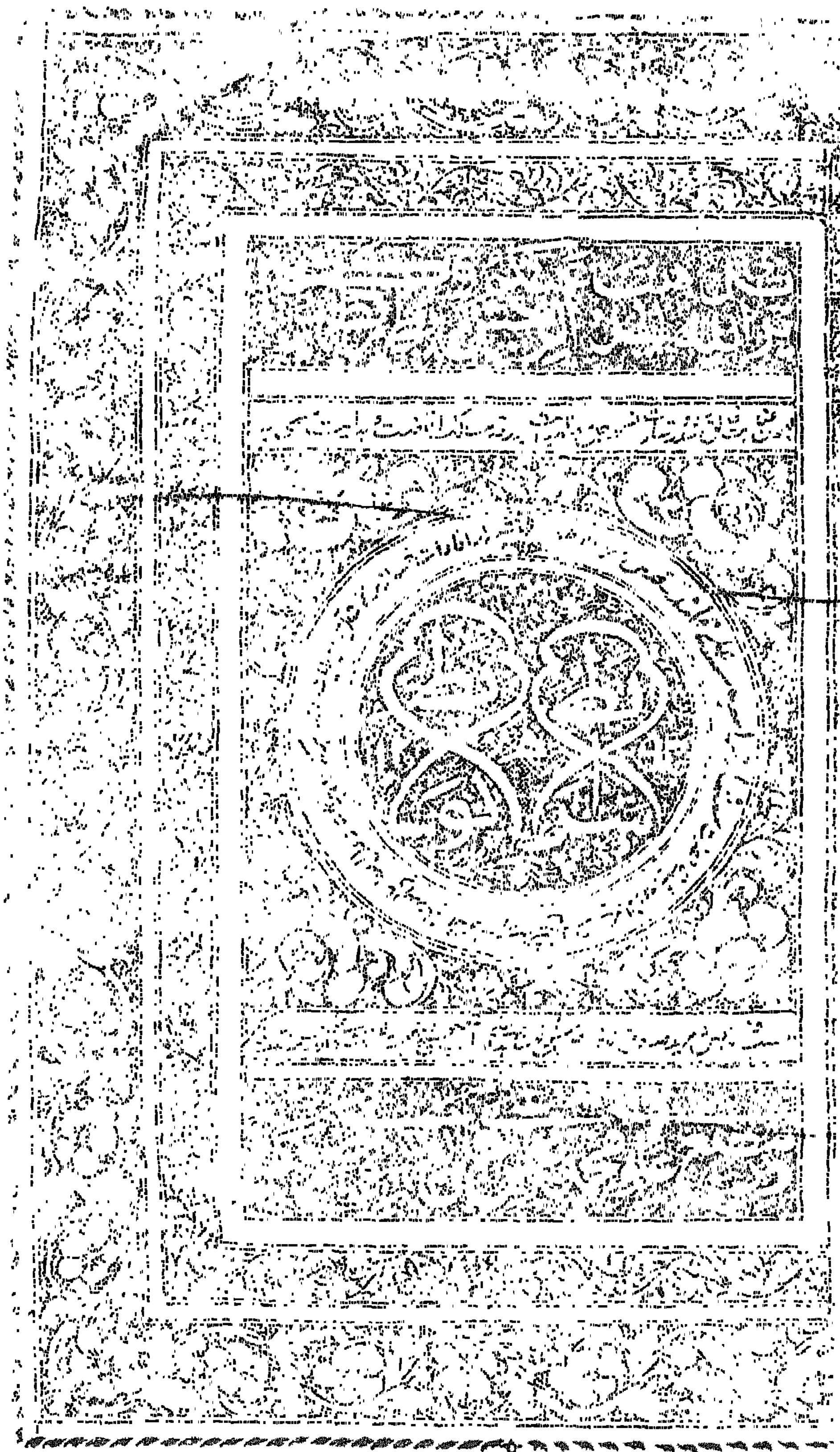




بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی یهدی من یشاء و یضل من یشاء والصلوة علی محمد خاتم المرسلین افضل الانبیاء وعلی اله
واصحابه الذین هم نجوم الاهتداء اما بعد میگوید فقیر حقیر تراب علی ابن حضرت شاه محمد کاظم قلندر قدس سره
که درین زمان اکثر حال پیران و مریدان باین صورت دیده و شنیده میشود که پیران محض از رجوع جاهلان بسوی خود بدعوی
سبحانی ما اعظم شانی میگرایند و فقیران فقط به تلبس دلق کاملان بآرزوی خود نغمه لیس فی جبتی سوی الله
میسرایند و منشا این جز جهالت و خودسری چیزی دیگر نیست و مریدان اگر بسلامی در خصوص پیران دست بردارند
یا سر فرو کنند باتقاع اینقدر آداب سرسری تعجب آن سر بفلاک کشند و پا بر زمین ننهند و معتقدان اگر بتقریبی جبر او کرها
تحفه ی بخدمت نذر گذرانند مخدوم را از نیست ممنون احسان خویش سازند و خود را از خادمین آستین بینند از نیست و چران جز
پست حوصلگی و بیخبری هیچ نباشد لهذا این احقر عروی مختصر آداب یکدیگر از کتب معتبر آورده می نگارد و نامش
شرایط الوسایط بر زبان می آرد تا دیباچه بخت طالبان گردن شکن مدعیان گردد و من الله التوفیق و هو یهدی
الی سبیل التحقیق **فصل اول در آداب و شرایط شیخ** از کلام حضرت شیخ محی الدین ابن عربی قدس سره که آنحضرت
والد بزرگوار در فارسی استنساخ کرده بودند باید آنکه شیخ باید که عارف باشد از خواطر نفسیه و شیطانیه و ملکیه و ربانیه و عارف
باشد از اصل اینها که از کجا پیدا میشود این خواطر و عارف باشد از امراض و دوای آن و عارف باشد باینکه در کدام وقت
کدام ریاضت باید مرید را تا بدان اشتغال نماید و بشناسد عوائق و علائق خارجیه مثل الدین و اولاد و اهل و غیره بشناسد

تدبیر آن به اگر مرید را همه امراض ازین علائق پیدا میشود اگر مرید را رغبت در طریق باشد فائده کند و گرنه فائده نیست
و شیخ باید که مرید را نگذارد که بی حکم از خانه بیرون آید و هر گناهی که صادر شود در برابر آن عقاب و عتاب کند اگر نکرد
حق مقام او ادا نکرد دلیلش امام غاشی است در حق رعیت قائم نیست پس حرمت نسبت مریدان باید که بپوشد هر چه محظور شود
نظر او را و هر چه بگذرد بر او اگر طبیب بیماری را بپوشد او دوا چه کند پس شیخ دین انبیا و پیر اطبا و سیاست ملوک باید
همچنین شیخ را استاد گویند الغرض همه امراض و دوا را بشناسد نه که در کتب بیند و خود راه نرفته او مهلک است
مریدان و طالب را است پس اللهم احفظنا باید که شیخ مرید را قبول نکند تا که مرید شیخ را در کار خود اختیار ندهد
و شرط آنست که محاسبه کند مرید را در انفاس و حرکات و بقدر صدق و اتباع او در مجاهده شدت کند که درین راه
شدت است و جای آرام نیست و رخصت برای عوام است که قانع شده اند به ایمان و ادای فرایض پس مرید را باید که زیاده
کند از مرتبه عوام و ضرور است که سختی بکشد و امام ابو مدین رحمة الله علیه میفرمایند که مرید را با شخص چه کار این راه بی جهاد
گشاده نمیشود و مرید را باید که بی حکم او استاد بر سجاده ننشیند و با حکم الهی شود که در پی او راه نکنند و شرط او آنست که اگر در مسئله
تکلم کند و کسی منازعت کند موقوف نماید که آن معارف ذوقی است و از بحث عقول بیرون واجب است در استماع کلام
مرید را تصدیق و غیر را تسلیم اگر اجنبی باشد و اگر مرید تصدیق نکند فلاح نیابد و اگر مرید استدلال کند بدلایل شرعیه و عقلیه
و او را شیخ زجر نکند و جدا نسازد خیانت کرد در تربیت او و هر که مرید را بدین حال گذاشت او مرشد نیست بلکه ساعی است
در هلاک او الغرض در کلام شیخ مرید را تصدیق واجب است و استدلال و بحث ممنوع اگر شیخ بیند که مرید چنین است
که استدلال و بحث میکند در کلام و رجوع نمیکند بحق پس از مقام خود دور کند که این کس با قیان اصحاب افساد کند
و در نفس خود فلاح نیابد و اگر شیخ بیند که حرمت او از دل مرید ساقط شد او را نیز دور کند که او بدترین عدو است
چنانچه گویند که از دشمن یکبار بپرهیز و از آشنا هزار بار و شیخ را سه مجلس باید یکی عام که در آن همه مریدان حاضر شوند
باید که در آن مجلس شیخ از حفظ آداب شرع و احترام آن و از نتایج معاملات بیرون نشود و دیگر مجلس خاص برای
اصحاب خود درین مجلس از نتایج اذکار و خلوات و ریاضات و ایصال طریق بیرون نشود و دیگر مجلس علیحده
با هر فردی برای زجر و توبیخ بر حرکات بیوضع و یا احوالی رو داده کسی را اطلاع دهد به تفتیش آن و آنچه بدین ماند و شیخ را
باید که وقتی خاص برای حق باشد و اعتماد بر حضور خود ندارد آنچه حاصل شده در خلوات نشود که از صحبت ها

زایل شود چرا که آنچه حاصل شده است از برکات خلوت و ترک ما سوا بود و اگر این سبب حضور بگذارد و وقت خود برای
اینکار نگذارد به صحبت نفس محجوب است باز عود کند بغفلت تا بسیار کس را همچنین دیدیم که بسبب خلق از مرتبه خود
بیفتادند نعوذ بالله منها حق تعالی یار او و شان احسن عاقبت روزی کند جناب رسالت مآب علیه السلام
اینجا فرموده لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل همان نگاه داشتن است وقت
خاص خود را برای کسب حضور که نفس محجوب است برذایل و بغفلت و فضایل کسبی است بی تحفظ نمی ماند و فا
است بعضی ذاکرین ذکر او مکاشفه یا مشاهده نقل کند چیزی نگوید بلکه عمل فرماید که ترقی از آن با علی تر کند
والا نفس بسبب آن مغرور شود و حرمت شیخ از دل او بیفتد و بسبب آن آهسته آهسته از طریق خارج گردد و مطرود
و محجوب گردد نعوذ بالله منها شیخ را باید که مرید را نشستن دهد با خوابی خود و سخن نکند با آنچه بر و وارد شود و اگر شیخ
تکمه و حق او را ضایع کرده و باید که مریدان او در شب و روز یکبار نزد خود راه دهد و همیشه در گوشه باشد که کسی آنجا دخل
نکند از او و الا فقیر نگردد مخصوص باشد بهتر آنست که کسی نرود که اکثر آنست که حال متغیر شود از آمدن او و این
هر کس نشناسد و برای اجتماع اصحاب او به دیگر باید و شرط شیخ آنست که برای مرید زاویه دیگر سازد که آنجا کسی نرود
غیر آن و چون خواهد که بنشاند مرید را در گوشه اول داخل شود و دو رکعت نماز بخواند و نظر کند در روحانیت و مزاج
و حال مرید و بیند و رکعت شیخ را جمع شود جمعیتی که لایق حال مرید است و موجب برکت و فتح او شتاب شود هرگز مرید را
با هم جمع شدن ندهد مگر وقتیکه نزد او جمع شوند اگر چنین کرد در حق آنها بد کرد و غرض مریدان را صحبت اغیار
منع است اگر چه برادران دینی باشند و شیخ را باید که هرگز مرید را از حرکات و سکنات و خوردن و خفتن خود واقف نکند
چرا که بسبب ضعف عقیده شود و در ذوق و یقین شیخ را حقیر خواهند دانست و این موجب ضرر است در حق او شان
و در سماع حاضر شدن ندهد بلکه اگر از زاویه بیرون آید بپرسد که برای چه بیرون آمدی پس آنچه بر وی طاری شده آن
شیخ بیان کند و شیخ او را تنبیه کند و بگوید که ما را در زاویه بصدق همت طلب کن تا ما را حرکت دهی و نزد تو برسیم
تو از زاویه بیرون مشو چنین نقلست که یکی را خطره مسئله پیش آمد در داوی بود و ابو یوسف همدانی را
که شیخ وقت بود و هر کسی پیدا شد خود را تا آنجا رسانید و جواب مسئله داد و گفت ای پسر اگر چنین وقد در شهر بیا و ما را
تکلیف مده که اینجا جواب تو گوئیم آن جوان گفت اگر ما را چنین وقد بهجر و شهر ابو یوسف است پس در انسم

که مرید صادق حرکت نیابد شیخ را بسبب صدق و باید که شیخ مرید را ابتدا تربیت کند بیقین یعنی برای رزق
توکل تعلیم کند و جای او را نشاند که کسی او را نشناسد و خود هم خبر نگیرد مگر بهمت و سیاست اگر مرید صادق است
درین جلوس البته فتحیاب شود و او را رزق و یقین حاصل آید باید که مریدان را نشستن نباشد نزد شیخ دیگر و اصحاب شیخ دیگر که
که بسیار سریع المضرت است که تفصیل این دراز است و این منع در حق آنهاست که مریدان صاحب خلوات
و اذکار اند که آنها را سوای شیخ اجتماع با برادران ممنوع نه آنکه کسانی را که حاضر میشوند در مجالس عام و جمع میشوند
بعضی با بعضی در حق ایشان حرج نیست از زیارت شیوخ و تبرک بزیارت آنها و منع شیخ اصحاب خود را که آنها صاحب
خلوات و ذکر الهی اند برای حب ریاست و حسد با شیخ دیگر نیست که در حق شیوخ بدگمان نباید شد بلکه
ضررهای بسیار است که تفصیل آن دراز است بلکه شیخ را باید که اگر شیخی ما فوق خود یابد بخدمت او لازم گیرد و اصحاب را
فرماید که بخدمت او کنند اگر نکند منصف نیست و نه صاحب همت بلکه محب ریاست است و ناقص در طریق
الهی است شنیده که حضرت صلعم فرموده اگر موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام زنده می بود در متابعت ما
می درآمد و الیاس و عیسی علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام پس شیخ را همچنین باید بود و آداب است شیخ که
نگاهدارد اوقات و انفاس مرید را و اگر از مرید چیزی واقع شود و شیخ بحث نکند پس در حق مرید بدی کرده و شیخ را
نباید اینست بعضی آنچه شیخ را باید انتهی ما ننتهی والدی و نیز شیخ محی الدین ابن عربی در فتوحات در
باب صد و هشتاد و یکم در احترام شیوخ آنچه میفرمایند ترجمه آن اینست که پیران مثل پیغمبران اند در نیابت
حق پس ایشان نواب حق اند در زمانه خود و لیکن مر ایشان را حفظ شریعت باشد بسبیل عموم نه احداث
شریعت بخلاف پیغمبران و پیران را حفظ قلوب و مراعات آداب باشد بخصوص و حال ایشان قیاس ایشان باشد مثل
حال طبیب باشد قیاس با آنچه عالم باشد بعلم طبیعت پس طبیب ناظر است بسوی طبیعت از آن رو که طبیعت مد
برست بخلاف عالم بعلم طبیعت و گاهی شیخ جمع میکند میان هر دو امر ای علم باشد و مرتبه شیخوخیت هم و آنچه از علم برای
شیخی ضرور است آنست که بداند شیخ مر او حرکات مردم را از تلامذه خویش در مصادر حرکات او و بداند خطرات مذموم را
از محموده و مداخل تلبیس مذموم در صورت محموده و تلبیس شیطان محمود را در صورت مذموم و بداند انفاس و نظرات را و
آنچه آن هر دو حاوی باشند که خیر باشد یا شر و بداند علل و ادویه نفس را و ازمنه و امکنه و اغذیه مصلح مزاج

عجب اعتقاد باد است که میگویند درویش باید که محتاج و گدا باشد نمیدانند که حق تعالی هرگز هیچ مرشد را محتاج
نداشته است بلکه خلق را باید که بندگان همه بسجده احتیاج نباشند آخر این دنیا را برکت ایشان قایم میدارد بلکه
مقصود از آفرینش ایشان اند و نیز مولانا محمد قاضی در مقامات خواجه احرار نقل میکنند که همه اهل تحقیق متفق اند
که مرشد را بقدر دنیا که فوات مرید را کفایت کند مهم است و از شرایط ارشاد و تکمیل شمرده اند زیرا که اگر معتقد آن
نداشته باشد بضروریات مرید اشتغال بدنیا باید کرد و موجب طریقت اشتغال با مریست که نسبت آن تمام
از دنیا بیگانه شود و بعضی از اهل تحقیق فرموده اند که شیخ و مرشد باید که صاحب جاه باشد و این از شرط تکمیل
داشته اند زیرا که انقیاد و خضوع مرید در این صورت بیشتر است و رکن اعظم طریق ارادت تسلیم و انقیاد است
بوجه اکمل انتهی از اینجاست که حضرت شاه محمد قلندر لاهوری در مکتوبی بشیخ ابو نجیب بهتی خلیفه خود نوشته اند
که بعضی درویشان از جهت وابستگان و متعلقان که خدمت ایشان من حیث الشرع فرض است بملوک و اغنیا
رجوع آورده اند وجه معیشت را بجهت اینجماعت که جمعیت خود است حاصل کردند و بفراغ خاطر در طاعت
عبادت مشغول شدند بدین نیت تلاش وجه معیشت داخل طاعت و عبادت است در حدیث است
که نیت المؤمن خیر من عمله در واقع همین نیت است و اگر درویش بدین نیت نزد اغنیا رود و مراد
دارد گویا که برای خدا پیروی رفته و پیرای دست شیخ الاسلام عبدالرحمن جامی قدس سره نوشته اگر
زاید تونگر را از جهت دست بسبب آنکه او را نفع ببدهد و او بفراغ خاطر در طاعت مشغول میباشد باید و نیز
عطا باشد انتهی پنجم شجاعت یعنی شیخ شجاع باشد تا از ملامت خلق نترسد و مریدان را از حاسدان و دشمنان
نگاه تواند داشت و قبول هر کس نکند ششم عفت باید که عفیف باشد تا مرید را از وی نفع رسد و در ارادت او
فساد پیدا نشود که مبتدی چندان قوت ندارد که صورت فساد را از تاویل خود دفع کند هفتم علو همت یعنی
التفات بدنیا نکند گفته اند حضرت اگر چه بال پیر اسفیر شود مگر مبتدی را صورت حرص بخاطر آید و در اعتراض
افتد و ارادت او ناقص گردد و از مال مرید طمع بردارد هشتم شفقت باید که بر مرید شفیق باشد و او را بتدریج
برفق و مدارا بکار دارد و باری بر وی ننهد که تحمل آن نتواند و چون مرید در قبض باشد بتصرف ولایت قبض
از وی بردارد و اگر در بسط باشد قدری قبض بر وی نهد تا در بسط زیادت قرار نرود نهم حلم است

باید که حلیم و بردبار باشد بهر چیزی زود در خشم نشود و مریدان از نرنجاند اگر بقصد ضرورت ادب نهند تا نفور نگردد دهم
عفو است اگر از مرید حرکتی بموجب بشریت شود و از آن درگذرد و عفو کند یازدهم حسن خلق است باید
که خوشخوی باشد و مرید را بدرشتی نرنجاند و نرماند تا مرید از وی اخلاق نیکو فرا گیرد که نهاد مرید آئینهٔ اخلاق و
افعال و احوال شیخ باشد دوازدهم ایثار است باید که مصالح مرید بر مصالح خویش ترجیح نهد و حظ خویش
بر وی ایثار کند سیزدهم کرم است باید که در شیخ کرم ولایت باشد تا مرید را از کرم ولایت بخشش فتوح آید
چهاردهم توکل است باید که قوت توکل در وی باشد تا مرید از خوف اسباب معیشت آواره نشود و بسبب رزق
مریدی تباه نشود پانزدهم تسلیم است در آمد و شد مریدان تسلیم غیب باشد تا حق تعالی هر که را خواهد آرد و
هر که را خواهد برد آمد و رفت ایشان فربه و لاغر نشود نه بآمدن آنها حرص نماید و نه از رفتن آنها دلگیر شود و بسبب
گرد و کناره گیرد و بکار خود مشغول شود و حق ایشان فرو گذارد شانزدهم رضا بالقضا است یعنی در تربیت
مریدان جهد بشرایط شیخی کند هر چه حق تعالی از ایشان آنها یافت نایافت قبول کند و راضی باشد و بر احکام ازلی اعتراض
نکند هفدهم وقار است باید که با وقار و حرمت با مریدان زندگانی کند تا گستاخ و دلیر نشوند و از دل ایشان
عظمت شیخ نرود که موجب خلل ارادت باشد هیژدهم سکون است یعنی در کارها تعجیل ننماید و با آهستگی در هر
تصرف کند نوزدهم ثبات است باید که در کارها ثابت قدم و بلند همت با عزیمت باشد و مرید نیکو عهد بود و از
بی ثباتی حقوق مرید ضایع و فرو نگذارد و بهر حرکتی از وی همت باز نگیرد بیستم هیبت است باید که شیخ را شکوه
و هیبتی باشد که در دل مرید از وی عظمت باشد و در غیبت و حضور با ادب بود و نفس مرید بهیبت ولایت شیخ
شکسته شود و شیطان از سایهٔ هیبت ولایت شیخ یارای تصرف در مرید نباشد چون شیخ بدین اوصاف متصف
باشد مرید صادق در دامن دولت او زند و در پناه دولت شیخ بمقصد رسد اما مرید باید که باوصاف مریدی آراسته
باشد و بشرایط آداب ارادت قیام نماید اگر بی شیخ بنظر علم و عقل سلوک نماید خطر آن باشد که در ورطهٔ هلاکت افتد و بجای
نرسد بلکه از غرور و تسویل نفس و شیطان در مزلات افتد و خوف زوال ایمان گردد انتهی با شیخ دایه
قدس سره عن مرصاد العباد و بعضی از مریدان حضرت مجدد رحمة الله و آداب پیران چنین نوشته‌اند
که پیر باید که در نظر مریدان خود را متحمل و ارد چنانچه در رشحات است که مولانا نظام الدین قدس سره گفته‌اند

شیخی آنست که کسی خود را بنظر مریدان متجمل بتجمل تواند کرد انتهی زیرا که تا جمال نباشد رابطه مرید با مراد بر وجه
محبت که موجب جذب و تصرف هاست محکم نمیشود و این را بایه تدبیر عقل میدانستم لیکن باز فرصت
آن نیست که همیشه تکلف کنم و خود را با تجمل نمایم تا سبب فتور عقاید مردمان نشود از ینجاست که سنت
شد شانه کردن محاسن و نیکو بستن دستار و غیر آن از چیزهائی که تعلق بزینت ظاهر دارد انتهی
و در وازه اختلاط با آنها مفتوح نسازد تا مهابت او در دل مرید جا گیرد و باعث عقیدت و ادب گردد و موجب
ترقیات شود و از توجهات باطنیه و تفقد آنها بمسائل نگذارند که از اعظم عبادات است و بعد از فراغ
از ین امور ادای حق آن بقدر طاقت بطاعت دیگر مثل درس و اذکار بپردازد و مسترشدان را بوظائف
طاعات و اذکار سرگرم دارد و برعایت آداب ترغیب کند و معطل نگذارد امید که از نسبت خاص بزرگان
بهره یابد نسبت چون بتانی حاصل شود قدر و عزت دارد و آنچه بزودی و سهولت بدست آید چندان
قدر و عزت ندارد و اگر کسی استعجال نماید بوالهوس است طالب نیست و قابل صحبت نه مردم در
طلب دنیا چه رنجها که نمی کشند طلب حق جل و علا آنست که بزرگان درین طلب ریاضتها کشیده
و عمرها گذرانیده اند شعر اوحدی شصت سال سختی دید * تا شبی روی نیکبختی دید * و نه ظهور تاثیر
علامت نقصان استعداد نیست گرهی باشند تام الاستعداد که باین مبتلا اند و از شکایت
بوالهوسی و عدم استقامت طالبان و افسردگی از تلقین آنها که نوشته بودند مخدوما اکثر طالبان
این زمان همین حال دارند طالب صادق کم است لیکن بعد استخاره خود و استخاره او و بعد
حصول انشراح طریقه را باید گفت بعد از ان اگر بی استقامتی از کسی ظاهر شده گو شده باشد
ضرر او ست انتهی و میرزا مظهر جانجانان میفرمودند که شیخی را مصالح بسیار درکار است حلم
منتج و عقل سلیم و کشف صحیح و ذوق صریح و شرف نسب و حسن ادب و کمال سیرت
و جمال صورت و تجمل ظاهر و تحمل باطن و قوت ارشاد و هدایت و دولت فقر
و قناعت و جذب قلوب طالبان و تهذیب نفوس ناقصان انتهی و آنچه
در قول الجمیل شرایط شیخ است مجملا این است که پیر را باید که عالم باشد

که عالم باشد بکتاب و سنت بقدر ضرورت دین و صاحب عدالت و تقوی
باشد که مجتنب از کبایر و غیر مصر باشد بر صغایر و زاهد باشد در دنیا و راغب
باشد بر آخرت و مواظب باشد بر طاعات موکده و اذکار ماثوره و مواظب
باشد بر تعلق قلب بسوی حق بحدیکه نسبت یادداشت ملکه وی شده باشد
و آمر باشد بمعروف و ناهی باشد از منکر همیشه برای خود و صاحب
عقل باشد تا اعتماد کرده شود بروی بهرچه گوید و منع کند و صحبت داشته بود
با مشایخ مدتی طویل و ادب یافته باشد از ایشان و اخذ کرده باشد
از ایشان نور باطن و سکینه و شرط نیست از شیخ ظهور کرامات و خوارق
عادات و نه ترک کسب مگر قانع باشد بر قلیل و پرهیزگار باشد از شبهات
انتهی خواجه عبید الله احرار میفرمودند که اشراف بر خواطر از شرایط تکمیل
و ارشاد نداشته اند و در رساله قبالیه است که سه چیز است که مریدان را نتوان
آموخت طلب و ارادت و عشق و آنکه میتوان آموخت عبادت و خلق
و آداب است عاشق را میتوان آموخت که راه معشوق باین طرف است
و بخانه معشوق باین وضع باید رفت تا کسی ترا از آنجا منع نکند و از
وصال معشوق باز ندارد و بعد وصال با معشوق چنین خدمت و ادب
باید کرد تا ویرا سیاست نکند و نراند اما عاشق را خواهش معشوق
و درد و طلب و بیداری شب و بیقراری روز و رنج انتظار وصل یار بر خاطر
نمیتوان انداخت انتهی و در کتاب سبع سنابل است که از شرایط
شیخی است که مسلک صحیح داشته باشد و عالم و عامل باشد بر جمله عبادات
از فرایض و واجبات و سنن و نوافل و مستحبات و در ادای این احکام
قاصر و متهاون نبود چنانکه بر هر وضو مسواک کند و شانه در محاسن کرده اند

که این هر دو سنت است او هر پنج نماز با اذان و اقامت و جماعت ادا کند و تعدیل ارکان نگاه دارد و آنچه بدینها ماند و اگر پیر انواع
عبادات عالم نبود و عامل نتواند شد و از شریعت بیفتد پس پیر را نشاید زیرا که هر که از مقام حقیقت بیفتد بر طریقت قرار
گیرد و هر که از طریقت بیفتد بر شریعت قرار گیرد و هر که از شریعت بیفتد گمراه گردد و مر گمراه پیری را نشاید که پیر مرجع خلایق باشد
و اکثر خلایق بر بیعت و انابت او رجوع آرند پس پیر را احتیاط در جزئیات شریعت لازم و فرض است و فرض است که
اگر دقیقه از دقایق شرع از وی فوت شود وسیله گمراهی مریدان گردد چرا که مرید از او حجت گیرد که پیر ما چنین کرده است
چنانچه نقلست که خواجه حسن بصری مردی را در حالت مستی دید که راه میرفت و پایش میلغزید فرمود قدم استوار
تا نلغزد وی گفت تو قدم خود استوار دار تا نلغزد و اگر من چنین از مستی معذورم و اگر پایت بلغزد وسیله ذلت کل عالم باشد
که اهتدا عالم بر اقتدا است فقط و دیگر شرط آنست که عقاید درست داشته باشد موافق مذهب اهل سنت و جماعت
و سنی باشد بی تعصب که رسول علیه السلام از جمله هفتاد و سه گروه همین یک گروه را رستگار فرموده است

آمد اصل شرع ای روشن صاف + کتاب و سنت و اجماع اسلاف + قیاس راسخین العلم برحق :. تو با هر سه اصل شرع
ملحق + تو گر بیرون روی زین هر سه یکگام + برافتادی ز راه دین اسلام :. اینقدر شرایط رسمی ضروریست

اما در طریقت شرایط پیری بسیارست از آنجمله بعضی می‌نویسیم اول پیر را باید که در اکل حلال احتیاط کلی کند و اصلاً
و قطعاً اگر لقمه باشد و چه شبهات نگردد زیرا که کُلُّ لَحْمٍ نَبَتَ مِنَ الْحَرَامِ فَالنَّارُ اَوْلیٰ بِهَا دوم صدق
مقال است پیر را باید که اصلا الکذب و غیبت و فحش بر زبانش نرود که الصِّدْقُ یُنْجِیْ وَالْکِذْبُ یُهْلِکُ اگر خیر
افتی بکم و کاستی :. وانهمه بدمستی اگر راستی :. راستی آورد که شوی رستگار :. راستی از تو ظفر از کردگار سیوم ترک
حرص و ریاست و لذات و شهوات و عدم التفات بر رجوع و قبول خلق و اگر اغنیا و سایر خلق رجوع کنند پیر را باید که
برای رنجش دو فاسقی نشاید بسبب قبول ایشان فخری و مباهاتی در ظاهر و باطن او نبود چهارم ترک جمع مال است
اگر او را فتوحات فراوان متواتر میرسد باید که جمیع را خرج کند و ذخیره نگرداند چنانکه گفته اند سر وفای زمانه کیسه
دوز + بگذر از آنکس که خرج روز بروز :. و اگر فتوح متواتر نمیرسد یا فتوحی بسیار از جائی رسیده باشد و از نگهدارد
بنیت جمع خاطر از تفرقه اهل و عیال و فراغت و عبادت داشت پنجم حسن خلق است و نیکخواهی خلق پیر را باید که
از ایذای و رنجانیدن ایشان دور باشد و ترش رو و بدخو نبود که هر که مردم آزار است حق تعالی از وی بیزار است

ششم

آنست که بچشم عزت هرگز در خود ننگرد و وصف خودبینی را بر مقام صدق فرود آرد و صفت خودنمائی را بر مقام
اخلاص ــه اگر خواهی که گردی بندهٔ خاص + مهیا شو بصدق و اخلاص + هشتم آنست که بر گرفتن
مریدان حریص نشود اگر کسی بصدق به بیعت او رجوع آرد او را مرید کند و اگر نه فارغ البال در عبادت باشتغال
مشغول ماند و اوقات عزیز که سرمایهٔ عمر است ضایع نگرداند پیغمبران علیهم السلام که مخصوص بعثت شده اند بهدایت
خلق فرستاده بعضی از ایشان یک کس امت داشتند و بعضی یک کس هم نداشتند نهم تحمل جفای خلق است
و صبر بر ایذای مردم زیرا که خرقهٔ درویشان جامهٔ رضا است هرکه درین خرقه تحمل نامرادی نکند مدعی است و خرقه بر او
حرام دهم ترک فوت معاصی است باید که از ارتکاب بر فرمودهٔ حق سبحانه و اجتناب از نافرمودهٔ او بر وجه اتمام
بر خود لازم گیرد دهم آنست که طالب کشف و کرامات نباشد بلکه طالب استقامت بود زیرا که کشف و
خوارق از بسیاریان صادر میشود از اینجا گفته اند الاستقامة فوق الکرامة ـــه با ره استقامت
میرویم + نی پی کشف و کرامت میرویم + هرکه او از کشف خود گوید سخن + کشف او را کفش کن بر سر زن +
آنکه او از کرامتهاش لاف + چون سگی باشد که گوید عاف عاف + ور شد از نیکی بعالم شهره + او بجو شیرگی
بود خر مهره + غرض شرایط پیری نامحصور است بعین شرایط که بیان کردیم محصور نیست تا چون طالب صادق
پیری را باین شرایط که گفتیم یابد بپیوندد ثابت با وصدق ارادت و حسن اعتقاد کند و چندانکه صدق ارادت و حسن
اعتقاد کند مرید را در کارش فائده زیاده بود و که پیر پرست خدا پرست باشد انتهی و حضرت شاه مجاهد الله قدس سره
در مکتوبی نوشته اند که محب من پیر نمی تواند که مهجور ازلی را موصول گرداند نمی بینی که همچو دلیل مصطفی علیه السلام
نتوانست که ابوطالب را بدو آرد لیکن چون کسی را دولت قبول در ازل رفته است بدعوت پیغمبران و پیران
ظاهر گردد و همچنین اگر کسی را دولت وصول و قرب در ازل رفته است بخدمت و صحبت پیران ظاهر گردد که سنت
الهی بر آنست بر پیران همین مقدار بس که مریدان را راه نمایند در ریاضت و مجاهده فرمایند و از آفات او تنبیه نمایند
و بر مریدان واجب بلکه فرض است که هر چه پیر فرماید در جان همچو جان نگاهدارند و از آن از و عمل آرند انتهی در مکتوب
دیگر نوشته اند ای برادر مقصود و مطلوب جمله طالبان سالکان معرفت خداوند عز و جل است چون حاصل شد
کشف و کرامات چه احتیاج خواهد آمد اگر ظاهر نشده باشد خدا را شناس کشف و کرامات چه احتیاج

کرده‌ی علیین کرامات است بلکه از کرامات الله تعالی آنرا در راه جادهٔ شریعت استقامت کرامت کناد
هیچ مرتبه بالاتر ازین نسبت که متابعت حبیب حق میسر آید انتهی در محبوب السالکین است که الشیخ هو
الانسان الکامل فی علم الشریعة والطریقة والحقیقة والمرید هو الذی تجرد عن
ارادته نفاست از مراد العباد والشیخ فی قومه کالنبی فی امته و در کتب مشایخ معتبر نوشته است
من لیس له شیخ فشیخه ابلیس پس شیخ کامل و اهل بصفات انبیا موصوف باید انبیا را وحی جلی بود
شیخ را وحی خفی انبیا نواب و خلفای حق بوده اند شیخ کامل نیز نائب و خلیفهٔ رسول باشد انبیا را حق تعالی
بی واسطهٔ غیری علوم تعلیم کرد چنانچه حضرت آدم علیه السلام را علم اسما علّم آدم الاسماء کلها و حضرت داود را
علم زره وعلمناه صنعة لبوس و حضرت سلیمان را زنبیل بافتن و حضرت رسالت پناه را قرآن از راه دل تعلیم کرد
نه از راه صوت از آن گفت الرحمن علم القرآن پس شیخ هم باید که عالم ربانی باشد شیخی بصورت جبه و
دستار و طاعت و عبادت ظاهر کردن نباشد شیخ حقیقی آنست که در مقام عبدیت فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر رسیده باشد پس یعنی حق تعالی حضرت خضر را مقام شیخی داد و حضرت موسی را با وجود آنکه دولت
وکلم الله موسی تکلیما و سعادت وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة وتفصیلا رسیده بود
بمریدی تعلیم علمنا من لدنا بر حضرت خضر فرستاد و متابعت خضر قبول کرد و در اینجا تفصیل دراز بود ترک کردم و در رساله
رموز الواصلین آورده که شیخ کامل و مرشد آنست که هم محب و هم محبوب هم طالب و هم مطلوب هم عاشق و هم معشوق
و هم کامل و هم مکمل و هم سالک مجذوب و هم مجذوب سالک هم متحیر و هم مستغرق بود و هر زمان سیر او دیگر وقتی در سکر وقتی در
صحو گاهی در استغراق بود گاهی در صحو بود و شیخ هادی و مقتدا و مرشد را اوصاف چهار ملک مقرب باید اول صفت جبرئیلی
کما ان جبرئیل امین الله فی اداء الوحی پس شیخ هم امین وحی خفی باید آنچه از حق شود مریدانرا با امانت ادا کند و
تصرف خود و آن خیل و جایز ندارد و شیخ متحمل کلمات حق باید کما ان جبرئیل یحمل کلام الله للاداء علی الانبیاء
یعنی اسرار و رموز کلام الهی که آنرا حامل است الی خزن حق بیرون نهد و شیخ یاری ده انبیا باید بدعوت و هدایت کما ان جبرئیل
ناصر الانبیاء والاولیاء و شیخ هلاک اعدا باید و دفع شر دشمنان دینی و دنیاوی مریدان کند و هلاک نفس اماره
مرید کما ان جبرئیل دمر اعداء الله دوم صفت میکائیلی که المیکائیل ملک الرحمة والخلوق رافة الله

شیخ را باید که مرید را برحمت خاص محبت حق رساند و از مهربانی و رأفت ظاهر و باطن مرید را بانوار عبادت و معرفت منور گرداند
و از حق تعالی برای ایشان آمرزش خواهد و اعانت کند مریدان متعبد و مطیع را تا بعبادت ظاهر و باطن مستقیم باشند سیوم صفت
اسرافیل که الاسرافیل حامل عرش الله وصاحب الصور والمنتظر لامر الله شیخ هم باید که از دلهای مریدان
در مسند ارادت دایم بیدار و در آخر حاجات را تا نظر ایشان بر این باشد اول صور که صور اسرافیل باشد همه بمیرند و دوم صور که همه زنده
شوند شیخ بر حق تمام بصفت محیی و ممیت باشد باذن الله تعالی بنفخه وی دلهای مریدان را بنور محبت و معرفت حق زنده گرداند و بنفخه
دیگر بتاثیر قهر جلال و جمال نفوس اماره مریدان را بمیراند تا هوای نفسانی و حجابهای ظلمانی مخالفت را نفخت پذیرد و شیخ همه وقت
منتظر فرمان حق باشد تا هر چه از واردات غیبی بر دل شیخ نازل شود بمریدان تبلیغ کند چهارم صفت عزرائیل که
العزرائیل قابض الارواح شیخ هم باید که متجلی بقهر جلال باشد تا بر سر کوب [illegible] تا نفس اقبض حال آید یعنی میان
روح و انوار قدسی حجابی پیدا شود و بعضی افنای قالب هم روی دهد آن تاثیر جلال باشد و قال المحققون الشیخ
خمسة احرف الالف واللام والشین والیاء والخاء الالف الف بین قلوب الخلق وطاعة الحق
واللام لا یلوم احدا من خلق الله تعالی والشین شاع نصیحته وحلمه وعلمه بین العباد
والبلاد والیاء یقینه بالله ولا سواه والخاء خلا قلبه من غیر الله تعالی بدان ای عزیز در کتاب
مرصاد العباد میگوید شیخی شرایط بسیار است فاما چندی ایجاد کرده شد نخست شیخ عالم و عامل بعلم شریعت
و طریقت و حقیقت و معرفت باید کسباً و موهبةً دوم اکمل العقل باید عقل سیفی که حق تعالی
با او خطاب کرده و اعاجیب ربوبیت بدو بازنموده و محل ارواح مقدس است تا مقتدای طوائف مختلف
تواند کرد و شیخ باید که بنعمت دنیا و عقبی بمریدی تواند عطا کرد شیخ احمد غزالی فرموده است که شیخ خدا بخش باید و شجاع بود
تا بجز حق تعالی التفات بهیچ چیزی ننماید جمیع مرغوبات و مراد تصور کند و عالی همت باید تا اگر جمیع مرادات دنیا و عقبی برو
دهند التفات بدان نکند تا بصفت ما زاغ البصر وما طغی موصوف شده باشد و همه وقت بظاهر و باطن بتجرید
و تفرید آراسته باشد و حلیم و بردبار باشد با بندگان خدا تا مریدان ازو نفرت ننماید و عفو را پیشه سازد تا اگر مریدی خطا
کند به نصیحت و مصالحت پیش آید نه بسختی و درشتی کما قال الله تعالی ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا
من حولك فاعف عنهم و متوکل باید که در حیله و تدبیر ننماید و تسلیم ارادت غیبی بود و بقضای حق راضی باشد

وبا هیبت و وقار تمام بود تا مریدان گستاخ نشوند و شیطان را یارای تصرف بر مریدان نباشد شرط دوم قال الشیخ
المحقق لایق شیخی و درخور ارشاد کسی است که از سه عالم عبور کرده و بچهارم وصول یافته باشد و آن عالم ناسوت و ملکوت و
جبروت است و چهارم عالم لاهوت است و در عبور این سه مقام تعرضات و وساوس نفسانی و صدمات گونه ضلال
و زلل و مخافت شرک و آفت کفر بسیار باشد که شیطان دعوی لاغوینهم اجمعین درین مقام کرده است شیخ بر حق و مرشد
مطلق باید تا مریدان را ازین مرحله هایل و واقعه هلاک بگذراند و بمقام چهارم که آن عالم لاهوت است برساند که مکان لامکان
ذات پاک حق جل و علا است لامکان آنرا گویند که تعددات و تعینات اعتباری چنانچه نفس و شیطان و قلب
و جان و این و آن دران گنجایش اسمی ندارد و ازین چیزها منزه است مقصود عالم و آدم همین است الا عبادک منهم
المخلصین سر انیمنی است شرط سیوم اگر سالک از ریاضت و مجاهده بسیار کشف و کرامت وی نماید و با جذبه
از جذبات رحمانی و عبور مقامات حاصل شود و به تجلی انوار قلبی و روحی عالم علوی مشاهده کند تا از شیخ کامل و پیر واصل
و مرشد بر حق مجاز از شیخی مجاز اجازت و خلافت نیافته باشد و مرید گیرد و دست به بندگان خدا دهد مضل باشد شرط
چهارم در توقیع العارفین میگوید شیخ بر حق او است که طریق وصول به الوهیت شناخته باشد و دران سلوک
کرده باشد تا مریدان را بدان ارشاد تواند کرد و اگر خواهد که مرید غیر را ولایت دهد تواند کرد چنانچه شیخنا و مخدومنا
سید میرک با خواجه اسحق گفت که اگر بگوئی ترا از حق ولایت شیخی بدهم شرط پنجم در رساله تنزیه همدانی می آرد تا شیخ
باوصاف براهین عقلی و مکاشفات قلبی و مشاهدات سری و معاینات روحی موصوف نشده باشد دست
دادن و مرید گرفتن او را حرام بود شرط ششم شیخ قطب الدین بختیار اوشی در کتاب خود فرموده است چون کسی
بر شیخ بجهت بیعت آید بنظر باطن خود زنگار سینه او را که بدبینا و حیران بوده باشد صیقل دهد تا هیچ کدورتی از غل و غش و حسد
و فحش و آلایش دنیا که در سینه او است نماند بعد ازان دست گیرد و بخدا رساند اگر انمقدار قوت پیر را نباشد پس آنکه پیر و
مرید هر دو در بادیه ضلالت اند چنانچه حضرت شیخ با برکت با این ضعیف میفرمودند هر که برین مسکین ای بیعت آید
در لوح محفوظ نظر میکنم بار خدا انجا هم اگر او سعید است فی الحال دست بدهم و اگر عکس است چندگاه توقف کنم که او
سعید شود بعده دست میدهم انتهی و در مجمع السلوک است که اگر مرید مبتدی جاهل بود شیخ را شاید که نخست وی را
احکام شریعت از طهارت و صوم و صلوة بیاموزد بعده شناسا گرداند و ویرا کیفیت بازگشتن بسوی خداوند تعالی

و دلالت کند او را بر راهی که آسان بود بر وی سلوک آن یعنی بقدر استعداد وی بلطف و نرمی فرماید و اگر با وی
مالی از حرام باشد ترک آن گوید که بهترین چیزها مرید را صفا کردن مطعم و مشرب و ملبس است و آنچه از فرایض باشند صوم و صلوة و حج و زکوة
که بر وی واجب شده ادا نکرده باشد بمقتضای آن فرماید و اگر بر مرید خصمان باشند بگوید تا آنها را راضی گرداند که بدون
خوشنودی خصمان این راه او را هیچ چیز گشاده نشود و اگر مرید را مالی حاصل از ضرورت بیند بگیرد و در راه خدا صرف کند بعده
مرید را بنفس وی شناسا گرداند و نفس او را موجب ریاضت گرداند و از مالوفاتش جدا و آمر باشد و برای مخالفت هوای
او بازدارد از آرزوها و عادت گذارش بجمله سختیها و چشانیدن تلخیها و بسیاری رود و اوراد و التزام روزه نفل
با پشیمانی بر مخالفتهای سابق و از جمله عادات ما یبرون آرد که عادت بت پرستی است چنانکه اگر وی را هوای جامه
درشت بود یا جامه نرم پس بعکس آن فرماید و اگر بر طعام راغب بیند صوم فرماید و بگوید که طعام لذیذ بخته بپیش دیگری
برد و خود نخورد و اگر بر خواب راغب بود به بیداری شب عادت گرداند و بفرماید تا بی غلبه خواب بخوابد و اگر وی را
غضوب بیند حلم و سکوت امر فرماید و بر وی بد اخلاقی را مسلط گرداند تا حلم کند و اگر بر لطافت جامه و تن راغب بیند بفرماید
تا جاهای پلید را جاروب زند و مطبخ و محلهای خانه را راست کند و مانند آن چیزها و در هر چه مخالف نفس بیند همه را
با نرمی و لطف امر باشد و شناسنده مخالفت نفس هر کسی نبود مگر عارفی کامل که درین راه رفته باشد تا گفته اند عارفان
طبیبان دلها اند چون طبیب بعلت بیمار جاهل بود بیمار را طبخ دهد هلاک کند از ان پرورش دهد و شیطان کار با شناسد
و دواء اخلاف علت سازد که هر علتی را دوای دیگر است و هر دوای را خاصیتی دیگر پس بکیف هر مرید طالب را از چراغ علم چاره نیست
تا دست و پا زند در راه سلوک گمراه نشود لاجرم سالک را علم باید زیرا که نور علم روشنی دل حاصل است که علم بسوی هدایت
کشد و میان حق و باطل و خیر و شر و الهام و وسوسه فرق کردن تواند و نرفتن علم کوری دلست که جهل بضلالت
راند و میان حق و باطل و خیر و شر و الهام و وسوسه فرق کردن نتواند چنانچه قول خدا است مَنْ کَانَ فِی هٰذِهٖ اَعْمٰی
فَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی الایة گفته اند که سالک عالم باید و اگر عالم نبود بصحبت عالمی صالح و شیخی کامل باشد اگرچه وی را
علم نبود همان صحبت بسنده است تا کلام شیخ اشارت میکند خواه در صحبت شیخ باشد یا نه باشد علم باید و هو الله
عندی الایة سالک بیعلم اگرچه [illegible] شیخ کامل باشد تا چند در سلوک در هر واقعه وی را نرسد و نرسد از عالم [illegible]
باقی است [illegible] نیست که وقتی [illegible] از وی آزرده گردد بلکه وقتی باشد که شیخ کامل در حالی از حالات باشد

ومریدی علم را که حاجت در همه واقعه بود و بضرورت نباید و نداند که وی در حالت است بی مناسب مقام سیلان
گیرد و یا راه حق در حجاب نیست که مضرتی رسد که هیچکس دفع آن مضرت نتواند پس لاجرم سالک را باید که علم را تحصیل کند پس
در علم سلوک در آید و صحبت شیخ کامل گیرد که مشایخ کبار اهل علم بوده اند و در فنون علم اکمل بوده اند در علم تصوف و تفسیر
و احادیث و فقه و نحو و صرف و لغت و معانی و بیان و بدیع و دیگر کلام و منطق و جمیع علوم کامل بوده اند عجب است
که بعضی صوفیان جاهل که ترک سالی اختیار کرده اند گویند هیچ علمی حاجت نیست بعضی گویند که فقه باید بعضی گویند
که دانستن سلوک شاید علمهای دیگر قال و قیل است و اینهمه محض غلط است و نادانی که هر چیز را حاجت است تا هیچ
با شته را الیها [illegible] بسیار فهم بود و ترک کرده ام و جای دیگر درین کتاب بیان مذمت
صوفیان جاهل است که در خزانه جلالی مذکور است که حدیث سید السادات فرمود که از علامات قیامت آنست
که علما فاسق گردند و صوفیان جاهل باشند اعاذنا الله من ذلک الی غیر ذلک در زمان و بیست که صوفیان
بمعاشه دیده میشوند که بی علم و بی تربیت پیر طریقت ها و رشتها و سبب ها پیدا کنند تلقین و فرجیا نکه مسلسل از رسول
علیه السلام در کتب صوفیه آمده گذارند از بهر معتقد گردانیدن خلقی را هر گروه دیگر پیدا کنند و عوام را و طالبان را
در حیرت اندازند و از راه راست و گمراه شنیده ام بعضی را با هوای که میان آسمان و زمین است طالبان جهد اندر اسم در
معاشه آن بمانند و آنرا مشغل بداشت خدا کنند و طالبی که هم درین معاشه بماند و بیرا واصل گویند نیز ضلالت و
بطالت تابت الله لهم و ادیب لهم سواء السبیل انتهی قول حضرت امام غزالی است که وقتی پیدا آید که
بعضی شیخی بسیار حیله کنند و خلق را دعوت کنند با اقبالات و تشابیه و به ایشان معتقد گردانند و خلقی از عادت
اخلاق و چاپلوسی ظاهر بعضی ها را پیر شیخ کامل و قطب شامل خوانند و بعضی شیخی بزرگی بر جمعی حسد کنند که عنایت
سنطر و بکرم نمایند و دست ها را خلقی بوسانند و مردم را بخدمت آرند و بعضی شیخی را بزیادتی قوت کنند چنانکه امر وقت
مشاهده و معاشه است هیهات هیهات شیخی کجا و دستی کجا پیری کجا و مریدی کجا در کتاب جوامع الهدایت
مصنفه میر فضل الله نبیره سید محمد ساکن کالپی مسطور است که پوشیده مباد که آدمی در حفظ آداب بر سه طبقه است
طبقه اولی اهل دنیا اند و آداب ایشان در فصاحت و بلاغت و حفظ علوم و اسمای ملوک و اشعار است طبقه دوم
سالکان راه دین که آنرا مسترشدان و مریدان خوانند و آداب ایشان نوزده ۱۹ اند که بیان آن خواهد آمد طبقه سوم

شیخان حقایق آگاه و مرشدان هادی راه الله اند و اسباب آنها هم نوزده اند اول حسن خلق است باید که خوش خو
باشند تا مریدان از وی اخلاق خوب فرا گیرند که مناه مرید آئینه افعال و احوال و اخلاق شیخ باشد [illegible]
در جهان جست و جو * هیچ اهلیت به از خوی نکو * در پی خو باش و با خوش خو نشین * چون ملخ بدی و خمن گل را
ببین * دوم توجه نمودن سوی استعداد سالک است باید که شیخ اول تصرف در استعداد مریدان نگیرد اگر در آنها
استعداد سلوک طریق مقربان بیند او را بطریق حکمت و تلویح احوال اهل قرب متوجه کنند و اگر در آنها ابرو غفلت
ترغیب و ترهیب کردن بهشت و دوزخ دعوت نماید سوم سکون باید که از آنها سکونی باشد امر در کار با تعجیل ننماید
و با آهستگی در مریدان تصرف کند چهارم ثبات است باید که در کارها ثابت قدم و درست عزیمت باشد تا مریدان نیز چنانکه
در عهد حقوق مریدان فرو نگذارد پنجم هیبت است باید که با هیبت باشد تا مریدان از آن سکونی و عظمتی و هیبتی در دلها شود
و در غیبت حفظ نمود باشند ششم رفق با ضعفاست هرگاه که در مریدان مشاهده ضعف عزیمت کند که در مخالفت
نفس جزی یا لوفات صدق عزیمتی ندارند باید که آنها را دلالت کنند و بر حد رخصت شان که هفتم فرمایند بعد بتدریج
از رخصت به عزیمت رسانند هفتم شفقت است باید که بر مریدان مشفق باشد و آنها را به هیچ بر کار حرص
نماید و باری بر وی ننهد که از آن تحمل نتوان کرد و پیوسته از احوال مریدان غائب نباشد چون آنها در قبض باشند هشتم
ولایت قبض آنها بردارد و آنها را بسط بخشد و اگر در بسط باشند قدری قبض بر آنها نهد و بسط از آنها بستاند نهم
عفو است باید که از زلات مریدان عفو کند و برفق و مدارا و تعطف و تلطف آنها را بر آن خدمت و آداب که تقصیر و
اهمال آن تقصیر شده اند تحریص فرماید دهم کلام به تعریض است هرگاه در مریدان چیزی مکروه و ناشایسته معلوم کند باید که
به تصریح به آنها چیزی نگوید بلکه بکنایت در مجلس سخنی در آرد که مفهوم آن بمراد دلالت کند یازدهم قضای حقوق
مریدان است باید که در حالت صحت و مرض از قضای حقوق اصحاب تقاعد ننماید و بسبب اعتماد بر صدق
ارادت ایشان اهمال جائز ندارد دوازدهم تسلیم است باید که مستسلم حبیب باشد هر که با آنها پیوست او را
آورده حق شناسد خدمت او خدمت حق داند و هر کس که بر خود او را برده حق داند و با آمدن و رفتن مریدان فرح
و ملال نشود و در جمیع احوال مستسلم باشد آنچه وظیفه بندگی ست بجا آورده باشد سیزدهم رضا بقضا است باید
که بقضای حق راضی باشد در تربیت مریدان بشرایط شیخی و حد بندگی قیام نماید باقی هر آنچه حق تعالی برانداز مریدان ثبت

وبا یافت ورد و قبول راضی باشد و بر احکام ازلی اعتراض نکند و هرچه پیش آید از جملهٔ عطیات الٰهی شناسد تسلیم هفتم
موافقت فعل است با قول و دعوت هرگاه مریدان را بافعلی دعوت کند اول باید که خود اداء اعمال آنها ظاهر گردد
چه در زبان قول چه در نفوس تاثیر و نفعی ندارد چهاردهم تصفیهٔ کلام است باید که کلام او از شائبهٔ هوا صافی دارد
تا در مریدان اثر منفعت آن پدید آید پانزدهم رفع قلب است بحضرت الٰهی تا در کلام زبانش بحق ناطق باشد و کلامش
در افادت صادق شانزدهم حفظ اسرار است از مریدان هفدهم زوال است از حق خود باید که از مریدان
طمع و توقع تعظیم و تبجیل ندارد اگرچه حق آنها آنست هیژدهم ایثار است باید که بر شیخان ایثار حظوظ و قطع تعلقات ظاهر
غالب بود تا بمطالعهٔ آثار صدق و یقین مریدان زیادت گردد نوزدهم تنزه است از مال مریدان باید که بهیچ وجه طمع
بمال و خدمت آنها نکند و تعلق بدان نسازد و تربیت ارشاد را در مقابلهٔ قبول عوضی باطل نگرداند انتهی ما فی
جوامع الهدایات و در فقرات خواجه عبید الله احرار است که ای که بیعت شیخ آنکس است که آنچه مرضی
رسول علیه السلام نیست از وی نیست شده باشد و آنچه نه از دست صلی الله علیه وسلم نمانده باشد و بالبیت
او از و تمام کم شده و او آیینه باشد که بخبر اخلاق و اوصاف نبوی او در هیچ نباشد و بهمین مقام بواسطه اتصاف بصفات
نبوی مظهر تصرف حق سبحانه گشته و تصرف الٰهی در بواطن مستعدان تصرف کرده و تمام از خود خالی شده و بمراد حق سبحانه
استاده باشد انتهی غرض اینهمه که مذکور شد در شرائط شیخ بطور متقدمین بود اما آنچه در زمانه برای لیاقت پیری که
کمتر ازان نباید اینست پیر باید که بر عقاید اهل سنت و جماعت باشد و علم ضروری از عقاید و فقه و طریقت داشته باشد
خواه بخواندن خواه بصحبت عالمی حاصل کرده بود و اذکار و افکار و اشغال سلسلهٔ خود از بزرگی اخذ کرده باشد و بران
بحسب استعداد خود عامل باشد و مجتنب از کبائر و غیر مصر بر صغایر بود و در مسکن و ملبس و مطعم و دیگر حاجات دنیوی
قانع بر اندک بود نه حریص و راغب باشد و بر آخرت از مواظبت جماعات موکده و اذکار ماثوره و نوافل مشهوره مثل
اشراق و چاشت و صلوة الاوابین و تهجد و جز آن که معمول حضرات مشایخ است و آمر بمعروف و ناهی از منکر باشد
و صاحب مروت و سخاوت و حلم و عقل تام بود نه سبکرای و در طریقه مجاز باشد از شیخی که سلسله اجازتش تا به پیغمبر
صلی الله علیه وسلم رسیده باشد و در انیس العاشقین حضرت شاه محب قلندر قدس سره نوشته اند اگر کسی
لذات نفسانی و وسوسهٔ شیطانی بی سلک صحیح مرید گیرد فردای قیامت که روز عدل و انصاف است

آن شخص مشخص را بحضور جمیع انبیاء و اولیاء علیهم السلام روسیاه کرده خواهند گفت که این شخص آنست که بی اجازت
مرید گرفته انتهی و با مریدان با وقار و تحمل باشد و اختلاط با آنها مسدود سازد و هر وقت نزد خود بار ندهد چنانچه حضرت
شاه باسط علی قلندر قدس سره والد من میفرمودند که با مریدان اختلاط بسیار نباید کرد و چیزی تلقین کرده باید گفت که
در کار خود مشغول باشند کجا تمام پنجاه وقت او را خواهی که دیگر مریدان آنرا دیده با تو در اعتقاد ترقی پیدا خواهند کرد حضور
مریدان انوقت که اعتقاد مریدان بقدری تنباکو بیار بائی و اگر آنها را کم دهی و خود زیاده گیری در حال متغیر شوند فقط
و نیز پیر را باید که در سوال بر خود نکشاید نه از مرید خود و نه از غیر مگر در مخمصه بلکه به هیچ طمع در مال مرید توقع منافع دنیوی از ده مانع
رشد مرید است و باعث خرابی پیر که اقال الحمد و بلکه متوکل بر خدا باشد و راضی بقضای او و یا کسبی اختیار کند تا در احتیاج
و الا بدی خود مضطر نشود و اگر کسی چیزی بطوع خود دهد رد نکند اگر چه داند که حرام بی شبهه نیست و باید که بر مریدان شفیق باشد
و باید که قصور مریدان ببخشاید و اگر قصوری واقع شود عفو کند و یا در خلوت بطور معقول نصیحت کند حتی المقدور
مریدان امرد نسازد چنانکه یکبار با حضرت والد خود گفتم در حق شخصی فلانی که چنین و چنان وضع دارد و آمدن
وی در حضور مبارک مصلحت نیست که موجب بدنامی است فرمودند آمد و شد وی پیش خود جاری باید داشت که از
اختلاط و آمیزش وی تائب خواهد شد و اگر بدین تحریکت و کرم محجوب باشد مردود هر دو جهان شود کم ازین نباید که این
نصیحت یاد دارم و تا مقدور بران عمل است فقط و موید اینست آنچه در شرح تعرف در بیان تاویل معنی قول سهل
بن عبدالله که عَلَیْکَ بِالصُّوفِیَّةِ فَإِنَّهُمْ لَا یَسْتَنْکِرُوْنَ شَیْئًا وَلِکُلِّ فِعْلٍ عِنْدَهُمْ تَأْوِیْلٌ فَهُمْ
یَعْذِرُوْنَکَ عَلٰی کُلِّ حَالٍ نوشته است که شاید تاویل آن باشد که چون مریدی با پیر صحبت کند و پیر از ان مرید
تغیری بیند بخصومت با وی بیرون نیاید چه اگر دل پیر بر وی متغیر گردد و شومی آن از دل وی در مرید اثر یابد از مقام تعصب
بمقام کفر افتد لیکن او بوی بچشم شفقت نگاه کند تا برکت شفقت آن پیر او را از مقام معصیت بمقام طاعت باز آرد و از نیز نیکوتر
تاویلی هست و آن اینست که آن مرید طالب صحبت پیر است و پیر طالب صحبت حق تعالی سد اگر مرید را بسبب خیانت
از خویشتن برانم شاید که حق جل و علا بخیانت من مرا از خویشتن براند انتهی و در امر معروف و نهی منکر رفق پیشه گیرد
با فقرا و طالب العلم مهما امکن مواسات کند و با امرا و ملوک صحبت ندارد و بخانه اوشان نرود مگر بوقت ضرورت و نفع
مسلم حضرت شاه باسط علی قلندر قدس سره میفرمودند که درویش را روا نیست که بخانه امرا ارادت نماید

و در اوقات مر از درویش مضایقه نیست و منفر میشوند که والد فقیر سید شاه محمد باقی قلندر منفر میبودند صحبت امرا
و ملوک درویش را نیست مگر کسیکه مثل این فقیر باشد که یک عصای محمدی و مرتضوی با خود دارد اگر وی سر بر دارد همانجا
بر سرش زند تا سرنگون شود و غرض درویش را بخانه اغنیا رفتن قلت است چنانکه مشهور است بئس الفقیر علی باب
الامیر و نعم الامیر علی باب الفقیر فقط در تذکرة الاولیا است که بشر حافی رح روزی علی مرتضی کرم الله وجهه
را بخواب دید پرسید یا امیر المؤمنین مرا پندی ده گفت نیکوست شفقت توانگران بر درویشان از برای طلب ثواب آخرت
از آن نیکوتر تکبر درویشان بر توانگران و اعتماد کردن بر کرم خدای تعالی و پیر را باید که وقتی برای خلق مقرر کند
نه همه وقت با خلق باشد و اوقات خود را ضایع سازد که صحبت عام دل را پریشان بسیار کند چنانچه معمول حضرت شاه
باسط علی قلندر قدس سره بود هر که پیش آنحضرت میآمد از وی در یک سخن میپرسیده منفر میشدند و آنجا بنشستن و رخصت
از حضرت الهیم فرموده اند کدامی از شهر جدا این مردمان اینجا جمع نشستن نبایدهم صحبت ایشان دل را سیاه میشود و پیر را باید
که دریاوق چنانکه از مرشد رسیده چیست باشد نقید را وصاف ای شیخی ناگزیر است و همچنین مرد قابل اجازت ارشاد
و تلقین نیز کرامت شرط شیخی نیست چنانچه حضرت مجدد در بعضی مکاتیب خود نوشته اند که ظهور خوارق شرط ولایت
نیست چنانچه علما مکلف بحصول خوارق نیستند اولیا نیز بظهور خوارق مکلف نه چه ولایت از قرب الهی است که ایشان را
ماسوا با اولیا خود کرامت منفر باشند شخصی را میقرب هستند از احوال مغیبات مخلوقات هیچ اطلاع ندهند و شخصی دیگر باشد
که هم او را میقرب هستند و هم اطلاع بر مغیبات و شخصی را از قرب هیچ ندهند و اطلاع بر مغیبات بخشند این شخص ثالث از اهل
استدراج است صفای نفس او را بکشف مغیبات ساخته و در ضلالت انداخته یحسبون انهم علی شیء الا
انهم هم الکاذبون و شخص اول و ثانی از اولیا الله اند نه کشف در ولایت شان افزاید نه عدم کشف در ولایت
کاهد بسا است که صاحب علم کشف از صاحب کشف افضل باشد بواسطه قرب خود الهی و مویدش آنچه است آنکه شیخ
ابوسعید ابوالخیر را گفتند فلان کس بر روی آب میرود گفت سهل است مرغی و صعوه هم بر روی آب میرود گفتند فلانکس در هوا میپرد
گفت مرغی و مگسی نیز در هوا میپرد گفتند فلانکس در یک لحظه از شهری بشهری میرود فرمود شیطان نیز در یک نفس از مشرق
بمغرب میرود این چنین چیزها را بس قیمتی نیست مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق
درآمیزد و یک لحظه از خدا غافل نباشد ابو محمد رشتی گوید چنانکه فریضه است پیغمبران را اظهار آیات و معجزات همچنان فریضه

است مر اولیا پنهان داشتن کرامات تا خلق در فتنه نیفتند و شیخ محی الدین عربی فرموده که کرامات دو قسم است حسی و
معنوی عوام جز حسی کرامات دیگر نمی شناسند مثل بر هوا رفتن و بر آب گذشتن و طی ارض نمودن و مشرف بر خواطر شدن
و از مغیبات از ماضی و مستقبل خبر دادن و از نظر غایب شدن و جز آن که خلاف عادت باشد اما کرامات معنوی
جز خواص آنرا نشناسند و آن حفظ آداب شرع است و بیان مکارم اخلاق و اجتناب از اخلاق ذمیمه و محافظت بر اداے
واجبات بر وقت خود و مسارعت بسوی خیرات و ازاله غل و حقد و حسد از دل و بدگمانی از خلق و طهارت قلب از هر صفت
مذموم و آراستن آن بمراقبه هر دم و جز آن نیست و با اینهمه کرامات معنوی اولیا است که در ان مکر و استدراج
راه نیست انتهی در این محل بیان معجزه انبیا و کرامات اولیا و استدراج و سحر و طلسمات و نیرنجات ضرور افتاد
تا معلوم باشد و تفرقه کنند با هم که اکثر جهلا استدراج دیده معتقد میشوند ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی
نباید داد دست * بدانکه در فواید الفواد است که معجزه انبیا را بود که ایشان را علم کامل است و صادق اند هر چه اظهار کنند معجزه باشد
و کرامات اولیا را بود ایشان نیز علم و عمل کامل دارند اما مغلوب باشند هر چه از ایشان ظاهر آید کرامت بود اما معونت
آنست که بعضی مجانین که ایشان را علم کامل نباشد و از ایشان چیزی خارق عادت معاینه افتد و اما استدراج طایفه
بیدینان بی ایمان را باشد از سحر و غیر آن که چیزی معاینه افتد و در کشف المحجوب است که معجزه اظهار است و کرامت
کتمان و ثمره معجزه بغیر باز گردد و کرامت خاص مر صاحبش را باشد و صاحب معجزه قطع کند که این معجزه است و ولی قطع نتوا
کرد و تواند بود که استدراج باشد و نقض عادت غیبت از مکان هم معجزه باشد و هم کرامت چنانچه از اویس ... در مکه بود اگر شنید
رسول صلی الله علیه وسلم در مدینه بود محجب از پیش بگرفتند و بهشت را دیدند و بهشتیان رسول الله را دید و سلام کرد
و حق سلام او در گوش رسول صلعم رسانید پس اینجا میان معجزه و کرامت فرق نماند چه کرامت امت معجزه رسول است
پیغامبر است تا شریعت او باقی باشد حجت او نیز باقی باشد و تجدید دین حق بیگانه روا نباشد و عقاید نسفی است
کرامت اولیای بر حق است و انخارق عادت باشد چنانچه قطع مسافت بعیده در مدت قلیله کند و بر آب برود
و طعام و آب و لباس و جز آن وقت حاجت پیدا تواند کرد و این معجزه رسول علیه السلام باشد که کرامات و ظاهر میشود
و در تمهید ابو شکور میگوید معجزه آنست که اگر کسی از انبیا دعوی چیزی طلبد که آن ناقض عادت باشد باید که متصل سوال
جواب گوید یا دیگران از او بدان آن علم باشند تا اگر نهانی تا خیر افتد بعد اظهار کند خصم روم و شبهه در ق افتد و این

جایز بود و چه علم معجزه قطعا و یقینا باید که آن برهان حجت و دعوی است و آنانکه معجزه طلبند آنچه مستحیل الامکان باشد اظهار
کردن آن و حسب بنا باید چنانچه یک شخص را در زمان واحد هم زنده و هم مرده طلبند یا جواهر اعراض کردن گویند مثل و
مانند این و اگر کسی بطلسم و تدبیر و زور بر خارق عادت چیزی پیدا کند و با معجزه مساوات نماید دروغ و لا اعتبار باشد
چنانچه سحره فرعون ریسمان ها را مار کردند و بعصای موسی پیش آمدند چون طلسم و تدبیر بود عصای موسی همه را فرو برد و خود حال
خود بماند نه نقصان شد و نه زیادت سحره فرعون بیقین دانستند که این معجزه است و برحق است ایمان آوردند در کفایه شرح
هدایه صاف میگوید معجزه و کرامات و نیرنجات و طلسمات و استدراج همه خارق عادات اند میان هر یکی فرقی هست معجزه
بدست نبی آید بدعوی نبوت و تحدی انکار آن کفر باشد و کرامت بدست ولی در وجود آید بی دعوی و بمتابعت شریعت
با خوف مکر و استدراج و طلسمات بتاثیر اشیاء و خواص کواکب مسعوده باشد و استدراج آنست که از عوام ایشان چیزی خلاف
شریعت در وجود آید و بدان مرادات او بدو دهند و درجه درجه او را بعذاب نزدیک کنند و او آنرا کاری داند و سحر بدست
کافران و بعضی مسلمانان فاسق در وجود آید چنانچه سحره فرعون و غیر آن عقیده خوارق عادات چهار اند معجزه و
کرامات و استدراج و معونت معنی معونت یاری کردن از مومنان باشد و تحصیل حوایج مشکل مسلمانان پس ظاهر
شود که چیزی برخلاف عادت از دست او در وجود آید و استدراج آنکه یکی بفعل قبیح خود سوی عذاب بتدریج نزدیک
شود و او معلوم نکند کما قال الله تعالی سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ قول عین القضات کشف و
کرامات نعم حق تعالی است هر که را خواهد بواسطه نماز و روزه و خیرات عطا کند چنانچه پدر من قاضی رشوتی بود
ولی صاحب کشف و کرامات بود انتهی از کتاب محبوب السالکین و در رساله اقبالیه است که حضرت
شیخ علاء الدوله سمنانی فرمود لازم نیست هر که را شیخ بمریدی گیرد او صاحب کمال گردد چه در اصل فطرت باید
که او را مایه کمال باشد و همچنین سنت مشائخ نیست که در هر که کمال مشاهده نکنند او را از در برانند بلکه بسیار کس را
تربیت میکنند تا یکی بدرجه کمال میرسد و شیخ همچو صیاد است دامی نهد لازم نیست که همه شاهباز در دام افتد اگر چه
صیاد را اختیار بود که همه شاهباز گرفتی گاه باشد که مرغی است چون شاهین و باز و جره بگرفتن آن مرغ مستعد باشد
اول آنگه دانا گرفتن آن مرغ مقصود نه آن مرغ است بلکه بسبب آن مرغ شکار بدام افتد و او را در دام بند چون شاهین
او را ببیند و بقصد او بیاید و در دام افتد و غیره مرغ که هر گنجشک درویشان که بدین آمده اند بحر بر نظر مودود فرمایم

که هر که او را در طلب باشد او خود داند که هر چه او را از مطلوب باز دارد باید انداخت کسی که یار رفیق در کنار خود بیند چه
حاجت باشد که از وی بگویند این بینداز و بگیر و مرو که به سخنان رنگین عبارت و مزخرفات فریفته نشوند و به کسی اقتدا نکنند
تا در دین استقامت او و در متابعت سنت معلوم نکنند انتهی و پیر را باید که جمیع حرکات و سکنات خود صادق و مخلص لله
باشد و با آمدن مریدان خوش نشود و اگر سهو دیگری بهم رسد تدارک آن به ندامت و استغفار چنان کند که بجای هر سخن نشیند
و آمدن مریدان در رنگ شیر اند مبادا که از ره خرابی او خواهند کذا قال المجدد انتهی و موید این معنی است که ابو الحسن حصری گوید
پرهیز باد از آنکه فریفته شوید بآنکه مردمان بشما تقرب کنند و دست شما را بوسه دهند که شما ندانید که در آن چه آفت است انتهی
و در فتوحات است که از خلق صحبت با تبرک تمکن است شیخ ابو مدین فرمود می آورند می بوسیدند آن را و پرسیدند که تو در نفس خود هیچ اثر
بازمی یابی گفت حجر الاسود در خود هیچ اثر بازمی یابد که وی را از حجریت بیرون برد تا آنکه او را انبیا و رسل و اولیا می بوسیدند
گفتند نی گفت من همان حجر الاسودم و حکم آن دارم انتهی و در رشحات است که حضرت ایشان میفرمودند تا آن زمان که نسبت
مرید قوت نگرفته و در آن تمکن نشده است با وی مدارات و مواسات میکنند و بجانب او میروند و مواخذه نمی نمایند آنچه از وی
میرسد از اخلاق و افعال نا ملایم تحمل میکنند اما چون نسبت وی قوت گرفت و در الیقین باین طریق حاصل شد کار با دو افتاد باید
که در بر نفس پاسبان احوال خود باشد تا چیزی از وی صادر نشود که سبب گرانی و کراهت خاطر گردد اگر از وی امری در وجود
آید مواخذه بکنید و سیاست نمائید انتهی و نیز میفرمودند که بعضی گفته اند که شیخ باید که مرید را بتواند خورد شیخی که چنین نبود
انتهی یعنی مرید خوردن یعنی این است که شیخ باید که چنان باشد که در باطن مرید تصرف کند و اخلاق ذمیمه را بتواند خورد
یعنی نابود تواند کرد و اخلاق حمیده بجای آن اثبات تواند کرد و او را بدرجه حضور و آگهی رساند چنانچه روزی اصحاب را
مخاطب کرده گفتند که کدام بهتر است از شما که نسبت شما نسبت ما را زیاده تصرف واقع نشده است
کرده کسی اگر دانی از مشکوة کرامت کرده اند باید که بآن نور صالح خود سازد و بآن نور ظلمت خود را و خود را از میان
بردارد در طلب حق تسلی نمی یابند و این نشوید باز کی خواهید شد وقت را غنیمت شمارید که آخر پشیمان
خواهید شد آن پشیمانی سود نخواهد کرد انتهی و در مجمع السلوک از ترجمه عبارت رساله مالکیه مذکور است که شیخ آن باشد که سلوک
بود و راه حق را شناخته باشد مقامهای مخاوف و هلاکت آن را بر مرید که ارشاد کند مرید را و آگاه کند وی را از نفع و زیان
پس بجو شیخ و صحبت آن کمتر از همنشین صالح در تاثیر نباشد نیز در آن کتاب است که شیخ کسی است که ثابت کند دین و

و مشروع را در زاویهای مریدان یعنی ما سبب فتوحات شد و صالح نیست شیخی را اگر کسیکه رفته است او دیده است
مذموم و محمود او غیب یعنی بعد شناسا شدن مذمومات و محمودات شناسائی باطن آنهم شده است و مذموم را از خود دور کرده
و محمود را به خود ثابت داشته است و صالح نیست برای شیخی مجذوب فقط اگرچه واصل شده است لیکن سلوک نکرده است
پس عارف بود مرشد نبود و تام شده نبود و صلاحیت ارشاد نبود و همچنین صلاحیت شیخی سالک فقط ندارد که مجذوب و سالک
و سالک مجذوب شایان شیخی و مقتدائی باشند اما مجذوب سالک از سالک مجذوب اعلی تر باشد که وی خاص و نایب
رسول الله بود و ریاضت کرده باشد و صاحب سلوک بود در شریعت و در طریقت و در حقیقت و اقتباس نور کرده باشد
از نور پیغمبر علیه السلام که معنی مشیخت رهنمائی کردن طالب است و سبک کردن اوهام طالب پس شرط شیخی آنست که با
عالم بکتاب خدا و سنت رسول الله و نیست هر عالمی مشیخت را اهل بلکه عالمیکه موصوف بود بصفات کمال و معرض
باشد از حب دنیا و حب جاه و حب مال و آنچه مانند اینست از صفات ذمیمه و این عالم عالم بالله گویند در حق اوست وَالَّذِیْنَ
اُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ و در حق او این حدیث است شَفِیْعُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ ثَلٰثَةٌ اَلْاَنْبِیَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ
و عالمیکه بدین صفت نباشد و این عالم دنیا گویند نه عالم بالله و اهل شفاعت که عالم دنیا شایان مریدی نباشد چه جای شایستگی شیخی
بلکه اهل عداوت و وبال بود نعوذ بالله و نیز از شرط شیخی است که شیخ این او پاکیزه را اخذ کرده باشد از شیخ محقق که مسلسل
متصل بود و متابعت او با رسول علیه السلام دور شده باشد از وی اخلاق ذمیمه مانند کبر و حقد و حسد و طول امل و غضب
و جاری باشد بر ظاهر و صورتهای مجاهده را اعمال شریعت و طریقت بی مشقت و رنج بلکه بلذت و خلوت که در آن نشاط و خوشی
کمال بود و در وی حسن بود و آن شیخ با انوار مشاهده و کشاده بود و سینه آن نور یکه افگنده شده است در دل او دور باشد وی از
دار غرور و مقبل باشد بسوی دار آخرت و بیرون آورده شود از درخشیدن رنج بسوی شادمانی و کامرانی حال یعنی بعد رنج
مجاهده و ریاضت لذت و شوق مشاهده و مکاشفه نماید و بمشاهده و وصال قریب متعال محظوظ گردد و راحت گیرد از شیخ
بهائی وصال و از جلال و بیرون آید وی از تنگی رنج و مشقت بسوی فراخی و آسانی اراده داده شود وی بجوشیهای قرب
وصال و کشاده گردد به وی دری از مشاهده و پیدا داروی خود و پر شود دلش از وقت بعلم و حکمت و فیض فضل و جمال
شود از وی کلمات حکمت و متصرف و مالک اسرار گردد و رجوع کند بسوی او دلهای بندگان خدا تعالی رسد بسوی فتوح
غیبی بالهی از واردات ظاهری از رجوع دلهای خلق و کشاده شدن فتوح غیبی نشان قبولیت خداوند است اگر

بواسطهٔ تردد و تواضع و چاپلوسی بود اگرنه سبب وبال و خذلان وی گردد و بگیرد و ظاهر الشیخ بسته شده بر شبهای بعث
و طریقت و بگیرد و باطن او مشاهدهٔ تجلیات حق را و صالح گردد بر خلوت یعنی شایستهٔ آن گردد بر ملا و بنشیند میان
مردمان و مشغول شود بدعوت ایشان و جلوت و خلوت او برابر گردد و درین اشاره است که سالک را او بر ملا نشستن و بدعوت
و تربیت خلق مشغول شدن وقتی درست بود که موصوف بصفات مذکوره شود و خلا و ملا نزد وی برابر شود و چون الشیخ چنین بود
غالب شود بر حال و بگردد مغلوب احوال و شکار کند عدو خود نفس و شیطان او خود شکارگاه ایشان نشود که اِنَّ عِبَادِی
لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ همین معنی دارد و مستحق بود این شیخ مشیخت و مقتدای را و دعوت و تربیت او و فائده یابند
از وی متابعان او و پیروی کنند و معتقد بانش و برکت یابند از وی مردم و نرم شود پوست وی چون دل وی که الظَّاهِرُ
عُنْوَانُ الْبَاطِنِ و نشان نرمی پوست اجابت کردن قالب او ست عمل را چو اجابت دل او پس بخواند خداوند تعالی
او را او ولی خاص و روزی کند مر او را محبتی خاص از محبت محبوبان مر او را و الشیخ عالم بود در شریعت بفرایض و سنن و نوافل
و طاعات و انواع محرمات و ممنوعات تا جدا کند میان حلال و حرام و فرض و سنت و نوافل را و در طریقت واجب و سنت
که باشد وی عالم بانواع علاج ها در راه خدا و بانواع مجاهدات مریدان که لایق است بهر یکی از ایشان تا هر کرا بهره
لایق بیند بدان تربیت کند و در مجاهده دارد و چنانچه اگر کسی را لایق ریاضت سفلی بیند ریاضت علوی نفرماید و ریاضت سفلی
کم خوردن و کم گفتن و کم با خلق بودن و دوام ذکر است و ریاضت علوی نفی خواطر و پاس انفاس است و باشد الشیخ نهایت
بزرگ و کامل و دریابنده مزاجهای مریدان و صفتهای مریدان که ذمیمه باشند مانند حقد و کبر و عجب و بخل و حب ریاست و جاه و
مال و حب شهوت تا هر صفتی را بعد ادراک آن علاج کند و یکایک را دور گرداند و بمقام ذمیمه محموده نشاند و باشد
الشیخ صاحب العلم و المعرفت که محتاج اند مریدان بدان در راه خدا و اما در حقیقت پس باشد الشیخ عارف از مقامات
عالم حقیقت و منازل حقیقت و تلوینات و تمکینات و آفات و فوائد راه و باشد بنهایت رسیده و مکاشفات بالا رونده
از مکاشفات کسبی و مشاهدات از مشاهدات کسبی و معاینات انوار و تجلی صفات و ذات تمام در بر دارنده باشد از فنا کسبی
بقا و بقاء البقاء و باشد الشیخ جامع معرفت و عظمت و بزرگی خداوند تعالی با وحدانیت و فردانیت تا صالح شود شیخی را
که تربیت کننده سالکان راه خدا باشد و ارشاد کننده بندگان خدا و نیز از شرایط شیخی است که باشد شیخ رحیم و کریم بر عامه
مریدان و [illegible] باشد بر بلاها و جفاها و حلیم باشد بر مریدان و عامهٔ مسلمانان و درشت و کم قهر و سخت [illegible] نباشد [illegible]

و کم فهم و سخت دل لایق شیخی نباشد و قابل اقتدا نبود و از چنین کسی بهره دین نباشد و نباشد آن شیخ که چه گرد
بازارها که از سیر بازار بطالتی و با رخصت بید و شنید پیش و موجب کم اعتقادی مریدان نافهم گردد که مقتدا را کاری شاید
کردن که در آن خلل مریدان و تابعان نشود و اگر گاهی بکاری و ضرورتی در بازار رود مضایقه نیست بلکه سنت مصطفی است
چنانچه بعضی از ایشان به نیت خواندن کلمه توحید در بازار رفته اند که ثواب آن بسیار است و نیز از شرایط شیخ است که نباشد
جامع دنیا و طالب دنیا و زینت دنیا و جاه و طالب شهرت هم نبود که الشهرة آفة والخمول راحة و نباشد
طالب اتباع یعنی طلبگار مریدان و معتقدان نباشد و نباشد مغلوب الحال و شیخ گوینده و باشد در شفقت کردن بر
مریدان مثل مصطفی علیه السلام با یاران خود و چون باشد شیخ متخلق باخلاق نبی علیه السلام طاعت وی بر مریدان فرض
لازم باشد و تارک طاعت وی گنهگار بود و آن شیخ خلیفه رسول بود در تربیت کردن مریدان چنانکه وی بود با یاران انتهی
باختصار المضمون و العبارت و در نفائس الفنون هست که یازده آداب هست که بر شیخ رعایت آن
لازم هست اول آنکه شیخ بنا بر محبت تقدم و محبت تفوق که بنی آدم بران مجبول اند نباشد بلکه باید که بکثرت انابت
و تضرع در حضرت الهی بر وی منکشف شود که او را حق در حوالت مریدان چیست و از آن شروع نماید دوم آنکه پیش از تصرف
در استعدادات مرید اگر در وی استعداد طریق مقربان بیند که استعداد طریق ابرار ندارد او را بموعظه حسنه ترغیب و ترهیب بر سبیل
کند و مستعدان مرتبه قرب البعد از تحریص بر اعمال ثواب و عبادات ظاهره باعمال باطن مواظبت فرماید و همچنین اگر صلاح
حال مرید در تجرد از اسباب بیند یا در حفظ اسباب آن او را بدان فرماید که فراخور استعداد و مناسب حال او بود
سوم آنکه هیچ وجه طمع در مال و خدمت [illegible] نکند و خاطر را بدان تعلق نسازد و اگر مرید خواهد بیکبارگی از اموال و املاک بیرون
آید شیخ را اجازت آن وقتی مسلم بود که در مقابله آن حالی که موجب تسلی و جمعیت خاطر مرید گردد [illegible] داد و چهارم آنکه
فعل و موافق قول باشد [illegible] کند یعنی در حال و ظاهر باشد پنجم آنکه با [illegible]
پیشه و هرگاه که از مرید [illegible] بدو ضعف [illegible] الفت [illegible] تا وفات [illegible]
نارو و مدارات [illegible] اول مدت کثرت مخالطت [illegible] بعد [illegible]
ششم آنکه کلام خود را از شوائب هوا صافی دارد تا که در مریدان اثر منفعت آن پیدا آید هفتم آنکه چون [illegible]
[illegible] گفت اول دل بحضرت الهی بر دارد و از او طلب کند که متضمن فائده صلاح حال مستمع بود بزبان او و بحق

ناطق بود و کلامش در افادت صادق هشتم آنکه چون از مریدی بر گروهی یا مستنکری اطلاع یابد و خواهد که او را تنبیهی
نماید سخن بتعیین و تصریح نگوید بلکه بطریق تعریض و کنایت با جماعتی که حاضر باشند سخنی در اندازد که مفهوم بر مراد او دلالت کند
نهم آنکه اسرار مرید نگاهدارد و آنچه از مکاشفات و واقعات او معلوم کند اظهار روا ندارد و اسباب آن نکند بلکه مشافهه یا در خلوت
تحقیق آن حالات بکند دهم آنکه اگر از مرید تقصیری ببیند مانند ترک خدمتی یا اهمال ادبی از آن در گذرد و عفو کند برفق و مدارا و تلطف
و تعطف او را بر آن خدمت و ادب حریص گرداند یازدهم آنکه نسبت با مرید از حق خود تنزل کند و ازو توقع تعظیم و تبجیل و ادا
اگرچه حق آنست که مرید قیام نمودن بدان از اهم آداب است توقع آن ازو پسندیده نباشد دوازدهم آنکه قضای
حقوق مرید کند و در حالت صحت و مرض از ان تقاعد ننماید سیزدهم آنکه اوقات خود را بر خلوت و جلوت توزیع
کند و بنابر قوت حال و کمال تمکین خصوصاً همه اوقات خود را بمخالطت با خلق بسر نبرد چهاردهم آنکه غلبه حال او را از تعهد
اوقات بصالح اعمال مانع نگردد و با خود تصور نکند که مرا بدین احتیاج نیست چه رسول علیه السلام با کمال حال بنوافل
طاعات مواظبت نموده است از نماز پنج روزه تطوع و دیگر نوافل مستغنی نبود پانزدهم آنکه از اشیا حظوظ و قطع
تعلقات برو آسان بود نه آنکه تعلق بسازد و بکلی از حظوظ اعراض کند و اگر در تمامی آداب صحبت و آداب معیشت
و مسافرت و غیر آن مشروح رود بتطویل انجامد انتهی فصل دوم در نسبت و نشانهای جوانمردان
که مراد از مشایخ صوفیه است و آداب سماع و دیگر صفات درویشان بدانکه
نزد این قوم جوانمرد آنست که بزبان عدم صحیح از زلات که در شرع مسامحت آن نیست مسامحت نکند در حقوق
خود و آنچه با ایشان بگذرد و از شرایط طریق است که انصاف دهند از نفس خود و از کسی انصاف نخواهند و
عذر کنند و عذر نخواهند و یاری دهند و یاری نخواهند و معامله کنند با مردم برحمت و شفقت و نصیحت و مسلم بدارند خلافت
طریق از صاحب مگر آنکه صاحب علی باشد آنرا بان تسلیم نمایند و نیست این قوم را بغض و حسد با کسی در نعمت خدا
و نیست در طریق ایشان که بگویند که این پاره من است و آن نعل من است و متاع من است چنانچه ابو احمد قلانسی گفت
که روزی در میان قومی بودم گفتم ازار من پیش من بیارید که تو گفتی آن من و شیخ الاسلام گفت نه ادب است
در میان صوفیان که گوئی ازار من یا نعلین من و از ادب ایشانست که خود را در میان یاران چیزی ملک نه بینند
مگر بضرورت ظاهر شیخ شیرازی گوید که چون صوفی گوید که نعلین من یا ازار من باید که در [illegible] یعنی اینان از ملک [illegible]

شیخ ابوریحان حضرت رسالت پناه صلعم را بخواب دید پرسید یا التصوف فرمود ترک الدعاوی و کتمان المعانی فقط و از صفت
ایشانست که هرچه فتوح رسد برابر بیارانند در ملک خود ندانند و از طریق ایشانست گذاشتن ترفه با نسا و نشستن
با آنها و صحبت امردان و همکلام شدن با ایشان و شاهدبازی از احداث قوم فاجر آنست که در طریق قوم رجوع بصورت شمارند
بی حقیقت بسبب طمع اوقاف و خانقاه و رباط آنها مفسدان اند که نیست دین ایشان را و نه مروت و نه همت در لباس
بزرگان در آمدند و در خانقاه نشستند عجبت اینکه بنام بزرگان فتوح یابند و از حلال و حرام تمیز نکنند و سماع با شاهد بازی
دانند فهم الذين اتخذوا دینهم لهوا و لعبا نباید که مسلمانی بایشان اقتدا کند و بوجه صحیح که عمل سماع کند و
کسی ابقر با اگرچه در حال خود صادق باشد و این حال صدق با او بازگردد و چون مانند فاسد شده مومن را احتیاط باید
و نفس راغب است و سماع البته السماع که از شهوات است باشد و یکیفیت در مناجات که الهی این اهل سماع در معصیت اند و
ترا برای اینکار طالب نیستم همه قوم را در حق سماع از اول تا آخر همین اشاره است که سماع از حظ نفس است و در حقیقت و
فعل مباح و حکم و هردوان حق نه بی نیاز باشند حرکات خود را در فریضه گذارند با فضیلت و اما شاهد بازی از کلان ترین
[illegible] است و سخت ترین [illegible] خواجه حسن [illegible] فرخی ابوسعید ابوالخیر صحبت میکرد و [illegible] یکی قدم بساط سلامت
نه نهی اگرچه بمحض شفقت باشد بر خلق و هم با هیچ زن بخلوت ننشینی اگرچه رابعه عدویه باشد و تو او را کتاب خدا آموزی
سوم آنکه گرد صحبت امردان مگرد [illegible] اگرچه همه مردان مرد اند قول ابویوسف ابن الحسین است که آفت صوفیان
در صحبت کودکان و در مباشرت اضداد و فتور در رفاقت زنان است ابوعبدالله دینوری گوید که صحبت خوردان با بزرگان
از جمله توفیق الله است مر خوردان را و از بزرگی ایشانست و رغبت بزرگان بصحبت خوردان علامت خذلان
بزرگان است و حماقت و بیخردی ایشان و مظفر کرمانی گفت هرکه صحبت کرد با امردان بشرط سلامت از فساد
و نیکو رایی بودی نشود بلا و معصیت پس چگونه باشد صحبت کسی که بسلامت و عفت نباشد ابوالقاسم قشیری رحمة الله
علیه گوید سخت آفت است در طریق صحبت امردان هرکرا ابتلا کرد حق تعالی بچیزی ازان باتفاق خوار شد و مخذول
بلکه خود بازداشت و او فتح موصلی گوید که از ابدال صحبت کردم وقت جدا شدن گفتند پیر بیدار از آماره
و [illegible] گون اگر کسی در حال خود ترقی یابد اتفاقا نیز از بلای ارواح است پس مرید حذر کند که همنشینی با آنها فتح باب
[illegible] است [illegible] آسان باید دانست که نفس همیشه عاشق است تا که حال اعلی تر ازان نیابد

رغبت او نزد کسانیکه در طریق بمرتبه رجال نرسیده اند آنها صاحب قلوب و احوال اند باید که این آداب نگاه دارند
اول آنکه در مجلس ایشان تنگی نباشد و نه چیزی از نسبت غیر ایشان منکر کم و بیش که موجب پریشانی است در وقت حال
و بر نخیزد و وجد تا که شعور باشد اگر با شعور برخیزد منافق است مگر برای تواجد و جماعت را شناسا گردانند تواجد خود برای
موافقت او جماعت نیز برخیزد و از اوصاف ایشانست که از کسی عقده نکشند و اگر ... قانع شده و ورع را در کلام
و نظر و طعام و جز آن لازم دانند و هرچه از شرع ندانند از علما بپرسند و آنچه حق تعالی در حق ایشان از کتاب خود و زبان
رسول خود اختیار کرده اختیار نمانند و چنین نکنند او صاحب هواست و شعار ایشان نیست ... بر ابواب خوش ...
تضییع وقت دانند و هر کرده افضل طریق شود و اگر صاحب زوج است طلاق ندهد و اگر نیست نکاح نکند تا ... کامل شود
بعد تکمیل هرچه القای الهی شود بعمل آرد و شرط سالک آنست که اعتراض نکند بر کسی که اعلی باشد از وی و اگر باشند برای
تادیب مضایقه نیست و اگر از برادری شنید چیزی که بفهم نرسد خود را دانا که از حال ... توجه شود ... نیست
ادراک وری کند تا مذمت او کند نفع یابد شرط هر دو آنست که با دل قانع ... شنید و قبول کند ... شیخ القا کرده را
اگر برون آید هیچ انکارش نباشد اگر چیزی بخاطر آید بنادانی خود حمل نماید و شیخ را نسبت خطا نکند و الا از وقوع ...
آن نسبت و بی وضو در خدمت ننشیند ابو مدین غسل در خدمت شیخ میرفت و از شان ایشانست که مانند باشند
همیشه چرا که حق تعالی نظر با است بر زبان بر دل عباد پس عطا میکند معارف خود هر که قایم باشد در حضور حاصل شود او را
از ان معارف و اگر غافل باشد محروم ماند و آن مقام عزیز است کم کسی را دست داد و نیز از صفت ایشانست که در حق خدا
گمان بد ندارند شاید که توبه کرده باشد یا از آنها باشد که معصیت ورا ضرر نکند و اگر کسی خود را بهتر داند از غیر خود بی معرفت
بکشف عاقبت او جاهل است با خدا مخدوع و نیست خیر در و اگرچه معارف بسیار داند و این نسبت از شان قوم
و آن قوم باهم رحیم باشند و سخت باشند با کفار و فریادرس باشند برای خلق بعضی از آنها مشار الیه بغوث است و
ساری است در مشایخ پس از ایشان طلب کشف هواجس و کلام در آن نباید کرد بلکه بیان باید طلبید آنچه گفته ایم
از امراض نفس و دوائی آن که مکاشفات احوال مریدان است نه حال عارفان از اوصاف ایشان است ریاضت
تهذیب اخلاق و پاک کردن نفس از همه خلق بد و آراسته شدن بخلق نیکو و از خادم خود طلب اغراض خود نکنند و اگر خلاف
غرض ایشان کاری کند عتاب نکنند اگرچه بر چه از این عتاب کنند برای تادیب لیکن در معامله خود ایذا بردارند

وایذا ندهند و راه نمایند و یاری دهند بر نیکی و علم دهند جاهل را و تنبیه کنند غافل را و منع نکنند سایل را و امان دهند
خایف را و آب دهند تشنه را و نان دهند گرسنه را و برهنه را پارچه و مدد کنند خادم را و از فضیلت باز گردند
و بر ریله پیش نیایند بعضی چنان باشند که از آداب وشان چنان باشد که هرچه در کون جاری شود بی تخصیص همه مراد
ایشان باشد مگر محارم خدا که رضا ندهند بآن و هرچه خادم ایشان کند یا خلق هرچه کند در حق ایشان همه مراد ایشانست
چراکه فانی اند از حظ نفس خود و همیشه از محارم و شبهات بپرهیزند و استغفار همیشه نمایند و کناره نمایند از مواضع تهمت و از شهوات
نفس دور باشند بطور تمنی در طلب آن اگر بی تعب برسد تناول نمایند مگر در وقت مجاهده
و همیشه نفس را محاسبه نمایند و بر میزان شرع بسنجند و با نفس مجاهده نمایند در جوع و عطش و لباس و غیره و هر دو کون
در نظر نیارند هرچه در دوست باشد بر مردم ایثار نمایند و در هر کار بر خدا اعتماد دارند و هرچه کنند بدان راضی باشند
و سیاحات کنند در جبال و بیابانها و کنارهای دریاها و از مردم جدا باشند بی اعتقاد سوی در حق ایشان و بعد فراغ
وقت خود سعی کنند در حوایج مسلمانان و هرکه بمیر اعنت از نفس خود سعی کند از تقوم نیست بلکه طالب ریاست است
تا مردم او را خدمت نمایند و از اوصاف ایشانست قناعت بر رزق و فقر و ذلت و خضوع و تواضع برای خدا و شکر
و سرا و ضرا و همیشه در هر حاجت التجا بخدا نمایند نه از خلق و نه موی تراشند و نه ناخن چینند و نه پارچه دهند بکسی
مگر بر طهارت بسبب اینکه آنها گویند بگذاشتیم ایشان را در نماز و این سبب عجب است و متنفر باشند از دیدن خلاف شرع
و حکم قنوط بر ایشان نباشد بلکه رجا بر ایشان نباشد و از عیب مردم نابینا و از عیوب نفس بینا باشند و از زبان
ایشان خبر خیر نیاید و در مشی جلدی نکنند و از نظر فضول چشم بپوشند و به بدبینت حق فانی باشند و امر معروف و نهی منکر
نمایند اگرچه سلطان باشد و در میان دو کس اصلاح نمایند و دعا در حق مسلمانان پس پشت نمایند و سینه صاف با
و حیا از خدا دارند و بر فقرا رحمت نمایند و خدمت کنند و نیکویی خلق ظاهر کنند و بد بها بپوشند و بر همه ذی روح رحمت
کنند گویند ظالمی سگی را دید در شدت سرما بخانه برد و تیمارش کرد و بخواب دید که گوینده گفت ای فلان تو کلب بودی و بر کلب
رحمت کردی بسبب کلب ترا بخشیدیم و در حدیث است اگر کسی خاری از راه بردارد حق تعالی شکر او میکند و حق خود بر کسی ندیدن
و حق همه بر خود دیدن و جهد کردن در ادای آن صفت ایشان است و عیب خود بخلق بخشند مال و خون خود مباح
و معاف نمایند و اگر کسی قرض طلبد بدهند و هرگز ذکر نه نمایند و اگر باز دهد تا مقدور خود نگیرند و اگر بگیرند خیرات

نمایند اگر صد هزار دینار باشند و اگر از ایشان بی قصد طلب نکنند و در نفس ایشان چیزی نگذرد و اگر بگذرد و حرص
علت است و اگر مال بسیار افتاده باشد برای آن استاده شوند تا باو برسانند مقابله نیست برای مال نخواهند و
نشوند و التفات نکردن پیش و پشت اگر کسی ندا کند جواب ندهند از وصفای ایشان است فال نیکو گیرند و تطیر کسب
نمایند فعل مباح از مطعوم و مشروب و ملبوس و مرکب و منکح بضرورت اختیار نمایند مگر در اضطرار چه مباح بجهت
بجای فرض میشود و همچنین گاه مرتبه مباح و گاه مرتبه فرض [illegible] است بعضی اظهار عبودیت و عجز نمایند و بعضی
اعانت بر فقیر [illegible] نمایند بعضی طلب آن معانی نمایند که از ابنا غبار اند میشوند و لباس [illegible] ای اغرت پوشند
بضرورت دفع سرما و گرما و ستر عورت که حکم این [illegible] ایشان صاحب تمکین اند و بعضی بحکم وقت پوشند [illegible]
لیکن از غیر شرع پرهیز نمایند اول ابو الوقت است و کامل [illegible] و باقی اهل هوا اند و تفصیل این در راز است از اوصاف
ایشان است اختیار کردن فقر بر اغنیا چنانچه کسی مستعد کرامتی شد از اهل دنیا و فقیری آمد و همه سر و پیش نیاید که متغیر
نشود و قلب فقیر را متغیر نسازد و از فعل خود اگر چه چیزی نزد خود نداشت غیر آن و هر که فقیری را بسبب غنی [illegible]
توهم [illegible] و خوش کردن دل فقرا واجب است باوفا بعهد الله لیکن کجا اند تقسیم مردم و شرط نیست که مال ندارند
بعضی [illegible] و فقیر باشند چه فقر حالی است که اوصاف بعضی از آنها ذکر کردیم از مکارم اخلاق حالا ذکر کنیم از کرامات
که از باب احوال اظهار میشود اعلی آن لذت است بطاعات در خلوت و رعایت انفاس با خدا و حفظ ادب وارد
که در اوقات تلقی نمایند و بعضی از آن بشارات است بسعادت ابدی و بعضی اطلاع غیب است بعضی حسی که دیده نشود
بسعی [illegible] اما کن [illegible] و حالی [illegible] بلا تکلم و چون کلام حس مدرک نشود و عالم مثال در بیداری و مطلع شدن
بر مراد از صورتهای خیالی و اطلاع بر [illegible] از عالم اللطیف و کثیف و [illegible] و غیب معنوی چون قدرت
و ارادت و علم غیوب [illegible] از معارف و تنزلات و همه کرامات خاص اگر کشف حسی که برای عوام است و دیگر طی الارض
و مشی بر آب و هوا و کسی که همت او حاکم است بر بدن از تصرف و خروج انوار ادات او را ساعت بر هوا میسر آید
بعضی با احیای موتی و ایجاد معدوم اگر از انگشت اشاره کند سر برود و اگر درخت از دره از پا اشاره کنند
از اصل بیفتد و دیوار را دست بزند پاره شود و آن کون بخورد [illegible] هرچه در دل آید از غیب برسد بی سعی و خطابات
بشنوند و اغنیا را منقلب سازند و این نزد عوام کرامت است و نزد ما کرامت عنایت الهی است که قوت داد

تا خرق عوائد نماید و آنچه عوام آنرا کرامت گویند پس مردان ازان پرهیز نمایند و بترسند نشود که حظ اعمال اینجا یافتند
وحظ عمل مردان آخرت ست اما اصل کرامت نوشتیم و فرع از حصر بیرون است والسلام انتهی اینقدر حضرت
والدم از کلام شیخ محی الدین عربی که در زبان تازی بود فارسی کرده بودند چنانچه بر تمامی اینجا خود نوشته اند که باید دانست
که این فقیر راقم از رساله که عربی بود آن معانی برچیده تا بجائیکه فهمیده و بعضی جا بسبب غموض عبارت و بعضی جا بسبب غلطی
کاتب نسخه نفهمیده آنچنان گذاشت بعد ازین اگر کسی بفهمد آنچه خلاف باشد اصلاح دهد و داخل کند خدایش جزای خیر دهد
و این کلمات بعینها ترجمه نیست بلکه حاصل عبارت ست بموجب فهم خود حق تعالی ما را و شما را ازین اوصاف نصیب کند
والسلام انتهی و فقیر مولف نیز آنرا بعینه نوشته است مگر دو یکجا قول دو یک بزرگان مثل ابو احمد قلانسی و حسن بصری
وغیره که مناسب آن مقام بود دخل کرده و آنجا دیگر اوصاف درویشان که از کتاب محبوب السالکین و اقوال شیخ
جمال الدین هانسوی انتساخ میکند اینست در رساله ترجمه عوارف میگوید صوفی متشبه صاحب مجاهده و محاسبه
بمقام نفس باشد و صوفی متصوف صاحب مراقبه بمقام حال بود و صوفی حقیقی صاحب مشاهده و بمقام روح بود
صوفیه اعلمای الآخره و علمای بالله گویند قول خواجه محمد جریری است معنی تصوف در رفتن باخلاق پسندیده و بیرون
آمدن از اخلاق دنی و نامحمود است در کشف المحجوب است که تصوف سه درجه است یکی مستصوف بود که برای
جاه و منازل خود را مانند صوفی حقیقی کند و برای خوردن و آشامیدن سرگردان شده گردد که المتصوف
عِنْدَ الْمُتَصَوِّفِ کَالذُّبَابِ وَعِنْدَ غَیْرِهِمْ کَالذِّیَابِ که همه چون گرگ بطلب مردار باشد و دوم متصوف
که بمجاهده آن درجه طلب خود را مانند صوفیان نماید سیوم صوفی حقیقی بود که از خود فانی گردد و بحق باقی شود و از قبضه
طبایع رسته بحقایق تصوف پیوسته باشد صوفی حقیقی آنست که بقرب حق تعالی در صفای دل باشد و باوصاف
امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه موصوف گردد لَانَّ الصَّفَاءَ صِفَتُ الصِّدِّیْقِ انکه بصحبت مصفا شود
صافی بود و آنکه مستغرق محبت باشد آنرا صوفی گویند در رساله میگوید اَلتَّصَوُّفُ حَیَاتُ الْقَلْبِ مَعَ اللهِ وَالتَّصَوُّفُ قِیَامُ
الْقَلْبِ بِلَا وَاسِطَةٍ قول ابو علی دقاق است بهترین وصف صوفی آنست که چون عزرائیل بگذرد بتاثیر روح او عزرائیل
مسلم گردد و در رساله راحت القلوب است که حضرت موسی علیه السلام را هوس شد تا گلیم پوشد مناجات کرد و فرمان
آمد ای موسی لباس عاشقان پاک بی شکل این نیکو ابی در برکنی حضرت موسی در خانه رفت هر ملک اسباب و مال که داشت در راه حق

بداد بجد یکه جامه تن هم داد فرمان شد اکنون حق آنست هوش پس تا آن زمان که صاحب نصابست تصوف اجازه
نیست قول خواجه است اِنَّ القَدَرَ مُبَذِّلٌ للراحة فتَعالَ والّا فلا تَشتغل بتُرّهات الصوفیّة الصوفی
لا یَملِکُ ولا یُملَکُ صوفی هیچ چیز را مالک نباشد و کسی او را مالک نبود قول خواجه جنید است التصوّف اَن
یُمیتَکَ الحقُّ عنک ویُحییکَ به تصوف آنست که حق تعالی بمیراند ترا از تو و بزیاند ترا بخود وتقطع النظر عن الغیر
در رساله شیخ ابوبکر شبلی میگوید التصوّف شِرکٌ لانّه صیانة القلب عن رؤیة الغیر ولا غیر و در رساله عمدة الابرار
می آرد قال علیه السلام من سرّه ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوّف هر کرا خوشی و شادی باشد
که جلیس حق شود برو با نشستن با اهل تصوف در رساله عین القضات میگوید اگر خواهی ترا سعادت ابدی میسر آید
یکساعت صحبت یک صوفی دریاب تا بدانی که خلوتی کیست خلوتی صوفی باشد الشیخ بزرگوار اینجا گفت که الصوفی فی
هو الله هر چه در موجودات باشد ازو پوشیده نماند الحلول نه بلکه حدیث تخلّقوا باخلاق الله اینست در
آداب المریدین میگوید اخلاق اصحاب التصوّف الحلم والتواضع والنصیحة والشفقة والاحتمال والموافقة
والبشاشة والالفة وبذل الجاه والمروّة والعفو والصفح والحیاء والوفاء وحسن الظنّ والتصغیر لنفسه
وتوقیر الاخوان والرحمة علی الصغیر والکبیر والظالم والعالم وقول سلطان بایزید انّ الله صفا الصوفیه
عن صفاته فاذا صفاهم فسمّوا صوفیا ستام تصوف اعراض از جمله موجودات است پس صفات حق صوفی را
از همه چیز صفا دهد تا بصفات الله موصوف گردد آنگاه صوفی حقیقی شود و فقر رو نماید اذا تمّ الفقر فهو الله این باشد
الفقر فخری ازینجا فرمود صفت فقر و فقرا قال الله تعالی للفقراء الذین اُحصروا فی سبیل الله الآیه قول خواجه
سهل تستری است الفقیر الصادق لا یسأل ولا یردّ ولا یحبس فقر نشانه اولیاء و پیرایه اصفیاست فقرا
برگزیدگان حق اند که برکت ایشان روزی بر خلق فراخ گردد و فقرا مقربان حق اند قال علیه السلام الفقراء جلساء
الله یوم القیامة نه منّت. فقر آنست که بنده مستغنی نگردد مگر بحق از ابراهیم ادهم پرسیدند که درویش چه باشد گفت ترس
از درویشی کردن گفتند توانگر چه باشد گفت ایمن بودن بخدای تعالی در رساله قشیری گوید که حضرت امام فرمود
فقیر مسکین آنکس نبود که در دست وی دو لقمه خرمای نخواهد فقیر آنکس است که او را عیش نباشد شرم دارد که از مردمان سؤال
کند یعنی از خدا شرم دارد که از غیر او سوال کند قول مشایخ است الفقیر لا یسأل من الله شیئا ومن الناس

استغناؤ والفقر خلو الید من المال وخلو القلب من الآمال وخلو الذهن من الاشکال یعنی فقیر کسی است که در خاطر
او هیچ حیله و چاره نباشد مگر که اعتقاد بر حق کند والتجا بحضرتش آرد بسلم و کافر محتاج کسی نبود و در رساله معارف مولانا روم
میگوید فقیر بر پنج وجه است **اول** آنکه بانوا و بی نوا همه الله فقیر است کما قال الله تعالی یا ایها الناس انتم الفقراء الی
الله والله هو الغنی الحمید **دوم** فقیر مقبول است که در دنیا بود و طالب حق شد او فقیر است و دون همت
سوم فقیر عاجز است یعنی معیوب و مریض و ضعیف البدن باشد او را در اموال مومنان حق است کما قال الله تعالی
وفی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم چهارم فقیر قانع است آنکه او را محبت و طاعت حق بر دل غالب آ
شد و دنیا را باختیار ترک نموده بقدر کفاف بسنده کند چه هر که از قدر کفاف یا قوت طلب نماید در عذاب آید کما قال علیه السلام
کل فقیر اکتسب بلا حاجة عذبه الله الف عام پنجم فقیر خاص الخاص است که جز حق هیچ چیز راضی نباشد
او در همه جهان همه بر تر بود و در آداب المریدین است لیس الفقر عند التصوف الفاقة وعدم الاسباب بل الفقر
المحمود الثقة بالله والرضا بما قسم الفقر دو نوع است یکی وجد موهوم المذموم الاضطراری والمحمود
الاختیاری یعنی هر که بفقر تکیه کند مذموم باشد و هر که را اسباب امکان نباشد و از جهت قوت مستغرق شود محمود بود الثقة
بالله والاعتماد علیه درویشی اینست در مونس الواصلین فقر عشق است و فقیر او در حقیقت و طریقت عاشق تام
است یعنی عاشق لقاء الله است و هیچ آرزو ندارد دیگر به لقاء الله چون مستغرق لقاء الله شود و از آن محو شود و بصفت
محویت قرب با حق باید فقیر تام شود اذا تم الفقر فهو الله این باشد الفقر فخری سر این مرتبت است و در رساله حضرت
غوث الاعظم است قال لی یا غوث لیس الفقیر عندی من لیس له شیء بل الفقیر الذی له امر فی کل شیء
اذا قال لشیء کن فیکون یا غوث قل لاصحابک واحبابک فمن اراد منکم صحبتی فعلیه باختیار
الفقر ثم فقر الفقر ثم الفقر من الفقر فاذا تم فقرهم فلا هم الا انا یا غوث قل لاصحابک اغتنموا دعوة
الفقراء فانهم عندی وانا عندهم یا غوث الاعظم اذا رایت المحترق بنار الفقر المتکسر بکسر الفاقة
فتقرب الیه لا حجاب بینی وبینه انتهی و سالکین را تحفه و اوصاف درویشان شیخ جمال الدین احمد هانسوی
در رساله خود نوشته اند اینست قول العلماء اشرف الناس والفقراء اشرف الاشراف والامراء عسکر النهار
والعلماء جند اللیل والفقراء مقدمة الجیش و قوله ان کنت عالما فصح الکلام لا فخر به وان کنت

زاهداً في الحلال والحرام لا فخر به وان كنت غنياً شاكراً بين الانام لا فخر به ولكن ان كنت فقيراً حقيراً
مسكيناً حزيناً افتخر بهذا الفخر بهذا افتخر بهذا قوله الفقر فخر الفقير وانما عار للذي مال لاجل غناءه
ان الغني يحبه اهل الدنيا وان الفقير يحبه مولاه قوله الفقراء بين العلماء كالقمر بين كواكب السماء قوله
الفقر مختار النبي عليه السلام فاختره تصير خير الانام قوله الفقر ثلثة احرف الفاء والقاف والراء فالفاء
عبارة عن الفناء والقاف عبارة عن القرب والراء عن الرؤية فاذا في الفقير قريب من الله تعالى واعطى
نعمة الرؤية قوله الفقر رفيع لا يعرف قدره الا الفقراء الفقر عظيم يرغب فيه الاقوياء ويرغب عنه الضعفاء
قوله الفقر مكرم يباهي به الفقراء ويستنكف عنه الاغنياء قوله الفقر شريف يتولد منه الصلاح والزهد
والعفة والورع والتقوى والطاعة والعبادة والجوع والفاقة والمسكنة والقناعة والمروة
والفتوة والديانة والصيانة والامانة والسهر والتجدد والخشوع والخضوع والتذلل والتواضع
والتحمل والكظم والعفو والاغماض والاشفاق والانفاق والايثار والاطعام والاكرام والاحسان والاعراض
والاخلاص والانقطاع والانفصال والصدق والصبر والسكوت والحلم والصفاء والرجاء والحياء والبكاء
والجود والسخاوة والخشية والخوف والرجاء والرياضة والمجاهدة والمحاسبة والمراقبة والموافقة والمرافقة
والمداومة والمعاملة والتوحيد والتهذيب والتجريد والتفريد والسكون والوقار والمدارات والمواسات
والعنايات والرعاية والشفقة والحقارة والشفاعة واللطف والكرم والتفقد والشكر والفكر والذكر والحرمة
والادب والاهتمام والاحترام والطلب والرغبة والرهبة والغيرة والعبرة والبصيرة واليقظة والحكمة والحقيقة
والهمة والمعرفة والمقامة والتسليم والتفويض والتوكل والتبتل والحقيقة واليقين والثقة والصفاء و
الاستقامة وحسن الخلق وكل فقير وجدت فيه هذه الصفات سمي فقيراً كاملاً واذا فقدت لم يسم قوله
من احب الفقراء فهو قد ملك ومن ابغضهم وقع في البعد فقد هلك قوله محبة الفقراء من المنجيات و
عداوتهم من المهلكات قوله حب الفقراء يورد الى الجنان وبغضهم يسوق الى النيران قوله الفقراء امراء
الملوك والسلاطين قوله الفقراء كبراء اهل الدنيا قوله الفقراء ارباب القلوب قوله الفقراء مبغضوا
النفوس قوله الفقراء تارك الراحات وقابل البليات قوله الفقراء لا يخافون الملامة قوله جالس المساكين

والفقراء ودع الاغنياء والرؤساء قوله لعمري ان الفقراء فصعدوا المراحل وبلغوا المنازل ووجدوا ما طلبوا
فسكنوا في مقعد الانس بالله قوله لعمري ان الفقراء جلساء حضرة الله تعالى قوله لعمري ان الفقراء
احباء الله قوله يا احمد اخدم المشايخ والفقراء وترك الاغنياء والرؤساء قوله التصوف ثلثة احرف
الصاد والواو والفاء فمن الصاد يتولد الصفاء ومن الواو يتولد الوفاء ومن الفاء يتولد الفناء كل فقير
ليست فيه هذه الصفات فمنعه الفقر من لبس الصوف قوله من لبس الصوف فيشتم الناس لم يحسن فليبك
على نفسه قوله من اراد قهر النفس فعليه ان يلبس الشعر لان عيسى عليه السلام كان يلبس الشعر لقهر
النفس قوله للولي لباس الحلماء فمن لبس لم ينبغي ان يكون حليما وحمولا كاملا قوله لبس الصوف
والشعر والموي لا يليق الا الفقير العليم الحمول قوله ينبغي للفقيه ان يلبس الخرقة بالنية لا بالهوى قوله اذا لبس الفقير
خرقة محرقة او مصبرة او بيضاء او سوداء او حمراء يطالب منها ويقال له بم لبست قوله لا يحل
للمتفقر ان يلبس الخرقة ليعرف بها ويشتهر بين الناس قوله لا يحل للمريد ان يلبس الخرقة بغير اذن الشيخ
قوله الولي موصوف باوصاف النبي الا ان الولي كرامة وللنبي معجزة فالولي يخفي الكرامة والنبي يظهر المعجزة
لان الولي ما امر بالدعوة والنبي امر بها قوله الاولياء نواب الانبياء لان الاولياء يقتدون بالانبياء ويسيرون
بسيرتهم قوله من لبس الصوف فهو صوفي لباسي ومن صفا قلبه فهو صوفي معنوي قوله من لبس الصوف
ولم يصف قلبه فهو صوفي عند الناس لا عند الله قوله الفقر فقران فقر ضروري وفقر اختياري فالفقر ضروري
اذا ابتلي به انسان لا يصبر على شدته ويشكو من عسرته ويطلب الدراهم والدنانير والاختياري اذا ابتلي
به رجل يقبل الغناء فيه ويفرح به ويفتخر به ويصبر على جميع المحن والافات تصيبه في مدة الفقر ويكتفي
بالرزق ويلبس به ما دام حيا قوله الفقر فقران فقر سواد الوجه في الدارين وفقر بياض الوجه في الدارين
اما الذي هو سواد الوجه فقد يأتي بالكفر والطغيان والذي هو بياض الوجه فقد يحصل به رضاء
الرحمن قوله الفقير عند اصحاب النفوس صغير وعند ارباب القلوب كبير قوله من حقر الفقير فهو لئيم ومن
عظم الفقير فهو كريم قوله تعظيم الفقراء من شيم الكرام وتحقيرهم من عادات اللئام قوله ان الفقير محبوب ومهيب
ومجلل ومعظم ومكرم قوله من حقر الفقراء حقر في الورى ومن عظم الفقراء فهو يعظم قوله من احب الفقراء

أحبه الله ومن أبغض الفقراء أبغضه الله قول الفقير إذا أوذي غفر وإذا ابتلي صبر أخلاقه سيئة وأعماله
مرضية قوله صدق وفعله رفق وأكله قليل وجسمه هزيل ولباسه التقوى وأنيسه المولى قول الفقير
يهوى الخمول ولا يهوى الشهرة لأن الخمول توجب الراحة والشهرة توجب الآفة قول بقي العلماء في الحروف
وخرج الفقراء من الحروف وإني لست منهم ولا من هؤلاء فكيف أبقى فيها وكيف أخرج منها قول بقي العلماء
في القرطاس والأنفاس والفقراء خرج من القرطاس والأنفاس قول العالم صاحب البحث والمقال والفقير
صاحب الوقت والحال قول العالم صاحب البيان والعبارات والفقير صاحب الرموز والإشارات قول العالم
طالب الشهرة والعرفان والفقير طالب الخمولة والكتمان قول العالم يعرف نفسه بالنطق والفصاحة والفقير
تعرف نفسه مع العلم والبلاغة قول العالم يجهد في اقتباس الزيادات والفقير يجاهد في الطاعات
والعبادات قول العالم يحب أن تجمع الخلق لديه والفقير يرجى بأن لا يشاء إليه قول دعاء العالم ضيق
دعا بمعنی کلام ۱۲
لا يسع فيه إلا شيء قليل لأنه يتكلم عن المقررات والمحفوظات ودعاء الفقير وسيع يسع فيه كثير من الأشياء
لأنه ينطق عن الملهمات والواردات انتهى و شيخ عبد الله بلیانی گفته که درویشی نه نماز در روزه است و نه احیاء
شب این جمله اسباب بندگی است درویشی نه رنجیدن است اگر این حاصل کنی واصل گردی از شیخ ابو سعید ابو الخیر پرسیدند
که تصوف چیست گفت آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید نجهی و عبد الله تستری گوید تصوف
اندک خوردن و با خدا تعالی آرام گرفتن و از خلق گریختن است و در فقرات حضرت خواجه قدس سره است که درویشی
تراشیدن قسم هستی است از لوح وجود که هر چند از خود در خود چیزی طلبد نیابد اگر هر دو عالم را طلبد نیابد اگر صفتی در وی بیند
از آن او نیست بلکه از آن دیگری که بطریق انعکاس در وی ظاهر شده است یا صفتی از پیشگاه است که مظهر این صفت گشته
وجودك ذنب لا يقاس عليه ذنب انتهى و در مجموعه میر عبد الاول است که حضرت خواجه احرار میفرمودند که درویشی
خلوت نشستن و بر آسمان بر آمدن و در کوه و غار بودن نیست درویشی دل خود را از ماسوای جدا ساختن است
انتهى و هم قول وی است که درویشی و فقیری بلبن گرفتن نیست درویشی متخلق شدن است باخلاق نبوی صلعم از حلم
و کرم و سخا و تواضع و ایثار و سایر اوصاف کمال خصوصا در آن کوشیدن که هیچ جز از نکونات دل را التفات نماند
انتهى و قول شیخ عبد الله انصاری است درویشی خاکی است بیخته و آبی بر آن ریخته نه کف پا را از آن دردی و نه پشت پا را

اثر آن گردی فقط و این صفت صورت درویشی بیان کرد حقیقت درویشی با خدا بودن است که مولانا سعدالدین
کاشغری چنین گفت ابوالحسن خرقانی گوید صوفی جسمی است مرده و دلی است نیست شده و جانی است سوخته ابوسعید ابوالخیر
گوید همه‌ای را می‌توان دیدن الا درویش را نمی‌توان دیدن که خدای هست است و درویش نیست است قول حضرت شاه‌جها
قلندر قدس سره صوفی آن بود که خود نبود و در هر که این بود صوفی بود و بود نیش شریعت صوفی شده و هر که صوفی است
هرگز از دایرهٔ متابعت رسول خدا صلعم قدم بیرون نخواهد نهاد وصف بود هر دو آنکه در حال تمامی + کند با خواهی کار غلامی
خواجه ابوعلی رودباری گفت صوفی آنست که صاف باشد بر صفا و بچشاند نفس را طعام جفا و پندار دنیا را پس قفا
و سلوک کند بطریق مصطفی صلعم و گفت صوفی آنست که پیش او هیچ و گرسنگی بنالد و اگر بنالد او را بیازار فرستید تا کسب
فرمایند ابوالحسن حصری گوید تصوف کاری است سخت گدای باید کرد و گرسنگی باید کشید و جفای همسایگی و خواری باید کشید
اگر این همه بر داری بطریقت راقی و اگر نه بکار خود باشی ابوعثمان مغربی گوید تصوف قطع علایق است و رفض خلایق
و اتصال بحقایق عبدالله تستری گوید صوفی آنست که صافی بود از کدر و پر شود از فکر و در قرب خدا منقطع از بشر و یکسان شود
پیش چشم او خاک و زر ابوحفص حداد گفت صوفی چون زمین باشد که همه پلیدی بر وی افکنند و همه نیکوئی از وی بیرون آید ابوالحسن
خرقانی گوید درویش کسی بود که او را دنیا و آخرت نباشد و صحبت نکند با این هر دو که صوفی روزی است که آفتابش
حاجت نیست و شبی است که با ماه و ستاره‌اش حاجت نیست **فصل سوم در شرایط و آداب مریدان**
با پیران که بعضی از آن حضرت والدم از کلام شیخ محی الدین ابن عربی انتساخ کرده بودند اینست
که مرید را باید که صحبت کند با شیخی که درویش حرمت او باشد بیعت نکند بکره و بر هیچ سخن اعتراض نکند در فعل شیخ
اعتراض نکند مگر آنکه حکم کند و بر حکم التعدی نکند و تاویل نکند کلام او را بلکه واقف باشد و استقامت کند بر ظاهر کلام او
تا ترقی کند بر اشارات و فتح شود این باب و مطالبه نکند مراد او را خواه بدهد یا نه و با ادب تمام قبول کند و خود را از کمترین
مریدان می‌اندیشد برای خود حق بر کسی نه حق کسی بر خود که واجب الادا باشد بلکه اعتقاد کند که نیست مرا وجود مگر حق و شیخ او
و همت و مشغول نکند نفس را بچیزی سوای مرسوم شیخ خود و پای بر سجادهٔ شیخ ننهد و پارچه او نپوشد مگر بحکم شیخ که پوشانیده باشد
و سوال نکند از شیخ که جواب طلب باشد بلکه آنچه در دل گذرد عرض نماید اگر جواب دهد بهتر و اگر نه طلب جواب نکند که سوء
ادب است و آنچه [illegible] دل وارد از شیخ نپوشد اگر بپوشد معصیت و بیخود یا بسته بلکه اگر خواهد شد چنانکه همه [illegible] پیداست اگر از طبیب

ظاهر نکند او دو واجه کند و قلب را معمور دارد و ذکر بگیرد شیخ فرموده وقتیکه غافل شود و خطره بد گردد رجوع بذکر کند اگر غفلت
نمی بود خاطر بد نمی آمد که قلب ریکث ان تحمل دو کار نمیکند که ذکر باشد و خطره بد و گردن نهد بحکم شیخ وقتیکه بیفتد
در قلت فعل بد و بدانکه بنده که صادق باشد ترک شهوت برای خدا حق تعالی آن شهوت را از دل ببرد وقتیکه صحیح شد توجه
مرید بسوی حق بقصد تمام اگرچه مرید او فوق معرفت شیخ باشد نیز درست که شیخ را فتح انمعرفت شود و ترقی کند بسبب صدق
مرید و وقتیکه مسئله بخاطر مرید گذرد باید که از شیخ سوال نکند بلکه بهمت تمام رجوع بحق کند که کشوده شود و آن مسئله با شیخ
و آن مرتبن او بود و اگر نه شیخ گفت و نداو را کشوده شد بدانکه همت او قاصر است و اهل آن مسئله نیست بسبب علو و عدم
استعداد و قبول آن یا بسبب عدم صدق او و توجه بطلب او و چه همت را شارکت نباید در دو کار بلکه در یک کار
همت قوی باشد چون امری دیگر شریک شد ضعیف میگردد و مرید را باید که بهمت خود شیخ را حرکت دهد در مسئله و کشف
شرط شیخ نیست بلکه کشف از مصلحت الهی است که اراده کرده حق تعالی در حق انکس یا در حق شیخ و بغیر آن لهذا انکشوف
کرد او را اگر اراده کشف باشد صاحب هوا است و با نفس خود است نه با شیخ و باید که با شیخ چنان باشد که مرده بدست
غسال که تدبیر بدار و بدان نفس خود بلکه اراده او اراده شیخ باشد درینحال بهتر آنست که مریدش نگویند چه او را اراده نمانده
یا باراده شیخ فانی است و اراده شیخ و مرید نام مبتدی ست که طالب طریق بود و معنی او آنست راه و طالب مرشد گردد پس
تسلیم باید و انقیاد و ترک اعتراض پس همیشه مرید در ابتلا باشد تا که فتح شود و چون شیخ دانست که مرید از تربیت کامل شد
پس حواله بخدا کند و بگذارد در بر و خالص خدا خواهد که قیام دهد یا نه و امداد خود برگیرد و لهذا ازین شیخ را بروی حکم نیست لیکن
مرید را باید که ادب نگذارد و حرمت شیخ از دست ندهد و ارشاد او حکم او کند یا بحکم الهی و شرط مرید آنست که جوع و سهر
و خموشی و عزلت ملازم دارد تا بحصول احکام توبه اگر مرید خلوت نتواند صحبت صالحی بصدق طلب کند و طاعت
بجا آرد تا وقتیکه مرید بیمار نفس نباشد حقیقی حضور است صحبت مرشد و اکل حلال و اگر نباشد مشتبه نیز حلال است
در اضطرار و شرط مرید آنست که در کلام شیخ جدال نکند اگرچه حق بجانب مرید باشد و شیخ بگوید چنین کلام مگر برای
مصلحتی پس جدال انگیز قسمی از اعتراض است و اعتراض از شیخ حرام است و مرید صاحب جدال مسخره شیطان باشد
و رونده و هوای نفس بدی اینکار خطا است نزد اهل طریق و از شومی مرید است فعل مباح که شیخ منع فرموده برای قول
علما حجت آورد و آن فعل بحنین مرید کند فلاح نیابد و از شرط مرید است بیرون آمدن را از خلاف بطرف اجماع اگر

نباید در بعض مسایل پس باشد و احوط اختیار کند و رخصت نزود و هر که مرید شیخ او از اول باشد منقاد او باشد
اگر چه کم علم باشد و مرید را باید که از مال و جاه بیرون آید خصوصاً از جاه که بیرون آمدن از آن زیاده موکد است و معتقد
باشد که طریق شیخ او اشرف طرق است و گرنه شوق دیگر طریق شود و این در حق او نیکو نیست و مرید را باید که از فضول
نظر پرهیز د چنانکه از فضول کلام آنچنانکه اگر از اقوال همنشینان پسندیده اند پس چگونه داند که خلیفه شیخ بلکه و برادر شیخ چنان نشنید که در زمره
برای عقوبت آورده اند آنچنان خایف باشد و اگر مرید با شیخ خود اتفاقاً در سماع حاضر شد و شیخ در حق او بدکرد و که
در سماع همراه برد اگر واردی بر وی آید تا مقدور ضبط کند و حرکت نکند مگر آنکه کار از اختیار رود و شعور نماند از مجلس
یا از زمزمه قوال پس لاچار است در حرکت وقتی که شعور آید بنشیند و الا منافق باشد و آنچه از وی بیفتد بقوال دهند باز یابد و ندهد
و نکسی دیگر تبرک کند و شرط مرید آنست که پیر خود را بشریعت حق داند اگر چه صورت مذموم بیند از شیخ بظاهر پس آن محمود
است در حقیقت پس تسلیم واجب است و بسیار مردان بوده اند که پیاله شراب در دست گرفته اند و تا رفتن در دهن
عسل شد و روحانیت بعضی مجسد شده کار کرده مردم دیدند که فلان چنین کار کرد و او بری بود و اینحالت تغییب البارزا
بود ما چنین اشخاص بسیار دیدیم و این اسرار الهی اند در عالم اگر با شرح کنیم طول گردد و مرتبه اولیاء الله از نیمقام عوام
ندانند پس علمای [illegible] هم چه دانند لهذا برای تسلیم گفتیم چنانچه بشارت خمر که عسل شده پس کجا است میزان ظاهر اینجا و اگر
مرید را شیخ کاری فرماید بی توقف بکند و باز نماند بسبب چیزی بلکه اگر نماز پیش آید بگذارد و کار را مقدم کند و هر چه شیخ او را شرط
کند وفا لازم گیرد خواه کار سخت باشد یا آسان و بر شیخ هیچ شرط نکند که مرده را بر غسال هیچ شرط نباشد و تا وقتیکه کار خود
تواند کردی کسی را تکلیف ندهد و کاری نکند هرگز مگر آنکه نظر کند در آن کار که اینکار از مرضیات حق است یا نه و حظ نفس در کند
و ترک کند مردمان اگر به تعظیم وی پیش آیند و بوی تبرک کنند و الا فلاح نیست او را و در حق شیخ خود معتقد باشد باینکه
عالم بالله است و ناصح خلق نه آنکه معصوم داند که معصومیت در حق بعضی از انبیا مشکل است نقل است که از شخصی کاری
بد شد از مرید گفت ما را در چنین کار رهبری چه باشد و شیخی دیگر به مرید گفت ما را هیچ بخاطر نیست من صحبت تو بسبب علم بالله
اختیار کردم که ترا عالم در طریق خدا دانستم نه معصومیت گویند با این اعتقاد آن مرید را چنین فتح باب شد که یکی از کمل زمانه شد
و هر مریدیکه در شیخ نقصانی بیند و صحبت دارد منافق است و مرید وقتی که بمنزل شیخ رود در نفس خود خیال کند که قبر
او است از اینجا قصد بیرون آمدن ندارد و مرید را پا برچیدن بی نجاست [illegible] شیدن و موتراشیدن و [illegible]ن آن

بی ضرورت و حکم مرشد نباید اگر بکند صاحب علت است و مرید را امانت باید و کتم اسرار نماید و ظاهر نکند بی حکم وی که نقل است مریدی شیخی دعوه امانت کرد و از شیخ خود طلب اسرار نمود شیخ او را امین ندانست و بزی آورد و دو مرید دیگر را بخانه طلب کرد و اخفا نمود و کبشی ذبح نمود و از خون آن خود را بیالود و کبش در حجره دفن کرد پس آن مرید مدعی کاذب بیامد و شیخ را خون آلوده دید پرسید گفت فلان مرید مرا بغیظ آورد او را کشتم و آنجا دفن کردم آن کشتن را معارضه کرد بهوای نفس او و تا کاذب نباشد و آن مدعی گفت زنهار از کسی مگوی که این امانت است آخر وی از پدر گفت که شیخ پسر ترا کشت و نوبت بفریاد رسید تا پادشاه وقت و فقها هر چند کسی باور نکرد ولیکن تجسس واقع شد و حجره را کاویدند کبش مرده برآمد مدعی خجل شد آنچنانکه ندامت سودی نداد و مرید را باید که در نفس او چیزی غیر شیخ را مقدار نباشد و جامع کلام در حق مرید اینست که حرکت و سکون او بحکم شیخ باشد و پس باید که بداند که طریق الهی مقدس است از منازعت و مجادله و مراد نیست مسامحت در چیزی که برساند بیرون آمدن از طریق **انتهی ما قال الشیخ والدی** و نیز از کلام شیخ محی الدین ابن عربی است که مرید را واجب است مادامیکه حرمت شیخ در باطن وی باشد قیام نماید در خدمت وی و از نه کناره کند و دور شود از حضور وی و ساعتی نه نشیند اندر خدمت وی که منتظر بود حصول منفعت از خدمت شیخ و صحبت وی مشروط باین شرط است که آن شیخ عزیز باشد در باطن مرید پس چون باز در نظر او شیخ محترم شود باز آید و قیام نماید بخدمت او و جای دیگر در فتوحات است که حرمت حق سبحانه تعالی در حرمت شیخ باشد و عقوق حق در عقوق ایشان پس کسیکه صحبت دارد با شیخ که بوی اقتدا کند و احترام آن نکند پس عقوق و عقوبت آن همین است که دل خود را مصاحبت حق نیابد و غافل ماند از حق سبحانه و بی ادب باشد با حق سبحانه چه با حق ادب باشد و پس بجزای بی ادبی باید سد داد و هیچ حرمان برای مرید بالاتر ازین نیست که احترام شیخ نکند و در ترک آن نزع میکند حق سبحانه تعالی نور ایمان از تارک آن انتهی و آنچه حضرت والدم قدس سره از کتاب المرصاد انتساخ کرده بود و آن اینست که مرید را باید که باوصاف مریدی آراسته باشد و بشرایط آداب ارادت قیام نماید و اگر بی شیخ بنظر علم و عقل سلوک نماید خطر آن باشد که در ورطه هلاک بیفتد و بجای نرسد بلکه از غرور و تسویل نفس و شیطان در مزلات افتد و خوف زوال ایمان گردد و باید که مرید بیست صفت موصوف باشد تا سلوک او درست باشد **اول مقام توبه** است باید که توبه نصوح کند که اول از جمله خلاف شریعت بعد ازین هر مقامیکه پیش آید توبه کار فرماید چه هر مقام گناهی است موافق آن مقام توبه نیز مناسب

از مقام خواهش. و این توبه اساسی است محکم اگر درین خلل شود همه باطل گردد تفصیل آن در انست دوم
زهد است باید که از دنیا بالکل اعراض نماید اگر خویشان از همه مال موجب فرایض بآنها قسمت کند و اگر ندارد
نزد شیخ نهد تا در مصالح مریدان صرف کند و برای خود هیچ ندارد مگر انقدر که شیخ دهد بران قانع باشد سوم تجرید است
باید که مجرد شود از همه علایق نسبی باحسن الوجوه تا خاطر با آنها مشغول نشود قال تعالی ان من ازواجکم و اولادکم
عدوا لکم فاحذروهم چهارم عقیده است باید که باعتقاد اهل سنت و جماعت باشد و از جمیع بدعها
دور و بمذهب ائمه سلف رود اجمالا و تفصیلا پنجم تقوی است باید که پرهیزگار باشد و لقمه لباس باحتیاط
کند تا تواند بعزایم کار کند و گرد رخصت نگردد و در طهارت بکوشد و در همه امور پیران متابعت نکند که بوسوسه
کشد دع ما یریبک الی ما لا یریبک در نظر دارد ششم صبر است که بر مقاسات شداید کند و لله
مجود را نه بهر چه پیش آید و بر حکم شیخ صابر باشد هفتم مجاهده است باید که با نفس جنگ کند و مراد او نده
که نفس چون شیر گرسنه است اگر او بهر کس قوت گیرد ترا بخورد هشتم شجاعت است باید که مردانه و دلیر
باشد تا در محاسبه نفس قیام تواند نمود و از حیله و مکر شیطان نه اندیشد که درین راه شیاطین الجن والانس بسیار اند
دفع آنها بی شجاعت ممکن نبود نهم بذل است باید که در بذل مردانه باشد که تحمل قیدی عظیم و عملی بزرگ
است و بعض مقام دنیا و آخرت بذل باید کرد و بعض جان از بیان باید خواست دهم فتوت است باید که جوانمرد
باشد چنانکه حق هر کس و مقام او نگذارد و بقدر وسع حق گذاری کند و انگشت کم طمع نکند و انصاف دهد و انصاف
نطلبد یازدهم صدق است باید که معامله خود بر صدق نهد و با خلق راستی پیشه گیرد و از کذب و خیانت
دور باشد و کار ها را در پرده نکند و آنچه کند برای خدا کند و نظر از خلق بالکل قطع کند دوازدهم علم است انقدر
علم حاصل کند که از عهده فرایض آنچه بر وی است بیرون تواند آمد و در طلب یا دقیق نکوشد که از راه باز ماند و تنگه
بکمال مقصود نرسد اگر مرید مقتدای یافته بود تحصیل علوم آداب و سنت مضر نیست و در هر حال بعلم لاینفع مشغول نشود
سیزدهم نیاز است باید که هیچ مقام نیاز از دست ندهد اگر چه در مقام ناز افتد بتکلف خود را بعالم نیاز آورد
که نیاز مقام خاص عاشق است و ناز مقام خاص معشوق چهاردهم عیاری است کار های خطرناک در پیش بسیار
بسیار پیش آید باید که عیار وار از او بالی خود را در اندازد و عاقبت اندیشی نکند و از جان نترسد پانزدهم

ملامت است باید که ملامتی صفت قلندر مشرب باشد ملامت آن نیست که خلاف شرعی کند حاشا و کلا
که آن ملامت کار شیطان است و راه ضلالت اهل اباحت از این خدمت بدوزخ برد بلکه ملامتی باین معنی است
که نام نیک و مدح و ذم و رد و قبول نزد او یکسان باشد بدوستی و دشمنی خلق فربه و لاغر نشود و این اضداد را یکرنگ شمرد
با همه خلق بصلح و با نفس همه بجنگ باشد شانزدهم عقل است یعنی همه حرکات او بعقل مضبوط باشد و حرکتی بغیر
رضای شیخ و فرمان او در وجود نیاید و جمله رنج در روزگار او در سرکوب خاطر شیخ و ولایت او رود تا آنچه حاصل برنج
و مشقت از پیکار شده بتصرف عقل تواند نگاهداشت هفدهم ادب است باید که مؤدب و مهذب باشد و راه
انبساط و ظرافت بر خود بسته دارد و در حضرت شیخ بوقار و سکون و تعظیم نشیند تا نپرسد نگوید و آنچه گوید برفق و مدارا
و سکون و راست گوید بظاهر و باطن اشارات شیخ را منتظر باشد اگر تقصیری رود در حال استغفار کند بظاهر
و باطن و بطریق نیکو عذر باز خواهد هیجدهم حسن خلق است باید که پیوسته با یاران خوشخوی باشد و زجر و تنگی نکند
و از تکبر و عجب و تفاخر و دعوی و طلب جاه دور باشد و بتواضع و خدمت بندگانی کند و برحمت و شفقت و مدارا
و لطف باشد و بارکش و بردبار باشد و بار خود بر یاران ننهد و تا تواند خدمت آنها کند بی منت و توقع خدمت
از آنها ندارد و نصیحت شنو باشد و راه مناظره و مجادله و خصومت بسته دارد و در موافقت کوشد و هیچکس از بندگان خدا را
بچشم حقارت ننگرد و بخدمت ایشان بحضرت عزت تقرب جوید و بر سفره از حظ خود بر آنها ایثار کند و در نصیب یاران
طمع نکند و وقت سماع مضبوط باشد و بجائی حرکتی نکند و تا تواند سماع در خود فرو برد و بشرط غلبه وجد حرکت
کند و چون وجد کم شود خود را فرو گیرد و با اصحاب تواجد بنیاز تقرب نماید و تواضع کند و تا تواند چنان بندگانی
کند که دلی از و نیاساید و از رنج دلها اجتناب نماید چون سر بر قدم کسی نهد روی بر زمین نهد و پیشانی ننهد که
شکل سجده است و حرام است نوزدهم تسلیم است باید که بظاهر و باطن در تسلیم تصرفات ولایت شیخ باشد
و تصرف خود بگذارد و در امر و نهی شیخ چون مرده بدست غسال باشد هر حرکت که در غیب و حضور کند بظاهر بجایت
و باطن التجا بباطن شیخ کند اگر علم باید کند والا ترک نماید و هر چه در نظر او از شیخ بد نماید آن بدی بنظر خود حواله کند
نه بنقصان شیخ و اعتقاد نگذارد در کمال شیخ بیستم تفویض است هر یک باید که درین راه کلی آنچه دارد
بپیر و خود را فدای راه خدا سازد و از سر صدق گوید اُفَوِّضُ اَمْرِي اِلَى اللهِ و تفویض همه برای ایشود

محض باشد نه برای بهشت و خوف نار و نه برای کمال و هر چه بود و از حضرت عزت آید راضی باشد اگر هزار بار
خطاب برسد که مطلب نیابی ذره از کار ننشیند و بشرایط صدق طلب قیام نماید و در هیچ خوشی و ناخوشی روی
از حضرت نگرداند و بر جادهٔ بندگی ثابت قدم باشد و بهیچ بلا و امتحان از طلب فرو ننشیند و از ملامت شیخ روی
نگرداند اگر شیخ هزار بار براند و از خود دور کند نرود و در ارادت کم از سگی نباشد هر چند که می رانند باز می آیند انتهی
و در همین مقام حضرت والدم بطور حاشیه نوشته بودند که پوشیده نماند که شیخ رحمة الله علیه بست صفت در حق مرید فرموده
اگر بنیک نگری مجمل با کم برسد که با اینهمه مرید را متصف باید بود و السلام انتهی آنچه حضرت والدم از صحائف احباب
انتساخ کرده بودند و دیگر آنچه این فقیر مولف از کتب دیگر برآورده اینست که در معدن المعانی مذکور است که ذکر در مرید
افتاد که مرید کرا گویند مخدوم فرمود که مرید آنرا گویند که متابعت پیر کند قولاً و فعلاً و قلباً و قالباً و هر یکی را
ازین کلمات معنی بیان فرمود قولاً یعنی سخن وی همان بود که سخن پیر است در فروع و اصول دین فعلاً یعنی
بر وفق اشاره وی همه فعل کند دینی و دنیوی اگر چه طاعت بود قلباً یعنی دل را از جمله صفات مذمومات پاک گرداند
چنانچه وی گردانیده است قالباً یعنی حواس و جوارح از لوث معصیت پاک گرداند چنانچه وی گردانیده است
چون برین نوع متابعت کرده باشد گویند که مرید است و بیشتر مریدان اند که دیده به پیر داشته اند و جمله حرکات و سکنات
پیر را متابع شده هیچ باموختن علم علیحده محتاج نگشته و چیزیکه بر متابعت پیر ساعتی حاصل گردد اگر هزاران خود جهد نماید
حاصل نشود انتهی و مناسب اینمعنی است آنچه در مجموعه میر عبد الاول واقع شده که میفرمودند حضرت شیخ محی الدین ابن عربی
که مرید آنست که او را هیچ اراده نباشد غیر مراد شیخ و از جمیع اراده ها خالی باشد و حضرت شیخ فرمودند اگر چه حق آنست که
اینچنین کس را مرید نگویند بسبب آنکه خالی است از جمیع اراده ها و بحسب لغت معنی مرید من له الارادة است لیکن
اکابر صوفیه کسی را مرید گویند که خالی از اراده است انتهی و در مقامات مذکور شد که مرید می باید که خواهشات خود را در خواهش
مقتدا یکی گذارد و آنچه مذکور شد که مرید آن باشد که سخن وی سخن پیر باشد در اصول و فروع دین این در آنصورت درست است
که مذهب پیر و مرید یکی باشد مثلاً هر دو حنفی باشند یا شافعی و در صورت اختلاف مذهب یقین است که سخن هر دو
موافق مذهب خود خواهد بود و این اختلاف درست است چنانچه شیخ شهاب الدین سهروردی شافعی بوده اند و
شیخ بهاء الدین ذکریا حنفی و مثل ذلک کثیراً انتهی همچنین است در کلمات مولفه شاه خوب الله الهٰ آبادی

و در کتاب سبع سنابل است که مرید دو نوع است رسمی و حقیقی رسمی آنکه کلاه و شجره از هر وی که پیری را شاید بگیرد
و در اعتقاد او بدل صادق باشد و هرچه فرماید بران ثابت قدم باشد و هرچه منع کند ازان باز آید و مرید حقیقی
آنست که ظاهر و باطن او متابع ظاهر و باطن پیر بود و جمله حرکات و سکنات او موافق حرکات و سکنات پیر
باشد هیچ دمی و قدمی مخالف او در روش پیر نزود انتهی و در محبوب السالکین است که بزرگی میگوید که مرید دو
نوع است رسمی و حقیقی رسمی آنست که پیر او را تلقین کند که دیده نادیده کن و شنیده ناشنیده کن و بر سنت
و جماعت باش و مرید حقیقی آنست که او را وقت تلقین توبه و ارادت بگوید که تو در صحبت ما باش و ما در صحبت تو
باشیم و اگر پیر وقت تلقین این حرف نگفت و بعد التلقین خود مرید او در حال یا در مراقبه این سخن فرموده وی نیز مرید حقیقی
باشد و بدانکه ارادت صفت مرید است و مرادی صفت پیر باشد چنانچه اگر کسی گوید که من مرید توام و شیخ گوید که تو
مرید منی او مرید باشد زیرا که ارادت فعل مرید است وی بران مقر است و اگر شیخ گوید که تو مرید منی و مرید گوید که نیم
پس مرید نباشد که او بفعل خود منکر است و در تمهیدات عین القضات است که مرید آئینه پیر است که شیخ خود را در جمال
او بیند و پیر آئینه مرید است که خدا را در ان آئینه می بیند و مرید صادق آنست که بر جمال ولایت شیخ عاشق باشد
و از تصرف و اختیار خود بیرون آید تا معشوقی شیخ اختصاص یابد الارادة ترک الارادة همین معنی است
و این ارادت را تحکیم گویند یعنی پیر را بر خود حاکم سازد اگر گفته پیر نشنود تحکیم نماند و در رساله غوثیه است هر کار که پیر
مرید را فرماید از خلعت الهی باشد که بدهد و میدهد و هر جا که مرید باشد در حمایت آن خلعت باشد فرمان پیر فرمان
خداست و مرید مبتدی باید که در حضور پیر مودب و در غیبت مراقب باشد اما مرید منتهی را غیبت و حضور یکسانست
چنانچه نقل است مولانا شمس الدین یحیی چون از خانه بخدمت شیخ روان شدی تمام راه دست بسته رفتی
و گفتی که شیخ می بیند از جهت باادب میروم و قول محققان است که در مرید قابلیت اصلی میباید یعنی محروم ازلی نباشد
تا سخن شیخ در وی موثر آید وگرنه کوشش هیچ نبی و ولی در هدایت مفید نباشد قصه ابو طالب عمی حضرت رسالت پناه
صلعم مشهور است اگر خدای نباشد ز بنده خوشنود شفاعت همه پیغمبران ندارد سود و کمال مرید آنست
که اگر از شیخ قولی و فعلی در وجود آید که آن بظاهر خلاف شرع نماید باید که عقیده مرید نشود و اعتراض نکند بلکه بر هیچ بینی و نا
خود حمل نماید چنانچه قصه موسی علیه السلام و خضر علیه السلام مشهور است و قصه شیخ صنعان رح در سخن فرید الدین عطار

معلوم شود در مرصاد العباد هست که چون مریدی بحضرت شیخ پیوندد باید که آداب و شرایط مریدی بجا آرد تا معانی
سلوک بکمال رود نخست توبهٔ نصوح کند از جمیع معاصی ظاهر و باطن بعده بشرع و عبادت و ورع و صدق و
استقامت و عزم کار بعزایم کند گرد رخصت نگردد و بقدر حاجت علم فرایض و سنت حاصل کند و در زیادتی نکوشد
تا از مقصود باز نماند و در دریافتن تشبیه و تعطیل و رفض و اعتزال و الحاد و اتحاد و مثل آن سعی نماید که در شبهات
نیفتد و در بلاها و تابع صبر واجب بیند و نفس را بمجاهدت و ریاضت مرتاض گرداند و در جمیع افعال و اقوال
مخالفت نفس فرض عین داند و نیازمندی پیشه کند که آن کاری عظیم است و مقام عاشقان است و چون بمقام
ناز رسد که آن مقام معشوق است هم نیازمندی نگذارد و هیچ فعل خلاف رضا و روش شیخ نکند و تسلیم تصرفات
امور ظاهر و باطن التجا بولایت شیخ کند و اگر چیزی خلاف روش شیخ بوجود آید در حال مستغفر شود و بمعذرت گراید
و با خویش و بیگانه حسن خلق و ادب رعایت کند و از مناظره و مجادله و مباحثه و مکالمه و منازعه احتراز کلی واجب بیند
انتهی ما کان فی محبوب السالکین و شیخ جمال الدین احمد هانسوی در رسالهٔ خود میفرماید ذِکرُ الشَّیخِ فی الکَلامِ
کَالمِلحِ فِی الطَّعَامِ اَو کَالنُّورِ فِی الظَّلَامِ اَو کَالرُّوحِ فِی الجِسَامِ وَالمُرِیدُ مَن لَا یُرِیدُ اِلَّا مَا یُرِیدُ شَیخُهُ اَلشَّیخُ
اٰمِرٌ وَالمُرِیدُ مَامُورٌ لِاَنَّ کُلَّ اَمرٍ صَدَرَ عَنِ الشَّیخِ فَکَاَنَّمَا صَدَرَ عَنِ اللّٰهِ تَعَالٰی فَوَاجِبٌ عَلَی المُرِیدِ
الاِمتِثَالُ بِهٖ فِی الحَالِ مِن غَیرِ تَاخِیرٍ وَلَا تَقصِیرٍ وَقَهرُ النَّفسِ اَشَدُّ عَلَی المُرِیدِ مِن دَفعِ الشَّیطَانِ
اَیُّهَا المُرِیدُ اِحفَظِ الاَدَبَ بَینَ یَدَیِ الشَّیخِ مَا استَطَعتَ اَیُّهَا المُرِیدُ لَو تُخَالِفُ الشَّیخَ قَولًا وَفِعلًا لَا تَکُونُ مُحسِنَ
الاِرَادَةِ اَهلًا اَیُّهَا المُرِیدُ زَیِّن ظَاهِرَکَ بِالمُحَاسَبَةِ وَ اَصلِح بَاطِنَکَ بِالمُرَاقَبَةِ اَیُّهَا المُرِیدُ اِذَا غَضِبتَ
فَاکظِمهُ حَتّٰی تَدخُلَ فِی هٰذِهِ الزُّمرَةِ فِی قَولِهٖ تَعَالٰی الکَاظِمِینَ الغَیظَ اَیُّهَا المُرِیدُ اِحفَظ مَا نَقَلَکَ الشَّیخُ
فَاعمَل بِهٖ مَا دُمتَ حَیًّا اَیُّهَا المُرِیدُ اِعتَقِد فِی مَا صَدَرَ عَنِ الشَّیخِ قَولًا وَفِعلًا وَلَا تَعتَرِض اَیُّهَا المُرِیدُ لَا تُؤذِ
اَحَدًا بِالیَدِ وَاللِّسَانِ فَاِن اَرَادَ اَمِنَ مِنهُ جَمِیعُ الخَلقِ اَیُّهَا المُرِیدُ اِذَا اُوذِیتَ فَاصبِر کَمَا صَبَرَ المُرِیدُونَ
الصَّادِقُونَ وَلَا تَنتَقِم اَیُّهَا المُرِیدُ اِذَا اَرَدتَ فَاثبُت فَاِنَّ الثَّبَاتَ مِن اَمرِ الرِّجَالِ اَیُّهَا المُرِیدُ اَرِض نَفسَکَ
بِاَنوَاعِ المُجَاهَدَاتِ فَاِنَّ المُجَاهَدَاتِ مَوَارِیثُ المُشَاهَدَاتِ اَیُّهَا المُرِیدُ اِن اَرَدتَ اَن تَنَالَ مَا تَطلُبُ
نفسا تخالف نفسک ثم خالف نفسک ایها المرید لا ترید الا اللّٰه ...

الصادق هو الله إذا أراد المريد حظ نفسه كيف يسمى مريدًا لأن المريد الصادق هو الله إذا أحب المريد
بنفسه ما لا يحب لغيره كيف يسمى مريدًا إذا ركن المريد إلى الدنيا الدنية كيف يسمى مريدًا إذا خان المريد
في الأمانات كيف يسمى مريدًا إذا لعب المريد باللهو والشطرنج كيف يسمى مريدًا ينبغي للمريد أن يشتغل
بالأذكار وأن يترك أوراد الليل والنهار ينبغي للمريد أن يقوم الليل ويصوم النهار ومن عينيه
الباكية يجري الأنهار ويخلص المريد أن يحب الإملاء والجلساء ولا يبغض الأحباء والأقرباء ينبغي للمريد أن
يصفي سره من الكدورات ويحفظ قلبه من الشهوات كالمرآة ينبغي للمريد أن يحفظ آداب الإرادة
ليفتح عليه أبواب السعادة ينبغي للمريد أن يعمي عينيه ويصم أذنيه ويقطع لسانه ويشد يديه ويسرج
رجله حتى يبصر بلا عين ويسمع بلا أذن وينطق بلا لسان ويأخذ بلا يد ويمشي بلا رجل ينبغي للمريد أن
يجاهد أشد المجاهدات ويروض نفسه بأشق الرياضات ينبغي للمريد أن يكون في التواضع كالتراب ليطأه
تحت أقدام جميع الشيوخ والشاب ينبغي للمريد أن يستعيذ من النفس لأنها شر من الجن والإنس من افترى على الشيخ
أو الخليفة كذبًا فهو خاسر في الدنيا والآخرة ومن آذى الشيخ والخليفة فكأنما آذى الله ورسوله ومن وقع في
الشيخ أو الخليفة لم يصلح أبدًا من عاب الشيخ والخليفة فهو يسمى شر الخليفة من ينقص الشيخ أو الخليفة
لأجل الدراهم والدنيا فهو قد فتح على نفسه أبواب النار من أحب المشايخ كان معهم يوم القيامة ومن
أبغضهم حشر صاحب الحسرة والندامة من أحب المشايخ فهو يسمى خير الناس ومن أبغضهم عد من الشيطان
أيها المريد الخناس إذا دخلت بيت أحد من المشايخ فلا تلتفت يمينًا وشمالًا وطأطئ رأسك مغمضًا عينيك
وإذا جلست بين يديه فاستحضر حسنك وأصغ أذنيك إلى كلامه فاسمعه ساكتًا إذا تكلمت بين
يدي الشيخ فلا ترفع صوتك فوق صوته واغضض منها مراعيًا للأدب إذا مشيت مع الشيخ في الطريق
فامش خلفه ولا تمش أمامه ويمينه وشماله مراعيًا للأدب لا تلتفت بين يدي الشيخ يمينًا وشمالًا
ولا تحضر هنا فقد نسب إلى سوء الأدب وفات منه الفوائد لا يحل للمريد أن يلبس الخرقة
بغير إذن الشيخ إذا جلس التلميذ بين يدي الأستاذ وأخذ حرفًا من فيه فقد ثبت حقه عليه لأن الأستاذ له
حقوق على التلميذ فوجب عليه أن يوفي بها ما استطاع لأن الأستاذ خير الآباء فلم ضيعت حقوقه

بالعقوق اذا خالف التلميذ استاذه يعاقب بذلك يوم القيامة ويؤاخذه اذا تخاصما المريدان ثم
تصالحا فلا كلام لهما بعد الاستغفار والمريد لا ينال المراد قبل الخروج عن النفس لان النفس تطلب فيه
ما تشتهي ولا يحصل مطلوبها بدون الاشتغال بالدنيا والاشتغال بالدنيا يفوت رضاء المولى الخيانة
خيانتان خيانة الشريعة وخيانة الطريقة فخيانة الشريعة باتيان الرجل اهله وخيانة الطريقة
بعصيان امر شيخه الغسل غسلان غسل الشريعة وغسل الطريقة فغسل الشريعة بصب الماء على
الراس وسائر الابدان وغسل الطريقة بعد رضاء الشيخ بعد العصيان الردة ردتان ردة في الشريعة وردة
في الطريقة اما الردة الاولى فهي اذا خرج المسلم عن الاسلام صار مرتدا في الشريعة والردة الاخرى هي اذا
خرج المريد عن امر الشيخ صار مرتدا في الطريقة فينبغي لهما ان يجددا ايمانهما بالرجوع عن كلمتا الكفرين
الارادة تصح بالتوبة عن المعاصي وتتم بترك الدنيا وما خرج منها من الريات بهذين الركنين لا يسمى مريدا
عند القوم خير المريدين من سلك طريق شيخه بالاتباع واحترز عن مخالفته غاية الاحتراز من تابع
شيخه واحترز عن مخالفته فقد بلغ المنزل ونال المطلوب انتهى ودر جواهر السلوک مذکور است که مرید مبتدی آنرا
گویند که از جمله علایق وعوائق ظاهری وباطنی بریده گردد وبا خلق دیگر پیوندی نباشد وکارش همه بریدگی از ماسوی
الله باشد واوقاتش همه معمور بذکر الله وصوم وصلوة ودوام وضو وخدمت اصحاب وایثار احباب باشد ابواب راحت
وعیش نفسانی بر خود بسته باشد ونور را بظاهر ارادت ببیر پرده باشد از آنکه معنی ارادت آنست که اراده مرید مراد پیر فانی
گردد وظاهر باطن مرید هر چه باشد مراد پیر باشد مراد مرید پیش مرید پیش پیر چنان باشد که مرده در دست غسال اگر
مرید او در سر خویش مرادی جز مراد پیر مانده باشد مرید مراد خود است نه مرید پیر زیرا که ارادت ترک ارادتست ترک رسم عادت
ست تا رهبرست رسم وعادت + دوری ز حقیقت ارادت + خواهی شود مراد حاصل + پیری طلب ای جوان
عاقل + خود را برکاب رهبری بند + تا باز رهانیت ازین بند + از غیر خدا چو جمل کردی + خود را دگر بخش نگیر دی +
وکار مرید وسط برخلاف عامله زاهدان عابدانست که مرید طالبست وکار طالب چنانچه طهارتست از خارج
همچنین طهارتست از داخل در با تلاوت صوم وصلوة کاری نیست زیرا که الاشتغال بالعلوم الشرعية وتلاوة
القرآن امور حسنة ولكن شأن الطالب شأن آخر وآن شأن دیگر چنین تطهیر تهذیب باطن است از رذایل

اوصاف چون هوا و حرص و بخل و حسد و کبر و ریا و نفاق و سمعه و غضب و خیانت و کسل و حب ریاست و حب مال و حب جاه
و حب ماکولات و مشروبات و مستلذات و حب مدح و ذم و غیره و شر و حب زن و فرزند و خویشاوند فی الجمله انسلاخ از جمله اوصاف
ذمیمه و اتصاف بجمله مقامات حمیده معامله ایست علی الاطلاق هر چه ترا از حق باز دارد و مشاغل افتد بحکم انقطاع
آن و بیرون شدن ازان فرض عین است باشاره قوله تعالی یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تُلْهِکُمْ اَمْوَالُکُمْ وَلَا اَوْلَادُکُمْ عَنْ
ذِکْرِ اللّٰهِ وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِکَ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ مریدان هرچه کنند برای حق کنند و مقصود ایشان از کار
و بار حضرت حق باشد قُلْ اِنَّ صَلَاتِیْ وَنُسُکِیْ وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِیْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ لَا شَرِیْکَ لَهٗ و صفت
طور ایشان در کلام مجید چنین گوید یُرِیْدُوْنَ وَجْهَهٗ یعنی طالبان پادشاه و سر با حضرت فرو نیارند و اول دل
از نفس و اشیا پاک است و هرچه کنند جهت رضای الله کنند نه از خوف و رنج و بطمع بهشت زیرا که طالبان رحمان اند نه
جویان آخرت خواهان بهشت انتهی از کلمات مولانا و در مجمع السلوک است که گفته اند بعضی صوفیان که رکنهای تصوف
در ظاهر پنج است خدمت پیر و یاران دینی و خدمت رماندگان و ضعیفان کردن [illegible] پیر خرقه ارادت پوشیدن و خلوت گزیدن
در طاعت و عبادت در ذکر و فکر و مراقبه مشغول شدن و صحبت با پیر کردن چنانکه حق صحبت است بی انکار و
بی اعتراض بی تصرف و بی حرکت بی اختیار کَالْمَیِّتِ بَیْنَ یَدَیِ الْغَسَّالِ و جوانمردی کردن رضا و بذل ایثار قدام [illegible] نمودن
و رکنهای تصوف در باطن هم پنج است اول نشستن احکام شریعت و طریقت بعد آن عمل کردن بصدق و اخلاص و بعد آن
حال پیدا آوردن در باطن و دوم در مقام دل رسیدن و معرفت حق کردن تا این همه رکنهای ظاهر و باطن در ذات سالک
جمع نشود صوفی نگویند اِذْ رُکْنُ الشَّیْءِ مَا یَقُوْمُ بِهِ الشَّیْءُ وَبِفَوَاتِهٖ یَفُوْتُ ذٰلِکَ الشَّیْءُ انتهی و در کتاب مسائل است
که حقوق و شرایط پیری و مریدی امروز مضمحل و متلاشی گشته است تا پیران از آثار حقایق پیری خبری و نه مریدان را از
اسرار و دقایق مریدی اثری چون بدین وقت کسی شایان مریدی نیست شایان پیری انجا باشد اگر شمه ازان شرح دهم
اقصای عالم که پر از پیران و مریدانست گمان کنند که همه بر غلط و خطا رفته اند و چنین است بلکه صاف [illegible] در این زمان
هر کرا عیسی وقت فوت شود چه کند که با عقاقیر نسازد و هر کرا آفتاب فرو رود با چراغ ساختن ضرورت هیهات
کجا پیری و کجا مریدی ابو القاسم گرگانی که هزاران مرید داشت با این همه میگفت نمیخواهم که در جهان مرا مریدی باشد چه [illegible]
هر کس پیر انگاه کنم و در میان آفتاب قیرم تا جهان اعلم گردد که مریدی چیست چونکه ایشان مریدی کرده بودند

قدر آن خوب میدانستند تا صدق را دست مرید ایشان تصرف پیر بانتیجه نرسانند و امر حقیقی نتوان گفت ای برادر
از پیری و مریدی رسمی و اسمی بیش نمانده است آن نیز بقی هرچند شرائط است که بی آن اصلا پیری و مریدی درست نباشد
انتهی و در مطلوب الطالبین آورده است که از آداب مرید با پیر آنست که مرید را باید که پیش پیر سخن از خود نراند و بی اذن پیر در مقام ایشان
نرود خصوصا در وقت مشغولی و قیلوله و نماز است و جمال ایشان نگرد و در روی پیر پا دراز نکند نبیند که ترک ادب است و پیش پیر
با دیگری حکایت نکند و در راست و چپ پیر منبسط و افکنده نه نشیند هرچه از پیر بشنود صادق داند و در ظاهر با طریق اعتراض
نکند اگر مخالف شریعت و طریقت نماید بر قصور فهم خود حمل نماید و در کتاب سیر الاولیا می آرد اگر در خاطر مرید بگذرد که چنین پیر من بکند
هم در عالم هست که بحد ابن ساله بالقلم شیطان بعدوت راعتقاد وی تصرف میکند آن مریدی را از مشغولی صحبت
پیر خود بیرون می آرد و کافر حقیقی میگرداند نعوذ بالله منها اصل مریدی اعتقاد است چنانچه در ظاهر ایمان مومن را باید سعادت
وحدانیت باری تعالی و برسالت محمد علیه السلام ایمان است اندر همچنان مرید را شاید که در اعتقاد پیر سستی نیارد و مومن بگناه کافر
نگردد و مرید بلغزشی مرتد نشود و مرید را باید که روی پیر را قبله خود داند خانه او راست کعبه چنانچه حمید الدین ناگوری در رساله خود
آورده که قبله چهار است اول قبله جوارح است که بر جمیع مومنان و مسلمانان فرض شده است تا بدان نماز گزارند دوم
قبله دل است که اصحاب طریقت را توجه بدو است و مشغولی ایشان از آن سوم قبله سر است که توجه مریدان بشیخ باشد
چهارم قبله وجه الله است و آن ناجی جمله قبلها است ؏ چون قبله تجلی جمال معشوق بود و بار عشق آمد و محو گردد
هر قبله که بود و باره و موید آنست که منقول است که روزی حضرت شیخ المشایخ نظام الدین اولیا نشسته بودند و چهره مبارک
ایشان کلاه کج شده بنظر امیر خسرو افتاد و فورا این شعر بر زبان آورد ؏ هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ما قبله
راست کردیم بر سمت کجکلاهی و نیز منقول است که وقتی مرید شیخ اجل تبریزی را بمعرض قتل آوردند سیاف او را
چنان ایستانید که روی او جانب قبله گشته بود اما الصوت که پیر وی پس پشت وی می افتاد وی بر خود گشت و رخ
از قبله گردانیده بآنطرف کرد سیاف گفت درین حالت که توی رو بقبله باید کرد آن مرید گفت که ترا ازین چکار تیغ بردار
و بر گردن من بزن که من روی بجانب قبله خود آورده ام همچنین حجاول بودند که فرمان انداز این سوی شیر آزاد کسی دیم در
فواید السالکین آورده است که از حضرت قطب الدین بختیار کاکی چون این حکایت نقل کردند چشم پر آب کرده فرمود که عقیده خوب
آن درویش از عین خلوص کرده انتهی و مرید را باید که در اعتقاد پیر نهایت راسخ باشد و پیر را بجای پیغمبر علیه السلام داند

چنانچه در کتاب سیر الاولیا مذکور است که یکی در خدمت شیخ شبلی آمد و گفت که من مرید تو میشوم شیخ فرمود شبلی ارادت تو
قبول نکنم که هر چه فرمایم بجا آری گفت بجا آرم فرمود کلمه توحید چسان میگوئی مرید گفت لا اله
الا الله محمد رسول الله فرمود چنین بگو لا اله الا الله شبلی رسول الله مرید فوراً همچنان بر زبان آورد بعده
شیخ فرمود که ای عزیز شبلی از کمینه چاکران آنجناب است رسول همانست اما من اعتقاد ترا می آزمودم پس مریدش کرد انتهی
و نیز مرید را هر قدر که با پیر خود رسوخ و محبت باشد بهتر است چنانچه از سلطان المشائخ پرسیدند که مریدی باشد زاهد عابد
اما محبت پیر کم داشته باشد و مریدی باشد که محبت پیر بسیار داشته باشد اما طاعات نوافل کم حریص بود ازین هر دو کرا
درجه بلند باشد فرمود آنکه محبت […] شیخ بسیار باشد چیزی اندیشه آن یکی زیاده تر باشد که یک وقت با خلاص او
بر همه وقت آن شخص است اخلاص شرف است انتهی در فوائد الفواد است که از شیخ خود عرض کردم کسی که بخدمت پیر خود
کمتر میرسد و در خانه بیشتر در یاد پیر خود باشد چگونه باشد فرمود نیکوتر باشد هر که از خدمت پیر خود غایب باشد و در یاد وی
بود به از آن باشد که پیش پیر باشد و از محبت او بی خبر انتهی و در رشحات از حضرت خواجه عبید الله احرار منقول است
که حضرت مولانا قاسم قدس سره می گفتند که روزی در مجلس زین الدین ابوبکر تایبادی نشسته بودم که مریدی از مشایخ
وقت حاضر شد مولانا پرسیدند که شیخ خود را دوست میداری یا ابو حنیفه را گفت که شیخ خود را مولانا در غضب شدند
و وی را سگ گفتند و از مجلس بخانه رفتند من همانجا نشسته بودم بعد لحظه بیرون آمده گفتند که من بر وی غصه کردم
بیا تا رفته عذر خواهی کنیم همراه مولانا رفتم […] آمده در پا پیش […] گفت که من بعذر خواهی شما آمدم قصد عرض
داشتم که از چندین سال به مذهب امام ابو حنیفه بودم […] چند روز که در ملازمت شیخ بودم از همه
صفات یکباره […] ابو حنیفه دوست تر دارم […] باشد از آن
برگردم مولانا عذر خواهی بسیار کردند […] فرمودند انتهی و دیگر آنکه بیان کنند که پیرش فرماید با پیر اشاید که از احکام
شریعت و طریقت عالم باشد تا چیزی خارج از آن نفرماید و اگر چیزی گوید که مختلف […] بود مرید را باید که بیان کند
به پیرش گوید و کسیکه بیعت بزرگی چون پیر کند و ارادت می آرد و این […] گوید یعنی آنرا بر خود حاکم بسازد پس هر چه
پیر فرماید اگر چه […] و دانا حکیم باشد و اگر مرید از قول و فعل پیر انکار نماید مرید نباشد […] و در فوائد الفواد است که
شخصی بحضور […] شیخ […] که امر آنحضرت بجا نیاورده بود عذر گفت و عفو خواست […] خود را

عفو کرد و گفت اگر چه با تجبیدن است اما نجبیدیم و عفو کردیم بعده فرمود کسی که بخدمت پیر پیوند میکند و مرید میشود این را
تحکیم میگویند یعنی پیر را بر خود حاکم میسازد پس چه پیر گوید و مرید نکند تحکیم نباشد آنوقت گفتم اگر چه پیر از غایت کرم خطای
مرید بخشد اما حضرت حق چگونه بخشد فرمود چون عفو پیر باذن حق باشد حق هم بخشد بعده فرمود اگر پیر چیزی نامشروع گوید
باید که مرید بران عمل کند اگر چه پیر نامشروع نخواهد گفت که وی عالم باحکام شرع خواهد بود مگر در مسئله مختلف فیه که نزد
بعضی روا باشد و نزد بعضی نا روا پس اگر چنین محل مرید باید مرید را باید که بجا آرد انتهی و مرید را باید که پیش پیر نوافل و
تسبیح و اوراد مشغول نباشد که هیچ شغلی بالاتر از مشاهده پیر نباشد مرید را و اگر نتواند بگوشه رود و وظیفه خود را تمام کند
و اگر گوشه نباشد پس پشت شده بگزارد چنانچه شیخ الاسلام گفت قبله نسبت بمطالعه دیدار پیر است و صحبت ایشان
و دیدار پیران از نوافل مقدم است که از دیدار پیران آن یابند که از صحبت چندین … نیابند و میگفت انتهی این صحبت که با دوستان خود
کردی کار کرد اینان از … یافت و تا تواند بدیدار ایشان شتافت انتهی و همچنین است در نفحات و علی بن بندار گوید
که بدمشق رفتم پیش ابن … عبد الله جلا آمدم پرسید که کی آمدی گفتم سه روز است گفت درین سه روز کجا بودی گفتم
بیامدم … گفتم که ابن شیخ … بود … گفت شغلك الافضل عن الفرض انتهی از نفحات و مرید را باید
که در هیچ وقت پیر را پشت ندهد و اگر بکاری از پیش رفتن خواهد و ضرورت افتد پای پس رفتا پشت او بسوی … روی
تا که … از نظر غایب شود دیگر رو در راست رود چنانچه اکثر مریدان شیخ المشائخ فرید گنج شکر پیش ایشان …
پس پس رفتند و این … مریدان شیخ … که ناگاهی پشت ایشان انداختیم انتهی و حضرت شاه
… لاهوری قدس سره در رساله خود نوشته اند که قاضی ابو … از فحول علمای عصر خویش و خلیفه شاه
عبد الرحمن … که بیست سال … نگاهی پای بسوی لاهور نکرد و آنطرف قف نینداخت
… بسوی آنحضرت پشت …
… نظام المشائخ است بیرون رفتی یعنی درآن … وضو نماندی و در
… است … ذات خود را الحکم شیخ و حضرت ذو النون مصری سفر باید که چون بیرون
… و سبب … نماند ضرورت باز گردد و بزرگان
… خواجه معین الدین …

میفرمودند که من بخدمت شیخ یوسف چشتی بودم که مردی به نیت بیعت درآمد و سر بر قدم خواجه نهاد و گفت برای
بیعت آمده ام خواجه در حالتی بود فرمود اگر بگوئی لا اله الا الله چشتی رسول الله ترا مرید کنم آن مرد که راسخ
و صادق بود فوراً گفت خواجه او را مرید کرد و بعده گفت کلمه همانست که می گویند من یکی از کمینه درگاه رسول ام برای
آزمایش صدق و اعتقاد تو گفته بودم پس صدق با پیر اینست که ظاهراً و باطناً ذره اعتراض نکند که آن سبب
مفارقت حقیقی است چنانکه موسی علیه السلام با خضر علیه السلام باعتراض پیش آمدند الفراق بینی و بینک شنیدند
و از برکت صحبت و خدمت نعمتی که مییافت باز ماند انتهی نقل است که مریدی از مریدان خواجه ابو القاسم
گرگانی خواجه پیش شیخ باز نمود که آنحضرت چیزی در خواب میفرمودند من گفتم چرا پیش از این [illegible]
اگر چه از درون باطن تو جای نمانده بودی در خواب بر زبان تو چرا رفتی پس صدق و ارادت حال مرید باید که بجای رسد که
این است صدق است مخدوم شیخ سعد الدین میفرمایند اگر مرید در ابتدای حال میل بچیزی کند که حظ النفس [illegible]
بفلاح نرسد و اتباع پیر او [illegible] شرع است که نقیه نفس [illegible] خطی است [illegible]
[illegible] انتهی همچنین است قصه که گویند مریدی در دجله [illegible] غرق میشد که دستی بر آمد و
[illegible] گفت دست فلانست که از پیران پیر [illegible]
[illegible] پیدا شد پرسید که این از کیست گفت دست [illegible]
[illegible] دیگر پیدا شد پرسید که این از کیست [illegible]
[illegible] نجات یافت چون احوال از پیر خود گفت [illegible]
[illegible] چند آمده بود [illegible]
و موافق همین است این قصه که چون شیخ فرید در دهلی آمد و از قطب الدین بختیار کاکی بیعت کرده [illegible] ایشان
بعد حضرت خواجه معین الدین چشتی در دهلی آمدند شیخ فرید بجهت پابوسی ایشان نرفت بسبب آنکه من اگر
بخدمت پیر خود نخست پابوسی پیر خود کنم بلا خطه پیر خود گذاشته باشم پس خواجه معین الدین چشتی خود از خواجه قطب الدین
که شیخ فرید را طلبید چون ایشان بموجب طلب حاضر شدند نخست پابوس پیر خود کردند پس پیر ایشان بازوی او
گرفته در پای پیر خود انداختند تا ایشان شیخ فرید را در کنار گرفتند و عنایت و نوازش کردند پس این ادب بجا آوردند

انتهی و در مجمع السلوک است که رحمت خدا بکسی که پیروی متبوع خویش بنکوئی و رضا جوئی کند و عمر عزیز را
همدرین صرف کند چنانچه این فقیر حقیر متابعت پیر دستگیر قطب العالم شیخ مینا رضی الله عنه هر دمی و قدمی بر حسب
وسع دارد و محبت پیر دستگیر عمر خود السرمدی بر و امیدم تمام است که بطفیل محبت و التفاتی که با پیر دارم فردای قیامت
در حضرت جل و علا حشر شده بمانم این فقیر گنهگار مویانده نفس اماره اگرچه شایان تمام ثواب [illegible] و لیکن چون پیر دستگیر
قبول مولای خویش گردانیده و جامه خلافت در بر نهاده هزار در هزار بطفیل پیر امیدوارم که لا تقنطوا من
رحمة الله بر زبان دارم و پیر دستگیر پاک ارادت و خلافت بندگی شیخ سارنگ داشتند همیشه در اتباع پیر
خویش در حرکات و سکنات می بودند و جهت پیر خویش اصلا توجه نداشتند انتهی و شیخ قوام الدین لکهنوی ارشاد الاذکیا
می آرند که مرید را واجب است که نگاه داشت حق شیخ خود کند و ترک اعتراض بر وی و حمل کند اقوال و افعال او را بر وجه
جمیل بر نحو ممکن گردد و پس اگر در صحبت شیخی از مشایخ باشد و اعتراض کند بر او مبادا که عقد محبت شکسته باشد
توبه کردن برو واجب باشد و مرید را باید که با پیر خود ادب نگاه دارد و الا خسر الدنیا و الآخرة گردد و
حرکات و افعال او را بر حرکات و افعال خود نپندارد که الا باید چنانچه در تذکرة الاولیاست که یک روز خواجه
بایزید بسطامی در خانقاه پای دراز کرده بود مریدی از آن وی حاضر بود وی نیز بمتابعت او پای دراز کرد پس شیخ
بایزید پای خود راست آورد و آن مرید را گفت پای بکش آن بیچاره هر چند جهد کرد نتوانست گرد آوردن همچنان بماند
تا آخر عمر و سبب آن بود که وی را غلطی افتاده که پنداشت پای دراز کردن مرید چون پای دراز کردن شیخ بود و نیز
روزی آن شیخ در راه میرفت جوانی همراه وی بود هر کجا که قدم شیخ می افتاد وی نیز قدم خود بر آن می انداخت شیخ
این حال مشاهده کرده فرمود قدم بر قدم مشایخ چنین نهند [illegible] پوستین در بر آن شیخ بود وی گفت پاره ازین پوستین
بمن ده تا باشد که برکات تو بمن رسد شیخ گفت اگر پوست بایزید در بر کنی سود ندارد تا آنکه آنچه بایزید کرده نکنی که
بعمل کسی بجای نرسد انتهی و این سخن مشهور است بر آنکه اعمال پیران کردن تاثیر دارد نه که نقل فعل پیران کند
و بدان برکات جوید بهر حال آداب پیران و بزرگان نگاه داشتن موجب سعادت است و بی ادبی کردن باعث شقاوت
چنانچه در همین کتاب مذکور است که یک روز شیخ بایزید پای دراز کرده بود و قومی از اصحاب حاضر بودند و نشسته یکی
و آن شیاطین بود در خانقاه نشسته بود در نخوت بزرگی که سبب [illegible] ظلمت پای خود بالای پای شیخ نهاد و هیچ التفات نکرد

اصحاب این حرکت وی نه پسندیدند و گفتند خموش تا خود دارد و ببینیم که چه میگوید باز کیا میگذرد آن دانشمند بانگ
بر ایشان زد که چه میگوئید خاموش باشید و در حق شیخ کلمه ناشایسته گفت شیخ فرمود بگذارید که سزای این خواهد دید
پس قدم پای آن دانشمند خوره افتاد و خوره بخشکید و نقصان او را آن علت سرایت کرد فقط بسا از بزرگی پرسیدند
که گناه یک کس بوده بود دیگران چه کرده بودند که این علت بر ایشان سرایت کرد گفت بسبب آنکه بدون مروت
گان باشد و زشت او درست افتد از پیر و جوش در سینه خصم نکند و بر زمین ناپدید شود و حال شیخ همچنین
بوده است که از آن دانشمند بگذشت و نقصان او رسید و نیز در حبش آنکه تا کسی با کسی که آشنای درگاه حق باشد
گستاخی نکند که گفته اند مشایخ رحمه الله ... مسعود از تیغ خداوند تعالی نگاه باید داشتن انتهی هم از
ادب است که بر سایه پیر پا ننهد از بی ادبی و خیرالی است چنانچه نقل است که یکبار شخصی با حق شیخ عبدالله
انصاری تهمتی کرد که بسبب آن گرفتار شد و پادشاه وقت فرمان بکشتن وی داد پس شیخ در دل خود
گفت الهی تقصیری نکرده ام که بدان جهت بقتل من داده اند مگر روزی بسهو پایم بر سجاده ابوالحسن خرقانی
افتاده بود اگر بسبب آن باین بلا گرفتار شده ام از آن توبه کردم و خجل شدم پس همینکه در دل گذرانید
از قتل رهائی یافت فقط خیال باید کرد که بغلطی پای بر سجاده بزرگی افتاده بود و شومی آن چنین بار آورد و اگر کسی که
دیده و دانسته با بزرگان بی ادبی کند سزایش چه باشد و اللهم احفظنا و باید که بر مقام پیران کفش و نعلین
پوشیده نرود و از بیرون بکشد آنگاه بحضور آید که اینهم یکی از ادب است و اگر با پیر در راه دوچار شود اول نعلین
از پا کشیده بعده ملاقات کند که کفش و نعلین پوشیده ملاقات ایشان بی ادبی است و پیش پیر اگر بحکم وی امامت
کند بعد از نماز دعای مختصر خوانده برخیزد و پس پشت پیر آید و سنت بگذارد و اگر آب پس خورده پیر ایستاده شده
بنوشد اگرچه از روی حکمت آب ایستاده خوردن ممنوع است اما سه آب را ایستاده خوردن باید یکی آب زمزم
دوم پس خورده پیر بزرگ سوم آب بقیه وضو تا برکت آن در تمام اندام برسد و هر بار که خرقه و کلاه و پیراهن
از پیر یابد پوشیده دوگانه شکرانه بگذارد و به چیزی نذر پیش پیر برد و التجای قبول کند چون قبول کند تسلیمات
بجا آرد انتهی و باید دانست که تعظیم و تکریم پیران ... مریدان و خادمان را برای اعزاز و اکرام آنها باشد
و خلق ... سعادت و مقبولیت ... شیخ وی سرفراز و ممتاز نماید باید که در حالت شکر ...

بجا آرد و آداب آن نگاه دارد تا ثمرهٔ آن در هر دو جهان مشاهده نماید از جریر بن عبدالله بجلی مرویست که روزی
مصطفی علیه السلام در حجره با یاران خود نشسته بودند من آنجا آمدم دیدم که درون حجره جای نشست نمانده است در پیش
حجره نشستم و پیغمبر علیه السلام را نظر بر من افتاد و از تواضعی که در خلقت شریف بافراط بود ردای خود را از کتف
مبارک فرود آورده پیچیده بسوی من انداخت و فرمود که برین جامه من بنشین من از کرم وی علیه السلام که در حق من
ارزانی داشت در آسمان و زمین نگنجیدم و ردای مبارک را بوسیدم و بر دیده نهادم و بر رو مالیدم و باز بخدمت وی علیه السلام
رسانیدم آن وقت از تواضع صلعم آنچنان خوش شدم که اگر کسی مرا همه جهان میداد آنچنان خوش نمی‌شدم که از آن فقط انتهی حدیث
آورده اند که وی رضی الله عنه ازین تواضع آنحضرت علیه السلام تا بر صدر حیات بود میان یاران معظم و مبجل
ماند و ببرکت آنحرمت که پیغمبر صلعم در حق وی ارزانی فرموده بود اولاد و احفاد او میان خلق ممتاز ماندند انتهی
و نیز مرید را باید که از مال و جان و عزت خود هرچه بکار پیر در آید از آن دریغ ندارد و در ایثار آن سعادت کونین برای
خود پندارد و در کتاب مطلوب الطالبین از جوامع الکلم منقول است که حضرت نظام الدین اولیاء را
در ابتدا بود و باش در غیاث پور بود و آنجا مکانی نبود فقط چپهرا که دران محل آنحضرت سعه لواحقان خود می‌ماند
و اگر کسی برای تعمیر خانقاه عرض میکرد قبول نمیکردند روزی ضیاء الدین وکیل عماد الملک که مرید خاص بود در خلوت
عرضداشت که این بنده میخواهد که درینجا خانقاهی سازد تا مخلصان را آرامی شود قبول نیفتاد وی خواجه اقبال و سید حسین
پسر کلان سید محمد کرمانی را که محبوب آنحضرت بودند وسیله آوردند و بسیار الحاح کردند پس فرمود ای ضیاء الدین وی این
مرحبا است که برین زمین هر که عمارت کند وی در جهان نماند او روی بر زمین نهاد و گفت مرا قبول است که
در جهان نمانم اما خانقاهی بنا کنم تا خدام را موجب آرام باشد فرمودند خیر هرچه که از خود بر خود اختیار کردی تو دانی
اما باید که در عرصه یک ماه مرتب کنی وی همچنان کرد که در مدت یکماه همه عمارت طیار ساخت و بعد از تعمیر خانقاه
چهارصد تنکه زر را اسباب سماع مهیا ساخت چون سلطان المشایخ را با همه یاران در خانقاه آورد و سماع
در داد ضیاء الدین اتپ گرفت و مجلس سیوم نتوانست و بعد از آن بروز رحمت حق پیوست پس این
عقیده و بنیاد را از خیال باید کرد که جان و مال هر دو نیاز پیر خود کرد انتهی نقل است که نواب تاتار خان
که از مریدان حضرت شاه یوسف قلندر قدس سره بود روزی قلندر صاحب از وی فرمایش و کنیز کردند

که بخانه برای خدمت احتیاج است وی دو دختر کتخدای خود را مع سامان از جهان آباد بقصد اهدا ایشان
بخدمت آنحضرت ارسال داشت که این دو کنیزک برای خدمت آب وضوی آنحضرت فرستاده ام اگر قبول
افتد زهی عز و شرف پس آنحضرت ازین حرکت نهایت راضی شدند و باز فرستادن مصلحت ندیدند آن هر دو را
در عقد نکاح هر دو پسر خود کردند چون این خبر بعالمگیر رسید گفت ای نواب شنیده ام که تو برادری با فقیرے
کردی ترا با درویشان چه نسبت عرض کرد که واقعی مرا با درویشان چه نسبت برادری باشد من دو کنیزک
برای خدمت آب وضوی فرستاده بودم برادری نخواسته بودم پادشاه لاجواب شد پس این عقیده را خیال
باید کرد که وی دختران خود را کنیزکان قرار داد و غنیمت دانست که بحضور پیرین خدمت کند و این نواب از
بادشاه هم قرابت داشت و روضهٔ حضرت شاه محب قلندر بنا کردهٔ وی است و روضهٔ حضرت شاه یوسف قلندر
نیز ساختهٔ وی هر دو روضه عمارت رفیع دارد و هزارها روپیه در آن صرف شده باشد و بظاهر ایثار خرچ کرده
که دختران کنیزکان کرده فرستاد زهی سعادت آنها که در خدمت پیر چنان باشند انتهی و قصهٔ ارادت وے
در مناقب الاصفیا مذکور است و بدانکه مشایخ فرموده اند که مرید صادق و طالب واثق را خدمت پیر یک روزه به از چهل
چله است و در اسرار الاولیا است که شیخ فرید فرمود که از بزرگی شنیده ام که یک چیز با صدق خدمت پیر خود کردن بهتر
از عبادت هزار ساله است انتهی و در بعضی کتب دیده ام که شاگرد را باید که استاد را بنام وی نخواند و در کلام او کلام
نکند و نه نشیند در مکان او و در غیبت او و نه در حضور او و کلام او رد نکند بیچی و در وقت رفتن پیش او نرود و دریغ ندارد
از انواع احسان با او و حق استاد را مقدم دارد بر پدر و مادر زیرا که استاد سبب حیات روح است و مادر
و پدر سبب حیات بدن است انتهی و در رسالهٔ احسن الاقوال است هر که از اهل پیوند باشد او را باید که این دعا
بسیار گوید اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي مُتَابَعَةَ الشَّيْخِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَثَبِّتْنِي عَلَيْهَا وَاحْفَظْنِي عَنْ مُخَالَفَتِهٖ
ظَاهِرًا وَبَاطِنًا رَبَّنَا انتهی نقلست در ایام قدیم حضرت نظام الدین اولیا بالای حوض نماز اشراق میگذارد
درویش وی را دیده با هم گفتند که این درویش بهاؤ الدین مینماید که دستار طرز خاندان بهاؤ الدین زکریا بسته است
شیخ چون از نماز فارغ شد در حال دستار فرود آورد و گفت مرا دستار بطرزی باید بست که بخاندان دیگر نسبت
نکند فقط ازینجا معلوم شد که مرید را باید که تشبه صورت هم بخاندان شیخ خود بکند مریدی بخدمت پیر خود آمده بیعت

یا حضرت من کجا مشغول شوم فرمود برو جای مشغول باید شد باز مرید گفت جای تعین فرمایید پیر وی
فرمود که در بتخانه شو مرید با خود اندیشید که چون نفس پیر چنین فتنه هست مرا هم به بتخانه مشغول باید شدن نزدیک
آنجا بتخانه بود آنجا رفت بمجرد پای نهادن در بتخانه جمله بتان بر روی افتادند ساکنان وی این حال دیده وی را
بزرگ دانسته مسلمان شدند بعد مدتی پیر وی برای ملازمت پیر خود رفت همه مردم همراه وی شدند از ین حال
پیر را خبر شد که فلان مرید با جمعیت کثیری آید استقبال کرد مرید بپای پیر افتاد و پیر گفت که زهی قدم که به برکت آن
چنین کسان مسلمان شدند مرید گفت نی نفس که بر نفس شما در بتخانه مرا این اثر ظاهر شد فقط از ین حکایت باید دریافت که
فرموده پیر تاثیر دارد و هر کاری که کند بموجب فرموده پیر کند نقلست که دو برادر مرید یک پیر بودند پیر را در باب برادر
خرد نظر شفقت بسیار بود روزی برادر کلان پیش شیخ آمد و از ین رشک سخنی گفت شیخ فرمود که اشتری در خانقاه است
اشتر را بالای بام بیار وی گفت اشتر بالای بام چگونه خواهد آمد شیخ از برادر خرد وی فرمود وی فوراً رفت و دست در
اشتر افگند و زور کرد تا وی را بر بام رساند شیخ گفت پس کسی که من میگویم که اشتر بالای بام نتوان آمد سخن تحمل
متابعت خود از شمایان میکردم تو سخن من رد کردی و این برادر رد نکرد پس چرا بر تو لطف زیاده نکنم فقط پس
از ینجا معلوم شد که هر چه شیخ فرماید همچنان باید کرد گو خلاف قیاس چه باشد عذری نباید کرد و نقلست که مریدی
پیش شیخ نظام الدین اولیا آمد و حال خود گفت وی فرمود برو در پانی پته بباش وی گفت من جانب حج
خواهم رفت شیخ گفت تو دانی از آن وقت معلوم نشد که آخر کجا رفت و چه شد اگر بر نفس شیخ رفتی چها نعمت وی را
پیش آمدی بزرگی میفرماید که خدا پناه دارد از ینکه درویش کسی را گوید که تو دانی پس این سخن مشهور است بر آنکه
عدول حکمی پیر را سر خرابی است انتهی همچنین است در محبوب السالکین در شرح غنیة الطالبین هست که آداب
مرید آنست که در ظاهر و باطن با شیخ موافق باشد و از تصرفات ارادت و اختیار خود بیرون آید و هیچ فعلی بخلاف
رضا و روش پیر نکند و تسلیم تصرفات شیخ باشد که آن نردبان احکام قضا و قدر است اگر روزی از شیخ قولی
و فعلی بیند که بظاهر شریعت و طریقت مخالف باشد بر قصور فهم خود حمل کند یا تاویلی نیکو کند و قصه خضر و موسی علیه السلام
یاد کند و معنی عَلَیْکُمْ بِالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ هوش دارد اگر بر سبیل ایما و اشاره در خدمت وی عرض دارد
هم روا باشد اما بیگانه اصلا نگوید و چون روز دیگر بخدمت شیخ آید آن عیب باز ایل شده انکار در شیخ را در مرتبه بلند

متنقل تصور نماید که مشایخ ساعت بساعت در مرتبه قرب اند و چون بروی خشم کنند روی نبرد و رجوع بخود کند که از
بی ادبی سرزده باشد و او ازین معنی غافل باشد و چون مطلع شود توبه کند عذر خواهد و تواضع و تملق دل پیر را بر خود مهربان
سازد و باید که شیخ را وسیله وصول بحق شناسد و در سلوک راه خود را از متابعت شیخ بیچاره داند و یقین کند که اگر
کسی بخدمت بادشاه برود بوسیله ای تواند رفت ضرور است که وسیله پیدا کند تا ادب ملازمت ادا کردن بیاموزد
و بدانکه عادت الله برین جاریست که از وقت آدم تا اینهم بی شیخ و مرید و تابع و متبوع کار هدایت انتظام
نیابد درینمقام نام مریدان و خلفا و جانشین هر یک مرقوم بود برای اختصار ننوشتم و در مکتوبات حضرت شاه جما
قلندر لاهوری نبشته است که از شیخ حامد جونپوری شاه همایانگیر پرسید که پیر پرستی از خدا پرستی چه معنی است شیخ در جواب فرمود همینکه فقیر
از خانه بیرون آمدم که بوسیله بخدمت شاه برسم و مقصود حاصل کنم تا کدورت محنت کشیدیم و هر چه از خانه آورده
بودیم همه صرف شد و هم قرضدار شدیم نه بحضرت بادشاه معرفت شد و نه بمطالب رسیدیم و بدولت پیر معرفت
خدا رسیدیم و بمطالب بهره ور شدیم پس پیر پرستی به از خدا پرستی است انتهی و از جمله آداب مرید آنکه سخن نکند در حضور
شیخ مگر بضرورت و ظاهر نکند چیزی از خوبیهای خود پیش او و سجاده خود را در حضور او نگستراند مگر وقت ادای نماز
بعده فی الحال بپیچد و دست بسته شود برای خدمت شیخ و خدمت کسیکه بر بساط شیخ نشسته باشد و چون مسئله
بحضور شیخ مذکور شود سکوت ورزد و اگر چه جواب آن دانسته باشد و آنچه بر زبان شیخ از جواب آن جاری شود قبول
نماید و غنیمت داند و مطابق آن عمل نماید و اگر در جواب شیخ نقصانی بیند رد آن نکند و در نفس خود پوشیده دارد
اگر او با شیخ مخالفت نکند زیرا که تمامی خیر مرید در موافقت شیخ است و باید که در حال سماع بحضور شیخ در حرکت نیاید مگر
باشارت او و از نفس خود و حال خود اظهار نکند مگر آنکه بی اختیار شود و بیخود گردد و از خودی بی اختیار گشته [illegible]
باشد باید که بهمه تمکین وقت بالتزام و سکون جمع کند و ادب و وقار را لازم گیرد و باید که در حالت سماع دیگری را عارض شود
و ار خوانند [illegible] بطالب مگر آنکه از مستمعان باشد و با وجود آن رضای مراعات ادب کند بظاهر شیخ [illegible]
تکرار نخواهد که قبض و بسط قابل در دست قدرت خداست اگر نخواهد سینه او را برای تکرار شروع سازد
تا سامع کام دل از سماع بردارد و اگر خواهد دل او را تسکین بسازد و بهتر آنست که اختیار کار بر شیخ نهد و خود را وجودی قرار
نهد و دیگری را در امر ارشاد از شیخ خود بهتر نداند و از صمیم القلب بر خدمت شیخ ثابت قدم و راسخ دم باشد و [illegible]

مصروف آن باشد که در حق او کلمهٔ خیر بر زبان شیخ جاری شود و آنچه او را ارد و بها ز واردات از شیخ بنوشند و باد یگری
نگوید و آنچه شیخ او را بخصوصیت فرماید کسی اطلاع نسازد و باید که عمل بعزیمت کند و طالب رخصت نشود و بچیز نگاه غیرت
راست کند متوجه نشود که فسخ عزایم در طریقت از کبائر است انتهی و در نفائس الانفاس است که مریدی بخدمت
شیخ خود رفت اندر پا تا آنجا که شیخ نشسته بود بیفتاد و ادب بجا آورد چون پابوس شد شیخ فرمود بیا ای مرید ادب بی ادب
با ادب از ینکه بیفتاد ادب بجا آوردی و بی ادب از ینکه ترا هیچ مهابت من یاد نیامد که بکید و ادب از ین بیفتاد فراموش میکردی
و این سخن مشعر بر آنست که مهابت پیر در دل مرید غالب باید چنانچه نقلست که وقتی بحضرت نظام الدین اولیا
خبر رسانیدند که شیخ برهان الدین چهار کلمه میداند و بعد از نماز چاشت آنرا میخواند از دو کلمه دینار و میدهد و از دو کلمه
عقبی خواجه فرمود برهان الدین میدانی گفت آری فرمود بخوان هرچند وی قصد کرد از مهابت خواجه یاد نیامد
پس خواجه فرمود دانستم که تو میدانی ولی از مهابت من ترا فرا یاد نمی آید فقط قول شیخ جلال است من لا ادب له
لا شریعة له و قول شیخ الشیوخ است من لا ادب له لا ایمان له ولا توحید له و قول عبد الله
مبارک است ادب الخدمة اعز من الخدمة و قول خواجه ابو علی دقاق است العبد یصل
بطاعته الی الجنة و بادبه یصل الی الله ادب عیسی با حق تعالی اذ قال الله یا عیسی بن مریم
ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله این بود که وی گفت انک تعلم
ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک یعنی ادب نگاه داشت و نگفت که من نگفته ام فقط و بدانکه ادب در جمیع جا
مقبول است چه جائیکه پیش پیر چنانچه ابو بکر کتانی گفت که من لم یتادب باستاد فهو بطال و قول
جنید است که التصوف کله ادب و مشهور است که محمود غزنوی بادشاه وقت بود و ایاز نام غلام خود را بسیار
دوست میداشت غلامان دیگر رشک میکردند که سبب چیست که مرا بادشاه چندان دوست نمیدارد که ایاز را
من هم خوبصورت و بند ه ویم روزی بادشاه فرمود از غلامی که در چاه در آو در وسط چاه قرار گیر چون وی در چاه
افتاد بر زمین رسید و درمیان ماندن نتوانست بادشاه فرمود که چرا درمیان متوقف نشدی عرض کرد که در چاه
معلق استادن محال است همچنین از دوسه غلامان امتحان کرد بعد از آن ایاز فرمود که تو در چاه برو و درمیان آن باش
وی نیز اندرون بیفتاد و درمیان ماندن نتوانست چون بادشاه فرمود که چرا درمیان نماندی گفت تقصیر شد

این بار همچنان بجا خواهم آورد و سه بار همچنین کرد و همچنین دو دو و سه بار بیان تقصیر خود کرد پس پادشاه از دیگر
غلامان فرمود بیا دیدید ادب ایاز که هر بار خود را تقصیروار نمود و به من حجت نیاورد و هر چند میدانم که در وسط چاه ماندن محال است
مگر برای امتحان ادب و اطاعت شما گفته بودم پس از این سبب ایاز را دوست بسیار میداریم انتهی و در رساله
تمهید است که یک ادب مرید آنست که از پیر معصومیت بسیار بیند طاعت بجوید و پیر را بصورت عبارت نه بیند و بچشم
سر ننگرد و بچشم دل بیند و نیز ادب مرید آنست که پیش پیر خود تعریف بزرگی دیگری نکند که سخت بی ادبی است چنانچه
مشهور است که شخصی پیش پیغمبر علیه السلام تعریف حضرت موسی علیه السلام کرد چهره مبارک سرخ شد فرمود که اگر
موسی در این وقت می بود در دین ما می آمد و در کتاب سنابل است که مریدان صادق را حلاوت ایمان در مذاکره پیران
خود است لذتیکه در گرفتن نام باریتعالی و در گرفتن نام رسول است بهمان قدر لذت در گرفتن نام پیر است ؎ به مرید
صادق صاحب تمیز + هست ذکر سیرت پیران عزیز + ذکر پیران تازه ایمانش کند + قصه شان جلوه بر جانش کند
انتهی و منشاء آن محبت است که مَنْ اَحَبَّ شَیْئًا فَاَکْثَرَ ذِکْرَهٗ نبینی که عاشق را در ذکر معشوق چه قدر لذت
میباشد و هرگز از مذاکره آن سیر نمیشود و مرید را باید که هر نعمتی که از جای دیگر یابد بران شکرانه پیر خود کند و آنرا بطفیل وی شمرد
ظاهراً و باطناً چنانچه در کتاب رشحات از خواجه عبید الله احرار منقول است که روزی حضرت ایشان شخصی را
مخاطب ساخته فرمودند اگر در صحبت خواجه بهاء الدین ترا نسبتی حاصل شده باشد بعد از آن بصحبت بزرگی دیگر رفته
و از وی همان نسبت باز یافتی چه کنی خواجه بهاء الدین را میگذاری یا نمیگذاری پس فرمودند که هر جای دیگر که آن نسبت
باز یابی هم از حضرت خواجه بهاء الدین دانی چنانچه گویند که درویشی از مریدان شاه قطب الدین حیدر در خانقاه شیخ شهاب الدین
سهروردی آمد نهایت گرسنه بود رخ بدیه پیر خود کرده سوال کرد که یا قُطْبُ الدِّیْن حَیْدَر شَیْئًا لِلّٰه حضرت
شیخ این آواز شنیده بخادم فرمودند که این درویش را طعام بده و باز خبرش بیار خادم پیش وی رفت و طعام خورانید چون
وی از طعام خوردن فارغ گشت رخ بسوی دیه پیر خود کرده شکرانه ادا کرد که خوب خبر گرفتی یا قطب الدین حیدر هر گاه
که خادم پیش آنحضرت رفت پرسیدند که چه حالش بود عرض کرد که یا حضرت عجب درویش ناشکر کسی دیده ام که طعام
آنحضرت خورد و شکرانه پیر خود گفت فرمودند وی فرشته بود که برای تعلیم شمایان آمده بود تا معلوم کنید که ادب
مریدان با پیران چنین است هر نعمتی که بدست آید آنرا بطفیل پیر خود داند و شکرانه پیر خود ادا نماید که اینهمه بدولت پیر است

و موافق اینست که حضرت خواجه احمد سرهندی در مکتوبی نوشته اند که دولت هر چند که بصحبت ارباب کمال رسد از پیر خود باید
دانست که جامع است بهر صورت که تربیت او بظهور آید فی الحقیقت از پیر است و این مقام از مزلهٔ اقدام طلاب است
واقف باید بود تا در بعضی [illegible] راه نیابد [illegible] باشید که هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا نه
انتهی پس واجب است مرید را که [illegible] هر چند [illegible] مشایخ [illegible] از حصول فایده خود
[illegible] ایشان [illegible] باشد [illegible] شیخ خود باید کرد چنانچه در حدیث است کانت
بنو اسرائیل تسوسهم الانبیاء کلما هلک نبی خلفه نبی وانه لا نبی بعدی وسیکون خلفاء
فیکثرون قالوا فما تأمرنا قال فوا ببیعة الاول فالاول واعطوهم حقهم فان الله سائلهم
عما استرعاهم متفق علیه انتهی القصه [illegible] پیر خود اعتقاد راسخ و محبت کامل باید که مقبول پیر خود مقبول همه پیران است
چنانچه بزرگان گفته اند که اگر مریدی در حدود ولایت شیخ بود [illegible] شیخی وی را بجای [illegible] رسانید مگر مریدی
صادق که بصحبت [illegible] پیر تربیت یافته باشد و بعد ازان باز ماند ناگاه اگر وی بخدمت شیخی دیگر پیوند و معتقد بود
پس تصرفات این شیخ در وی ممکن است و اگر آن مرید را بمنزل رساند تا این مرید را باید که هر فتحی و فیضی که از این
شیخ حاصل کند از آثار قبولیت پیر خود داند چنانکه نقل است که روزی سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا
بر چندولی سوار سیر فت کهاری رنجور شد و از کار چندول معطل گشت قلندری آن وقت حاضر بود وی آن چندول را
بر کتف خود گرفت و [illegible] بمقام رسانید شیخ المشایخ چون آنجا رسیدند پرسیدند که این کیست که زبان
عوض کهار قلندریست [illegible] که از وی [illegible] آمده بود گفتند پس حضرت شیخ نظر عنایت بروی نگریست [illegible]
نظر وی [illegible] باطن آن قلندر [illegible]
و آن قلندر [illegible] گفت [illegible] پیر من [illegible]
[illegible] گفتند که ای قلندر [illegible]
پیر [illegible] ای یاران اگر پیر مرا قبول نکرده بودی شیخ المشایخ این نظر عنایت نفرمودی
فیضی که مرا این مخدوم بخشیده است از آثار قبولیت پیر من است که وی نخست مرا قبول کرده بود و بعد ازان حضرت
ایشان قبول کردند شیخ المشایخ را این سخن پسندیده آمد و فرمود ای یاران پیر پرستی از این قلندر بیاموزید انتهی

عن السنابکی و در فقرات خواجه عبید الله احرار است که مرید آنگه بتاثیر آتش ارادت بالشت او سوخته باشد
و از مرادات او هیچ نمانده باشد و بصیرت دل در آئینهٔ جمال پیر مراد دیده روی بمجموع گردانیده و قبلهٔ اقبال گشته
و در بندگی پیر از آزادی فارغ آمده و سر نیاز بر آستان پیر نهاده و اعراض از مجموع کرده سعادت خود را در
قبول او و شقاوت خود را در رد او دانسته بلکه رقم نیستی بر ناصیهٔ وجود کشیده و از تفرقه شعور بوجود غیر خلاص
یافته باشد انتهی ابو علی ثقفی گفت هر که صحبت دارد بزرگان را نه بر طریق حرمت حرام شود بر وی فائدهٔ ایشان و
برکت نظر ایشان و از نور ایشان بر وی هیچ چیز پیدا نشود و ابراهیم ابن شیبان الکرمانشاهی گفت هر که حرمت مشایخ
نگاه ندارد مبتلا شود بدعوهای دروغ و گناههای بیفروغ گرفتار شود بدان فضیحت گردد کذا فی النفحات و ابو تراب نخشبی
گفت هیچ ندیدم مرید را مضرتر از سفر کردن بر متابعت نفس و هیچ فساد راه نیافت الا از سفرهای باطل خواجه حسن علای
گوید که روزی از حضرت خواجه نظام الدین اولیا گفتم که مرا عجب آمد از کسیکه بخدمت مخدوم پیوند کرده باشد و باز
بطرفی رود و گوشه رفته باشد پس ملیح نام یارم حاضر بود گفتم که من از این یار حرفی عجیب شنیده ام که در دلم کار
کردی گوید کنج کسی بود که او را پیر نباشد خواجه از آن سخن چشم پر آب کرد و این مصرع بر زبان آند ٥ این ره
بسوی کعبه برد و آن بسوی دوست ٭ بعده فرمود که بعد از وفات شیخ خود مرا کمال اشتیاق حج افتاد گفتم بار
دیگر در اجودهن روم بزیارت شیخ چون رفتم آن مقصود مرا حاصل شد مع شئ زاید بار دیگر همین هوس باعث شد باز بزیارت
شیخ خود رفتم و آن غرض حاصل شد انتهی کذا فی فواید الفواد و حضرت شاه محب قلندر لاهوری بمکتوبی بشیخ
ابو یوسف امیٹی خلیفهٔ خود نوشته اند که یا عزیز من مرید را صحبت بهتر است از تنها بودن که در تنهائی آفات و در صحبت
حالات و یکساعت صحبت پیر بهتر از خلوت و مرید را باید که صحبت و خلوت پیر از اهم مطالب شمرده مداومت
نماید تا که حالات بر وی فرود آید آنگاه خلوت گزیند که صحبت و خلوت او را یکی و برابر شده هست اگر مرید باینهمه
و طالب خلوت شود پس خلوت وی آفت هست و درینمقام قصهٔ مرید حضرت جنید قدس سره که باغوای شیطان
خلوت اختیار کرده بود مرقوم بود برای طوالت کلام ننوشتم بعد تمامی قصه مرقوم بود که یا عزیز من مرید صحبت پیر را
بجو کار از اوقات خمسه و روزهٔ رمضان فرض داند و برین عمل کند انتهی و گویند مرید مبتدی اگر از صحبت شیخ خود تنهائی
اختیار کند شیطان با وی مصاحبت شود و زود او را در فتنه اندازد ٥ چو تو بنشینی بتنهائی بسے مه

راه نتوانی بریدن بی‌کسی ＊ چونکه افتد اختیار غولت ＊ یار تو شیطان بود در خلوتت ＊ زانکه مر مبتدی را
وحدتش مصلحت نبود نکو کم افتدش ＊ و یحیی معاذ رازی گفته مرید را صحبت ترک گفتن همنشینی با اضداد و قول
حضرت جنید است که گفت باید که مریدان را چیزی آموزند مگر آنچه در نماز بکار آید فاتحه و اخلاص بس است و هر مرید
که زن کند و علم نویسد از وی هیچ نیاید و این بودن مرید را از مکر انگیزاینده بود و قول محمد بن فضیل است گفت چون
مرید بگوشهٔ خاطر در دنیا نگرد دل او در روی منکر که وی مرید ظل الفت است خواجه ممشاد دینوری گوید ادب مرید در بجا
آوردن حرمت پیران بود و نگاهداشتن حرمت برادران دانستن و بیرون آمدن از اسباب و آداب شرع را بر خویش
نگاهداشتن و گفت هرگز پیش هیچ پیری نشدم الا از حال خود خالی شده و منتظر برکات ایشان بودم از کلام وی و دیدار وی
و گفت هر که نزدیک پیری شود برای حظ خویش او منقطع ماند از برکات و دیدار وی و سخن وی ابوبکر واسطی گوید
مرید صادق را از خاموشی پیران فایده بیش از گفتگو بود و ابو علی دقاق گوید هر که صحبت پیری کند و آنگاه بدل
اعتراض کند عهد صحبت بشکست توبه بر وی واجب شد تا آنکه گفته‌اند که عقوق استادی را توبه نباشد و گفت
هر که صحبت کند با پادشاهان بی ادب خود را بکشتن داده و گفت که صحبت کردن با اژدها آسان‌تر از صحبت
درویشان و گفت اگر بعد از مجاهده فتوری پدید آید از خلاف ادب بود و اگر بعد از مشاهده حجابی پدید آید از بی ادبی است که به
بساط قرب کرده باشند و آن بی ادبی یا از مشارکت بود یا از ملاحظه و در نفحات است که حضرت ایشان میفرمودند که چون با
صحبت کسی نسبتی فرا گیرند طریق نگاهداشت وی به پاس آن نسبت آنست که وی ساز نکند مبادا از آن کراهتی نشود و از نفحات است که گفته‌اند
شیخ باید که خود را در نظر مرید محبوب نماید زیرا که بنا بر آن محبت که سبب ظهور این نسبت شده است وی او نیز نگاه دارد
کراهتی شود که ضد محبت است محبت زایل شود و چون محبت زایل شود نسبت نماند و میفرمودند که کسیکه بصحبت این طایفه می‌آید با
که خود را بنهایت مفلس نماید تا ایشان را بر او رحم آید و میفرمودند که از پیری رهبری که بیرون دروازه ملک کالا بود شنیدم صحبت بگیرد
سخن ایشان شنیدم که از آن بوی این طایفه می‌آمد و بگر نسبت بوی رعایت ادب چنان کردم که هیچ راهی بانکاری قدم من از قدم
پیش نرفت برکت صحبت عزت آن سخن و میفرمودند که بسی اگر شنوم که در ملک ختا کافری سخنان این طایفه میگوید بروم و ملازمت
وی کنم و منت بردارم و میفرمودند که بسی کسان را بواسطهٔ التفات این طایفه ذوقی حاصل شده بود و بواسطهٔ ترک ادب
آن ذوق نماند ＊ هر چه بودی و ادب آمده بود ＊ چون تو کج باختی کسی چه کند ＊ انتهی و حضرت

وحضرت ایشان هرگاه که اشاره برابطه میکردند میفرمودند ع جای کن در اندرون دلها خویش را * دور کن
ادراک غیر اندیش را یعنی همگی خود را متوجه آن ارکه تو در دل مردم که عبارت از مشایخ طریقت است جای
سازی چنانچه طریقه خواجگان است که در هر نفس پاسبانیها باید کرد تا چیزی واقع نشود که موجب کراهت پیر
گردد تا بجائی رسد که همه مراد او مراد پیر باشد و مراد پیر مراد او و بسبب این پاسبانی بسعادتی مشرف شود
که فوق آن متصور نیست و آن فنا فی الله است و فرمودند که توجه مرید باید که میان دو ابروی شیخ باشد و پیر را
در مجموع اوقات و احوال مطلع و حاضر خود داند تا ابهت و عظمت پیر در دل تصرف کرده هرچه بلایم حضور وی نیست
از باطن مرید رخت بندد و از رعایت انتهی بجائی رسد که حجاب از میان پیر و مرید مرتفع شود و مجموع مرادات و
مقاصد پیر بلکه احوال و مواجید و معاینه و مشاهده مرید گردد ع این کار دولت است کنون تا کرا دهند * و میفرمودند
که خلاصی از گرفتاری بخواطر ردیه و مقتضای طبیعت یکی از سه چیز تواند بود یکی از آن آنست که مستمد از باطن و همت پیر باشد
دوم پیر را قبله توجه خود سازد زیرا که طالب خود را از توجه حق سبحانه تعالی عاجز دانسته پیر را وسیله این توجه و وصول بجناب
حق سبحانه تعالی گردانیده است انتهی حصول نتیجه اقرب است آنچه مقصود طالب است برین دو تر متفرع شود که
همیشه مستمد از همت پیر باشد انتهی و ابوالحسین سالمی گفت که مرید را در حکم گربه بودن هزار بار بهتر از آن که در حکم
خود بود زیرا که صحبت با غیر از برای خدا بود و صحبت با خود از برای پروردن هوا فقط اینقول مشعر بر آنست
که مرید را باختیار خود هیچ کار کردن نباید نه ریاضت و عبادت بلکه هرچه کند بفرموده پیر کند زیرا که آنچه بخواهش خود
میکند نفس را در آن حظ است و آسان میباشد و هرچه بگفته استاد میکند نفس را در آن ذلیل است و مشکل میداند
چنانچه حضرت شاه [illegible] در مکتوبی نوشته اند ای برادر مرید را می باید که هرچه کند بفرمان پیر کند اگرچه
طاعت بود چون تطوعات و اوراد زیرا که او هنوز بر تلبیسات نفس واقف نشده است و میان باعثه رحمانی
و شیطانی فرق نتواند کرد پس هرچه باجازت و اشارت پیران و بزرگان کند عبادت و طاعت است
وگرنه ضلالت و خسارت است نقلست که مردی بخدمت ابراهیم ادهم آمده مرید شد و چندان در عبادت
افزود که ابراهیم شرمنده شد و در دل اندیشید که باعث چیست بعد از فکر حقیقت آن کشف شد پس وی را فرمود
طعام خود بگذار و طعام ما بخور چون وی چنین کرد در عبادت و حلاوت قصور شد و اندک اندک هر روز کم میشد

حتی که نماز فرض هم خواندن مشکل شد پس عبادت سابقه اش از ثمره لقمه حرام بود و بعد از این از لقمه حلال که همراه پیر
میخورد آنچه پدید در کار دین استقامت یافت و بمقام مردان رسید پس هر آفت آدمی داند و هر چه که بعضو مرسد است آن
میفرماید انتهی و در رشحات مذکورست که علاء الدوله سمنانی فرمود درویشانیکه بکار خود مشغول اند میباید که بطال را
درمیان ایشان راه نباشد که یک بیکار صد مرد و بکار را از کار باز دارد انتهی و مولانا جلال الدین روم میفرماید
که علامت مرید قبول یافته آنست که اصلا با مردم بیگانه صحبت نکند و اگر اتفاق شود چنان نشیند که منافق در
مسجد و کودک در مکتب و اسیر در زندان ابو عبد الله سجزی گوید سودمندترین چیزی مرید را از صحبت صالحان است
و اقتدا با ایشان در افعال و اخلاق و زیارت کردن قبرهای دوستان خدا و قیام بخدمت یاران و فقیران انتهی
ابو عبد الله خفیف گفت هیچ چیز مریدان را زیان تر از مسامحت نفس و رخصت جستن و قبول تاویلات نیست و عبد الخالق
غجدوانی میفرماید که مشایخ را بمال و تن و جان خدمت کن و بر افعال ایشان انکار مکن که منکر ایشان هرگز رستگار
نیابد انتهی محمد بن فضیل گوید علامت شقاوت است که صحبت صالحان روزی شود و از حرمت داشتن ایشان
محروم ماند و علم دارد و از عمل محروم بود و عمل دارد و از اخلاص محروم بود و خواجه ابن عطا گوید هر که از ادب
محروم گردانیدند از همه چیز محروم گردانیدند فقط و گویند حکیم ترمذی چندان ادب داشت که پیش عیال خود هم
بینی پاک نمیکرد عبد الله مبارک گوید با دب محتاج تریم از بسیاری علم و ابو حفص حداد گوید که حسن ادب ظاهر
حسن ادب باطن است کما فی الحدیث لو خشع قلبه لخشع جوارحه نقلست که وی بحج میرفت
چون ببغداد رسید جنید استقبال کرد و ابو حفص پیر بود و مریدان بر سر وی بپای استاده بودند و ادب نیکو می ورزیدند
جنید گفت که اصحاب خود را ادب ملوک آموخته گفت نگاهداشتن ادب ظاهر دوستان حق را عنوان ادب باطن
است حق را انتهی و هم نقلست که جنید مریدی را در خدمت شیخ ابو حفص حداد نهایت مودب دید پرسید که
این جوان از چند در خدمت است گفتند از ده سال گفت ادبی تمام و شایستگی عجیب درین جوانی دارد گفتند
آری هفده هزار دینار از نزد خود در راه ما باخته است و هفده هزار دیگر وام کرده ایثار کرده است و هنوز زهره
و یارای آن نیست که از ما سخنی سوال کند انتهی و ابو بکر واسطی گوید اگر بعین خدمت سلطان نکرده بودی خدمت
مشایخ نتوانستی کرد و اگر بعین مشایخ نکرده بودی خدمت خدا را نتوانستی کرد فقط و ابو یزید فرغانی گفت که من

سی سال خلاهای جنید از دست خود پاک کرده ایم و بدان فخر میکرد فقط و ابو عبد الله مصری گوید هر که از خدمت
یاران و برادران دریغ دارد و ادرا ذلی دهند که هرگز از ان نرهد الحق و هو فیض فضل الله نبیره سید محمد ساکن کالپی در کتاب خود
جوامع الهدایات نوشته اند که آداب مریدان و مرشدان نوزده اند اول زهد است باید که دنیا را بصورت
قبیح و فنا مشاهده نماید و دل را بکلی از وی اعراض نماید و آخرت را بصورت حسن و بقا مطالعه نماید دوم تجرید است
که قطع تعلقات حسبی و نسبی نماید تا خاطر ایشان بدانها نگردد سوم تقوی است که در لقمه و لباس احتیاط کند
چهارم صبر است باید که در تحت تصرفات امر و نواهی شرع باشارت شیخ صابر باشد و هر چه پیش آید از نعمت
و بلا داند که نتیجه قضا و قدر الهی است پنجم مجاهده است که پیوسته توسن نفس را بلجام مجاهده ملجم دارد که آفت دین را
نفس است که صاحب خود را بسوی خود خواند ششم شجاعت است که مردانه و دلیر باشند تا با نفس و مکاید وی
مقاومت توانند کرد و مقاومت با نفس آنست که صفات او را چون حرص و شهوت و حقد و شره پرورش
نه‌هند و همیشه نبرد دست دارند اگر یکی از صفات سر بر زند بسنگ جهد ضربی و شلاقی رسانند هفتم بذل است
باید که بذل و ایثار نمایند که هیچ خلق آن نورانیت ندارد که سخا و ایثار و هیچ خلق آن کدورت و ظلمت ندارد که بخل است
و بذل را مقامات است که در بعض مقامات دنیا را بذل کنند و بعض جا دین و دنیا هر دو را و گاه بود ایثار وجود نمایند
هشتم فتوت است باید که جوانمرد باشند و از هیچکس طمع ندارند که او از قبیح مروات است نهم صدق است
باید که بنای کار و معامله خویش بر صدق نهند قول حضرت شیخ نظام الدین است که مردم را در کارهای دینی و دنیوی
صدق باید تا بهر کاری که او باشد در ان کار بحق رساند دهم علم است باید که آنقدر علم حاصل نماید که از عهده فرایض
که بر آنها واجب باشد از نماز و روزه و دیگر ارکان بقدر حاجت بیرون توانند آمد و اگر نه در هوا و بدعت مفتون و
فریفته خواهند شد یازدهم تسلیم است باید که بظاهر و باطن التسلیم تصرفات شیخ بوند و تصرفات خود از خود
محو کنند و بتصرف و امر و نواهی و تادیب شیخ زندگانی کنند بظاهر چون مرده در تحت تصرف غسال باشند و بباطن
پیوسته التجا بباطن شیخ نمایند و ترک اعتراض کنند و هرگاه که بر وی چیزی از احوال شیخ مشکل آید و وجه صحت آن
بر وی مکشوف نگردد قصه موسی و خضر یاد کنند دوازدهم تفویض است باید که چون قدم در راه طلب نهند
بکلی از سر وجود خود برخیزند و هر چه بر آنها آید از حضرت عزت راضی باشند و بخوشی و ناخوشی روی از حضرت نگردانند

سیزدهم اعتقاد است بر تفرد شیخ بتربیت و ارشاد و ثبات عزیمت است بر ملازمت چهاردهم
سلب اختیار است که به هیچ امر دینی و دنیوی کلی و جزوی مراجعت جز باجازت شیخ و اختیار او نه نماید
پانزدهم رجوع نمودن است با علم شیخ در کشف و وقایع شانزدهم اصغا سمع است با کلام
شیخ که پیوسته منتظر و مترصد بود که بر زبان وی چه میرود تا از فواید و عواید کلام وی محروم و بی نصیب نماند هفدهم
غض صوت است و مراعات خطرات شیخ و محافظت مرتبه خود در سوال هیجدهم کتمان اسرار شیخ است
نوزدهم اظهار اسرار خود است پیش شیخ انتهی و بعضی بزرگان نوشته اند ادب مرید با شیخ بر دو نوع است
صوری و معنوی اما ادب صوری نگاهداشت شرایط خدمت است و رعایت قواعد حرمت لیکن نه بمرتبه که
بافراط انجامد چون اکرام یهود و نصاری عزیر و عیسی علیه السلام را و نه بمثابه که به تفریط آراید چون تضییع حقوق
و حیف خدمت ایشان رعایت ادب با ایشان نشان ادب است با خدا و لیکن گستاخی عاشق ترک ادب نیست
کما قیل العشق کله ادب اما آداب معنوی منحصر بر هفت نوع است اول خلوص
و یکی عقیدت است با پیر و خالی بودن از خیالات فاسده که ایشان طبیبان الهی اند و امراض دل و دین را
مرید از آثار و علامات در یابند و خواطر را بدانند انهم جواسیس القلوب فجالسوهم بالصدق دوم استماع
کلام پیر است بطوع و رغبت و بگوش هوش و یقین بدل نه بگوش آب و گل واگر سخن نه چنین بود سخن را
بدو نسبت هیچ فایده نبود سوم کتمان اسرار پیر است و با نامحرم لب نه گشادن چهارم صبر کردن بر آنچه
فرماید و تسلیم مراد شدن که صبر کردن فتح مراد است و تعجیل مودی فساد پنجم عدم اعتراض است بر اقوال
و احوال و افعال پیر لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون باید که هر چه پیر فرماید انکار نکنند بلکه حق انگارند که
از شیخ کامل که ارادت او در ارادت حق فانی شده هیچ صادر نشود که نه مراد حق باشد و خالی از مصلحتی پس هر چه
با مرید کند عین صلاح است اگرچه در اول نداند باخر البته بسر آن بینا شود ششم دیده عیب و زبان طعن فرو
بستن است در کردار پیر که هر چه او کند اگرچه بظاهر زشت نماید بمعنی نیک باشد و هر که پیر را نیز عیب کند
آن عیب بدو باز گردد و نیز باید که مبتدی تقلید منتهی نکند در ترک ریاضات و مجاهدات که آن را سود دارد و
زیان هفتم امتحان نکردن مرید است پیر را چه امتحان تصرف است و ناقص را در کامل تصرف نباشد

پس چون طالب صادق را با پیر کامل ارادت پیدا شود باید که بملازمت شیخ رسد و رعایت آداب شیخ و شرایط
خدمت بجا آرد اما شیخی که صاحب حال است و از خود رسته و بحق پیوسته باشد نه پیر صوری که پیر ماه و سال است
انتهی و در مجمع السلوک است که تا این دو صفت در مرید نباشد تصرف ولایت شیخ در وی بکمال نرسد اول
باید که مرید در گستاخی همچو فرزند باشد با پدر دوم در آداب همچو بنده باشد در خدمت سلطان چه اتفاق مشایخ
طریقت است که مَنْ دَخَلَ بِالاَدَبِ وَصَلَ انتهی و مجدد قدس سره در رساله مبدا و معاد نوشته اند که
اعتقاد مرید با فضلیت پیر و اکملیت او از ثمرات محبت است و نتایج مناسبت که سبب افاده و استفاده است
اما باید دانست که پیر را بر جماعه که فضل آنها در شرع مقرر شده است فضل ننهد که محبت با فراط است و محبت آن
مذموم است شیعه از افراط محبت اهل بیت بخرابی آمده و نصاری را از افراط محبت عیسی که ابن الله خواندند در
خسارت ابدی ماندند لیکن اگر با سوای آنها او مجوز است بلکه در طریقت واجب و این فضل دادن نه باختیار
مرید است بلکه اگر مرید مستعد است بی اختیار در وی این اعتقاد پیدا میگردد و بوسیله آن کمالات پیر را اکتساب
مینماید و اگر این فضل دادن او باختیار باشد تکلف پیدا کند مجوز نباشد و نتیجه نبخشد انتهی و نیز بجای دیگر میفرماید
که خطا و افراط طریقه صوفیه بلکه از ملت اسلام کسی است که فطرت تقلید و جبلت متابعت در وی بیشتر است
ابوبکر رضی الله عنه چون فطرت متابعت بیشتر داشت بی توقف به سعادت تصدیق نبوت مسارعت فرموده
و رئیس صدیقان گشت و ابوجهل چون استعداد تقلید کمتر داشت بآن سعادت مستسعد نگشت و پیشوای
ملعونان شد مرید هر گاهی را که می دریابد از تقلید پیر خود می باید خطای پیر بهتر از صواب مرید است از اینجاست که ابوبکر رض
سهو پیغامبر آرزو میداشت از غیری شنیده ام که میگفت بعضی ادعیه که از مشایخ منقول است و اتفاقا آن
مشایخ در بعضی آن ادعیه ملا کرده اند و تحریف خوانده اگر متابعان ایشان آن ادعیه بالحان صرافت که
مشایخ خوانده اند بخوانند تاثیری نبخشد و اگر درست کرده بخوانند از تاثیر خالی می مانند ثَبَّتَنَا اللهُ سُبْحَانَهٗ عَلٰی
تَقْلِیْدِ اَنْبِیَاءِهٖ وَاَوْلِیَاءِهٖ انتهی باختصار العبارت و نیز از آداب مرید است که هر چه شیخ فرماید بدان
مبادرت نماید که چون آن فعل ظاهر خلاف شرع نماید چه حکم کامل محل حکم طبیب است که بی حکمت نبود روزی خواجه عبیدالله
احرار قدس سره با اصحاب خود متوجه شده فرمودند که شما را از اینطریق نمیتوانید کشید اینطریق بنهایت دقیق است

از مراد خود گذشتن و بمراد دیگری استادن کاری بزرگ است از شما اینکار نیاید اگر من گویم حالا برو و بدو خوکبانی کنید و بت پرستید
فی الحال بهم کفر من کشید اینکار نه کار شماست شما کجا و این طریق کجا پس فرمودند که در مهمانخانه خواجه بهاؤالدین کسانی بودند
از موالی که در خدمت ایشان می بودند با هم بحث ایمان میکردند و قیل و قال ایشان در دراز کشید حضرت خواجه آن گفتگو را
شنیدند آخر آن دو عزیز پیش آنحضرت نشستند فرمودند که صحبت مرا اینچه امید شما را از ایمان می باید گذشت ایشان بغایت
مضطرب شدند و مدتی در اضطراب می بودند تا آخر معنی سخن بر ایشان ظاهر شد و هم از آداب مرید است که هرچه از پیر خود بشنود آنرا
یاد دارد بلکه آنرا بنویسد چنانچه حضرت نظام الدین اولیا از پیر خود نقل میکنند که گفت زهی سعادت آن مرید که هرچه از پیر بشنود
از هوش و گوش بدان متعلق شود و در آثار اولیا آمده که چون مرید صادق هرچه از پیر بشنود از گوش و
هوش بشنود و آنرا بنویسد بعدد هر حرفی که بقلم آرد ثواب طاعت هزار ساله در نامهٔ اعمال او ثبت نمایند و
بعد مردن جای او علیین باشد ابو القاسم مصری گفت اول برکت از در آمدن در تصوف آنست که راست گو
و انصاف و قانع از اختیار خویش و پیران خویش و در بعضی مکاتیب مجدد قدس سره است که شیخ نایب رسول خدا است
و متابعت و حفظ مراتب او عین متابعت خدا و رسول وی است قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ
یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ و تعظیم نایب عین تعظیم منیب است و سلوک طریق بدون متابعت او محال پس باید که روی
دل خود از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد و با وجود پیر بی اذن او بنوافل و اذکار نپردازد و در حضور او
بغیر او التفات ننماید و بالکلیه متوجه باو نشیند حتی که بذکر هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر نماز فرض و سنت
در حضور او ادا نکند نقل است که روزی وزیری پیش سلطان استاده بود و اتفاقا وزیر بجانب جامهٔ خود التفات
کرد که بند آنرا بدست خود راست میکرد و در آنحال نظر سلطان بروی افتاد و بزبان عتاب فرمود که این امر هضم
نمیتوانم ساخت که وزیر من باشی و در حضور من به بند جامه التفات نمائی باید اندیشید که هرگاه وسائل دنیای
دنیه را آداب دقیق در کار است وسائل وصول الی الله را بر وجه اکمل رعایت آداب لازم خواهد بود و غرض مهما امکن
در جائی نه ایستد که سایهٔ او بر جامهٔ او و سایهٔ او افتد و بر مصلای او پا نه نهد و در متوضای او طهارت نکند و ظروف خاص
او استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول نکند و با کسی سخن نگوید بلکه متوجه احدی نگردد و در غیبت پیر
در جائیکه او است پا دراز نکند و بزاق و دهن بآنجانب نیندازد و هرچه از پیر صادر شود آنرا صواب داند اگرچه بظاهر

صواب نماید و هرچه میکند از الهام میکند و باذن حق بر این تقدیر اعتراض گنجایش نباشد اگرچه در بعضی صور الهامش
خطا راه یابد چه خطای الهامی در رنگ خطای اجتهادی است و اعتراض بران مجوز نه و نیز چون مرید را محبتی با پیر پیدا شده
در نظر محب هرچه از محبوب شود محبوب است نه جای اعتراض در امور کلی و جزئی اقتدا به پیر کند چه در خوردن و پوشیدن
و خفتن و طاعت کردن نماز را بطرز او ادا باید کرد و فقه را از علم او اخذ باید کرد و هیچ اعتراض بر حرکات و سکنات او نکند
که نتیجه آن بجز حرمان نیست و طلب خوارق و کرامات از وی نکند اگرچه آن طلب بطریق خواطر و وساوس بود چه هیچ شنیده
که مومنی از پیغمبری معجزه طلبیده اگر شبهه پیدا شود در خاطر او بلا توقف عرض نماید اگر حل نشود تقصیر خود داند و هیچ نقصانی
بجانب پیر عاید نگرداند و واقعه که در خواب بیند از پیر پنهان ندارد و تعبیر آن از وی طلب نماید و تعبیری که بر طالب منکشف شده
نیز عرض نماید و صواب و خطا از وی بپرسد بر کشوف خود اعتماد نکند که حق با باطل ممتزج است بی ضرورت و بی اذن او جدا نشود
که غیر او را بمریدی گزیدن منافی ارادت است و آواز خود بر آواز پیر بلند نکند که سوء ادب است و هر فیض و فتوحی که رسد
بواسطه پیر داند اگر در واقعه بیند که فیض از مشایخ دیگر رسیده است آنرا نیز از پیر خود داند و بداند که چون پیر جامع کمالات
و فیوض است فیض خاص از پیر بمناسبت استعداد مرید با کمال آن شیخ که بصورت او فائض از وی ظاهر شده است هر رسیده
و لطیفه از لطایف پیر که مناسبت با آن فیض داشته بصورت آن شیخ ظاهر شده بواسطه ابتلای مرید آن لطیفه را شیخ دیگر
خیال کرده و فیض از وی دانسته این مغلطه عظیم است بالجمله رعایت ادب واجب است و در رعایت بعضی از آداب جهد را
مقصور دانند اینکه رعایت ادب نکنند و مقصر هم نه اند عیاذاً بالله انتهی و در فواید السالکین است که روزی در مجلس
حضرت قطب الدین بختیار کاکی سخن افتاد که اگر مریدی در نماز نفل بود و پیر او را آواز دهد او نماز ترک کند برای جواب
پیر چگونه باشد خواجه فرمود که فاضل تر آن بود که ترک نفل کند و بجواب پیر مشغول شود که درین ثواب بسیار است
و فاضل تر از نوافل است همدرین معنی فرمود که وقتی من هم در نماز نفل بودم و پیر من مرا آواز داد بر فور ترک نماز کردم
در رفتم پرسید چه میکردی گفتم در نماز نفل بودم فرمودند خوب نیکو کردی که فاضل تر است از نماز نفل مستعد بودن
در کار پیر انتهی و در همین کتاب است که وقت رخصت مرا حضرت خواجه وصیت کرد و فرمود که مرید را باید که هر سنت
پیر خود در برود ذره از آن تجاوز نکند تا در قیامت شرمنده روی ایشان نگردد انتهی و مرید را باید که از خدمت و جفای
پیران تنگ نشود و چاره ندارد و تحمل خفگی ایشان کند عبدالله خفیف گوید که ابوطالب خزرج که از مشایخ وقت بود

علت شکم داشت من وی را خدمت میکردم یکبار آواز داده بود نشنیدم دیگربار آواز داد حاضر شدم گفت ای فرزند وقتیکه
خدمت مخلوق بهیچ خود نیک نتوانی کرد خدمت خالق را چگونه بجا خواهی آورد و هم وی گوید وقتی غایب بودم آواز داد
که شیرازی من نشنیدم دیگربار آواز داد و گفت که شیرازی ببین اعتک الله سبحانه فتم و طشت پیش وی بردم فقط
علی علیه از عبد الله پرسید که قرآن اتحنک الله برا از وی چون شنیدی گفت چون بیجک الله فقط شیخ الاسلام
گفت فلاح نباشد مرید را که دل استاد و پیر رنجیده باشد و قفای او بخورده لعنک الله او نشنیده و بیجک الله
برنداشته بود و بدرود ناکامی از نده نگشته باشد و وی خود رسته باشد لا یفلح استاد و پیر را یعنی مریدی پدر چنان رنجیدا
ولا یفلح نباشد که بی استاد و پیر کذا فی النفحات و در شرح تعرف است که سهل تستری شاگرد ذو النون مصری بود
چون بهتر یار آمد هرگز پشت بدیوار ننهادی و پای دراز نکردی و هیچ سوال و جواب نکردی روزی ناگاه پای
دراز کرد و پشت بدیوار بازنهاد و گفت سلونی عما بدا لکم او را پرسیدند تا به نهایت انجر کات نکردی اکنون
چه افتاد گفت تا بدین ساعت استاد من ذو النون مصری در حیات بود و تا استاد زنده باشد شاگرد را پشت
بدیوار نهادن و گردنکشیدن نرسد و مسئله را جواب دادن نرسد این ساعت وی وفات یافت انتهی و مرید را باید
تا وقتیکه پیر وی زنده باشد بر مسند ارشاد از خود مبادرت نکند چنانچه نقلست که خواجه علی بن حسن کرمانی که خود
مریدی شیخ عمو کردی تا شیخ عمو از دنیا نرفته بود وی پشت باز نگذاشت یعنی در مسند ارشاد ننشست کذا فی النفحات
و مرید را باید که تا حین حیات پیر خود بشیخی دیگر رجوع نکند که فلاح نیابد چنانچه مولانا سعد الدین کاشغری گوید که
من بصحبت مولانا نظام الدین خاموش می بودم و فایده بسیار داشتم در آن ایام واقعه دیده بودم خاطر از آن
تشویشی داشت بعد از چندی که قصد سفر شد از مولانا اجازت خواستم فرمودند اگر میروی آن واقعه را که پیشتر دیده بودی
از شیخ زین الدین خوافی باید گفت چون از وی ملاقات شد آن واقعه نقل کردم گفت با ما بیعت کن گفتم عزیزی که این طریقه از وی
گرفته ام هنوز در قید حیات است شما این بیعت اگر ممنی جایز باشد چه مضایقه گفتند استخاره کن گفتم مرا به استخاره
خود اعتماد نیست شما خود کنید قبول کرد چون بشب استخاره کردم دیدم که خلفای خواجگان [illegible] که شیخ
اینجا آن وقت بوده در آمدند و درختها را می کندند و دیوارها را می شکستند و نشان قهر و غضب بر ایشان ظاهر بود دا
دانستم که آن اشارت است بمنع از آنکه بطریقی دیگر در آیم چون صبح شد بمجلس شیخ رفتم تجدید گفتند که طریق یکی است

بعد از وفات پیر ... در رشحات است که حضرت شیخ ... از نفحات انتهی گذاشتی باشد مشغول طریق همان بازنگردد و هم یکی
ان بزرگان کرده بودند و دیدند که درختی است بغایت بلند و بزرگ و شاخهای بسیار دارد ایشان قصد کردند که یک شاخ بزرگ از آن
درخت بشکنند و جدا سازند هرچند سعی کردند ... میسر نشد انتهی و مرید را باید که از شیخ هرچه خلاف مزاج وی افتد
از آن رنجیده نشود که از رد و بدل از پیر خود موجب مردودی و عطل وی خواهد شد چنانچه در احوال سیف الدین خوارزمی
در رشحات مسطور است که حضرت خواجه بزرگ او را دعوت طعام کرده بود بعد طعام خوردن خواجه را معمول بود که شیرینی
میخوردند ... بر سر سفره ایشان شیرینی نبود خواجه به سبیل طیبت فرمودند که طعام شما باری بی دم است بر وی این سخن گران
گذشت و حضرت خواجه را بنابر این کراهت خاطرش معلوم شد پس بسبب این کراهت آخر از خدمت خواجه بزرگ
مهجور شد و بر زبانش گذشت که وی ... قصه آن دراز است انتهی و مرید را باید که پیرش هر کار که
حکم فرماید خود را انصرام آن کند و حتی المقدور اهمال آن ... نکند والا مردود خواهد شد چنانچه در حال خواجه شمس الدین
کلکتی در رشحات مذکور است که وی هم از یاران حضرت خواجه ... بود روزی بخانه خواجه بزرگ مهمانان غریب رسیده
بودند آب و نان احتیاج بود وی را فرمودند که ... وی ... در آن امر قصور کرد و کسالت ورزید
بعد مدتی پیش خواجه آمده عذر خواست که ... خواجه که از اهمال وی ناخوش شده بودند فرمودند
که شمس الدین اگر گلوی خود می بریدی و خون خود درین جوی روان میکردی بهتر از این بودی این عذر که آوردی بعد چند
وی را عارضه دماغی عارض شد که از پیش خواجه بیرون رفت و تا زندگی مهجور ماند قصه آن مفصل در آن مرقوم است
انتهی و مرید را باید که تا مقدور از صحبت شیخ جدا نشود اگرچه برای حج باشد که مآل آن مهجوری و مردودیست چنانچه در حال
سعدی که از مقبولان خواجه بزرگ بود مذکور است که وی از خواجه اجازت رفتن حج طلبیده بود در رفتن او
پسند خواجه و اصحاب دیگر نیفتاد پس از شامت این مردود شد و نوبت بآن رسید که از خواجه منحرف شده مرید
شیخ صلاح گشت و منکر خواجه بود شد انتهی حضرت خواجه عبیدالله احرار بعد از نقل این حکایات میفرمودند که حفظ
آداب اولیا و امتثال اوامر و انقیاد اشارات ایشان به همه طالبان و صادقان واجب است و تقدیم امر ایشان
بر جمیع عبادات ... سنت لازم ... مولانا عبدالعزیز ... که از ملازمان خواجه بزرگ بود میفرمودند که طالب
صحبت ... و اصحاب ایشان را باید که ... نگاه دارد اول آنکه هر چند عمل مقبول نزد ایشان در وجود آید

بایدکه صحبتی نه بردارد و بهزار بار نیست تر شود و از خود زیادتی کوشش در خدمت مطالبت نماید دوم آنکه هر چند
عملی از وی صادر شود که محل رد ایشان باشد باید که ناامید نگردد و دل اینک رقیقهٔ تصرف خود نگاه دارد تا دور
نشود و به هیچ طرف دیگر نرود سوم آنکه هر امری یا حکمی که فرمایند باید که زود وی و گرمی بدان قیام نماید تا در یابندهٔ
مقصود گردد الهی و در مجمع السلوک است که واجب است بر مرید که اعتقاد کند بر شیخ خود که نیست هیچ یکی از
مشایخ وی را رساننده بخدا بجز پیر وی اگرچه دیگر هم باشند اما در دل مرید این خطره نباید و اگر این خطره در دلش گذرد
شیطان در دلش تصرف کرده بلغزاند و وی را از خلوت تبسا باشد که برسد این تصرف شیطان بسوی آنکه تمثل
کند شیطان بصورت پیر وی و نماید وی را چیزها که فاسد گرداند بدان چیزها اعتقاد وی را شامت آن از راه حق بیراه
کند چنانچه سالکان گفته اند که مرید را ترک اعتراض چنانکه بر خدا باید هم ترک اعتراض باید بر پیر و این آنست که از اقوال
و فعل و حال و صفت شیخ هرچه ببیند هیچ اعتراض بر آن نکند و تسلیم تصرفات ظاهر و باطن او شود و در معاملات و احوال
شیخ بنظر ارادت نگرد نه بنظر عقل و تمیز که شرط بزرگترین تسلیم است چنانچه در صورت بیضهٔ مرغ اگر بیضه قدری
از تصرف مرغ و تسلیم او بیرون آید و مدد آن منقطع شود در حال خاصیت مرغی که در بیضه تعبیه بود باطل گردد نه بیضه
باشد نه مرغ و هر بیضه که در ترتیب تصرف مرغی فاسد شد هر چند دیگر مرغان جهان جمع شوند آن بیضه را باز
باصلاح نتوانند آورد و از اینجاست که اگر مریدی مردود ولایت شیخی شود هیچ کس از مشایخ او را بجای نتواند رسانید
و مردود ولایت جملهٔ مشایخ گردد و گر مریدی که از خدمت شیخ بعذری باز ماند یا آنکه مردود ولایت بود و رسد و مستعد
بود و از بخدمت شیخ رسیدن و از وی استفاده کردن یا بواسطهٔ وفات شیخ یا بسفری دور ترکه نتواند مرید آنجا
رسیدن چون بسبب این عذر با بخدمت شیخی دیگر پیوندد معذور بود و تصرف همت آن شیخ ممکن است که او را بمقام
مرغی رساند و اما چون محکم شود ارادت مرید در حق شیخ خود محال است که شیطان تمثل کند بصورت شیخ زیرا که قول
معتبر است اَلشَّیْخُ فِیْ قَوْمِهٖ کَالنَّبِیِّ فِیْ اُمَّتِهٖ وَعُلَمَاءُ اُمَّتِیْ کَاَنْبِیَاءِ بَنِیْ اِسْرَائِیْل در قول و فعل پس چنانچه
شیطان را بصورت پیغمبر تمثل کردن ممکن نیست بموجب حدیث همچنین ممکن نیست تمثل کردن وی بصورت
شیخ که متابع نبی باشد پس مریدی که استحکام ارادت کرد با شیخی که متابع نبی باشد آن مرید محفوظ باشد از آفت تمثل
شیطان و بر مرید لازم است که یقین کند با آنکه رعایت شیخ بهتر است با مخلص بلکه هرجا که مرید باشد

انجا موجود بود و روحانیت شیخ مگر مرید که بمقام روح هنوز نرسیده و شیخ وی بمقام روح رسیده باشد و عروج از مقام
روح کرده بود لاجرم روحانیت او بمکانی معین باشد اما از مرید جدا نبود که اهل عروج از مقامات روح را چون انتقال
روح و عالم تشاکل روح دست داده باشد در ساعت واحد بمجلسهای مختلف حاضر شوند غرض چون یاد کند مرید
بدل صورت شیخ را نزدیک شود از شیخ بسوی او و متعلق شود دل شیخ با مرید یا آن شیخ تا فایده گیرد مریدان شیخ و هر چه خواهد
از وی بگوید و هر چه خواهد از وی بشنود و ببیند و اگر محتاج شود مرید بسوی شیخ تا بگشاید واقعه وی پس حاضر گرداند
شیخ را بدل خویش و بپرسد از وی آن واقعات غیبی که دیده است و این پرسیدن مرید از شیخ واقعات بزبان ظاهری نبود
بلکه از زبان حال آنگاه الهام کند روحانیت شیخ یعنی واقعه را که مرید از وی پرسیده است و این معنی میسر نشود وی را مگر
بواسطه ربط دل با شیخ یعنی اگر مرید را ربط دل با شیخ بکمال بود الهام روح شیخ شود و بی ربط قلب اگر هزار بار شیخ الشیوخ
گوید هیچ الهامی در دلش نرسد و هر گاه ربط قلب با شیخ بسیار نعمت و مدد پیر وی بیشمار زیرا که از بسیاری ربط مرید
با پیر حق تعالی که مقلب القلوب است دل شیخ و روحانیت وی را مایل بسوی او میسازد و مشهور است هر که با کسی
بود او با وی بود و هر که بخیال کسی بود وی بخیال وی باشد القلوب مع القلوب یتشاهد بهمین معنی وارد است و حکایت
است که چون ربط قلب مرید با شیخ بکمال شده باشد بگشاید مرید از زبان حال و گشاده گردد او را راه دل بسوی
حق سبحانه تعالی بگرداند آن ربط قلب والله اعلم بالصواب هر چه گوید و آنچه گمان برد حق بود خلاف نشود که حق تعالی
دل و زبان آن مرید را او دان حکمت گردانیده است و آن مرید چنان شود که پیر با دل وی حکایت کند و در مقام
ملکوت رسد و بالا تا که همراز شود و آن مرید چنان شود با خداوند تعالی حکایت کند و صاحب اسرار گردد انتهی باختصار العبارة
والمضمون و همچنین کتاب است بعد بیان اوصاف شیخ که اگر بیابد مرید شیخی را بصفتی که گفته ام و قبول کند آن شیخ وی را باراده
یا بصحبت یا بخلافت پس لازم است مرید که حرمت و تعظیم وی نگاه دارد ظاهرا و باطنا ظاهر آنست که ترک جدال و بحث
کند از وی در مسائل دینی و یقینی زیرا که نظر شیخ اتم است و علم وی اکثر است از وی و درین محل قصه خضر و موسی یاد کنند
که موسی مقام مریدی داشت و خضر پیری چون افعال وی را بخلاف نگریست هٰذَا فِرَاقُ بَیْنِی وَبَیْنِکَ پس مرید علم تر
بداند که تصرفات شیخ و احوال و اقوال و افعال حمل بر قلت فهم خود کند تا از ربطه فیض و ارادت بیرون آید چنانچه یکی از مریدان
جنید از وی سوالی کرد و جواب لیکن معترض شد گفت وَاِن لَّمْ تُؤْمِنُوا لِی فَاعْتَزِلُونِ از اینجاست که مشایخ گفته اند

من قال لاستاذه لِمَ لا یفلح و در همه کار دنیا و دین بموجب حکم پیر کرده باشد و هرگز در هیچ عبادات از صوم
و افطار و اکثار نوافل و اقتصار بر فرایض و ذکر و تلاوت و مراقبه بی اجازت شیخ و تلقین او شروع نکند که نقل است
نبی رسول صلعم در وثاق ابی بکر رضی رفت شنید که وی در نماز قرآن آهسته میخواند بعده در وثاق عمر رضی رفت و شنید که
وی در نماز بآواز بلند میخواند صبح از هر دو سبب آن پرسید اول گفت یسمع من اناجیه دیگری گفت اطرد
الشیطان و اوقظ الوسنان فرمود از هر دو تجاوز نمایید بلکه میانه نگاه دارید و فرمود لا تجهر بصلاتک
ولا تخافت بها و این اشارت هست بدان که با وجود مستعد از رای خود مستبد بودن روا نیست اگر چه رای او صحیح است
و تجنب نمودن بیک شیخ و غیر شیخ بحرکاتی که خارج اند از طریق عادت چنانکه گفته اند مرید باید در حالت سماع باید که از حرکات از غلبات
نگاه دارد و تا وقتیکه قوت تماسک باشد بی و بحضور شیخ حرکت نکند و خود را از خنده نگاه دارد و باید که بحرکات که شیخ
او را کاره بود بران اقدام نماید بسبب اعتماد بر حسن اخلاق و کمال مدارات و عفو شیخ آنرا حقیر نشمارد که ضمایر مشایخ باین
در صفا و نفوس مریدان اثری تمام دارد و سخن مزاح و انبساط نکند با شیخ در قول و فعل مگر آنکه اذن چه بسیار افتد در قول
انبساطی کنند زیاده که بواسطه کثرت انبساط حجاب احتشام و جلباب وقار بخیزد و طریق فیض مسدود گردد و باید که خطاب
کردن با شیخ طریقه تعظیم نگاه دارد و گوید یا سیدی یا مولائی که در اول حال صحابه نام رسول صلعم بتعظیم نگفتندی یعنی یا محمد یا احمد
گفتندی پس خطاب بی تادیب ایشان نازل شد و لا تجهروا له بالقول الخ و بحضور شیخ آواز بلند نکند که بی ادبی است
چنانچه وقتی میان ابو بکر رضی و عمر رضی بحضرت رسول علیه السلام در قضیه نزاع افتاد آواز بلند کرده بهر تادیب ایشان این آیه
یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی بعد از ان چنان شد که آواز ایشان از غایت
غض صوت و شنوا نمی شد پس این آیه نازل شد ان الذین یغضون اصواتهم الخ این تفصیل هر قوم بود
اختصار کرده شد و تعظیم باطنی آنست که انکار نکند مرید بر شیخ هیچ چیزی را در هر چیز که مراحات میکند ظاهرا و باطنا قولا و فعلا
و حرکتا و سکونا و اگر انکار کند باطل اتفاق است پس هیچ مرید را باید که جدا نشود از شیخ تا آنکه موافق شود و ظاهر و باطن
برابر گرداند بتوفیق حق سبحانه تعالی که لازمه توافق ظاهر و باطن آنست که اعتقاد کند متصرف شیخ بر تربیت و ارشاد
و تادیب و تهذیب مریدان چه اگر دیگری را مقابل او و یا کامل شمارد و بیند رابطه محبت و الفت ضعیف شود بدان واسطه
اقوال و احوال شیخ را زیاده تاثیری و سرایتی نباشد چه واسطه نفوذ اقوال و رابطه سرایت احوال شیخ در مرید محبت است

هرچند محبت کامل و استعداد مرید صلوحیت تربیت شیخ را قابل باشد دیگر آنکه اثبات عزیمت و ملازمت صحبت و خدمت با شیخ باید که
با خود مقصود و مقرر چنان حاصل دارد که فتح باب جز از ملازمت صحبت و خدمت شیخ نتواند بود و پس باید که بر عشق او چنان تسلیم کند تا بمقصود
رسد و علامتش آنکه بر جد و تعبد از شیخ بگردد و چه مشایخ را در تفحص احوال و حسن اعتقاد مرید امتحانات مختلفه اند گویند ابوعثمان در صحبت
شاه کرمانی به نیشاپور رسید بقصد زیارت ابوحفص حداد چون نور ولایت او مشاهده کرد و خاصیت نظر سعادت بخش او بقوت
جذبات احوال او را جذب و مقید ارادت خود ساخت تا وقت مراجعت از شاه کرمانی اجازت توقف خواست ابوحفص
او را از پیش خود براند و گفت باید که بمجلس ما ننشینی ابوعثمان قبول اشاره او در معتقری در مقابله باز گشت تا از نظر غایب نشود
و با خود عقد عزیمت مصمم کرد که بر در خانه او چاهی برکند و در آن چاه بنشیند و بیرون نیاید الا وقتیکه ابوحفص او را اجازت
دهد و بخود پیش خواند چون ابوحفص کمال صدق و ارادت از صور حال او مشاهده کرد او را بخواند و تربیت و ترغیب نمود
و از جمله خواص اصحاب گردانید و دختر خود را باو عقد نکاح بست و او را بخلافت خود نصب کرد و بعد از سی سال بعد از وفاتش
بجای او بنشست و دیگر آنست که وقت ابتدا سه هرگاه که خواهد با شیخ خود از مهمات دینی و دنیوی سخنی گوید باید که نخست استمال
شیخ معلوم کند تا فراغت کلام شنیدن شیخ دارد یا نه و در طلب توفیق ادب مکالمه با شیخ از آنحضرت استمداد کند تا در قرب
بجناب الوهیت مماثل آن صدقه بود که اصحاب رسول علیه السلام در مقدمه مکالمه با او بآن مامور گشتند آنجا که فرمود حق تعالی
یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ابن عباس گوید سبب نزول آیه
آن بود که مردمان در سوال گفتن با پیغمبر الحاح کردند و در پرسیدن هر چیزی هجوم آوردند چنانکه پیغمبر علیه السلام به تنگ آمد
و بخاطر مبارک ملال در آمد برای باز داشت هجوم و تقلیل مناجات خلق این آیه نزول جست و تقدیم صدقه بر مناجات واجب
گشت فقرا که تهیدست بودند و اغنیا که همت پست داشتند از هجوم باز ماندند و در کار مناجات اندیشه مند شدند بعضی گویند
وجوب تقدیم صدقه بر راز گفتن با پیغامبر علیه السلام ده شب بعضی گویند یکساعت از روز بود ناگاه انتساخ آن وحی نمود کسی
پیش از مناجات صدقه بیاورد علی رضی الله عنه یک دینار صدقه ساخت و آنرا ده بنگام راز گفتن با پیغمبر علیه السلام ده بار
و از آنحضرت ده سوال پرسید و جواب هر یکی بشنید اینست قَالَ يَا رَسُولَ اللهِ مَا الْوَفَاءُ قَالَ التَّوْحِيدُ ثُمَّ قَالَ مَا الْفَسَادُ
قَالَ الْكُفْرُ وَالشِّرْكُ بِاللهِ ثُمَّ قَالَ مَا الْحَقُّ قَالَ الْإِسْلَامُ وَالْقُرْآنُ وَالْوِلَايَةُ إِذَا انْتَهَتْ إِلَيْكَ ثُمَّ قَالَ مَا الْحِيلَةُ
قَالَ تَرْكُ الْحِيلَةِ ثُمَّ قَالَ مَا عَلَيَّ قَالَ طَاعَةُ اللهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ قَالَ كَيْفَ أَدْعُو اللهَ قَالَ بِالصِّدْقِ وَالْيَقِينِ

ثُمَّ قَالَ مَاذَا اَسْأَلُ اللهَ قَالَ وَالْعَافِيَةَ ثُمَّ قَالَ مَا اَصْنَعُ لِنَجَاتِ نَفْسِي قَالَ كُلْ حَلَالاً وَ قُلْ صِدْقًا ثُمَّ قَالَ
مَا السُّرُورُ قَالَ الْجَنَّةُ ثُمَّ قَالَ مَا الرَّاحَةُ قَالَ لِقَاءُ اللهِ چون علی رضی الله عنه ازین مقامات فارغ گشت و ده
سوال بجواب پیوست تقدیم صدقه برای گفتن وسیله پرسیدن که واجب گشته بود نسخ آن و اطلاق مناجات و راز
گفتن با معجزه روی نمود عمل بتقدیم صدقه بر مناجات جز علی رضی الله کسی نتوانست و قلت مدة وجوب صدقه کسی
ندانست که قول وی است فِي كِتَابِ اللهِ اٰيَاتٌ مَا عَمِلَ بِهَا اَحَدٌ قَبْلِي وَلَا يَعْمَلُ مِنْهَا اَحَدٌ بَعْدِي و دیگر آنکه
اسرار شیخ را پنهان دارد تا از کرامات و واقعات و غیر آن که مریدان اطلاع یابد باید که افشای آن رخصت نجوید شاید
که شیخ در اخفای آن مصلحتی دیده باشد که علم او بدان نرسد و از اظهار آن فسادی متولد شود پس طریق ادب آنست
که اسرار شیخ را کتمان دارد و دیگر آنکه اسرار خود پیش شیخ ظاهر دارد و هر کرامتی و موهبتی که بوی حق تعالی دهد بتصریح یا بتعریض یعنی
برای شیخ عرض دارد زیرا که انطوای ضمیر او بر سری از اسرار خود که بعلم آن متفرد و متأثر بود سبب عقیده گره و در
باطن او بدان عقده فتوح و استمداد از شیخ مسدود گردد و چون با شیخ در میان نهد رحال آن عقیده انحلال پذیرد
انتهی باختصار العبارت والمضمون وترک التکرار که بکرر سابق مرقوم شده است و اگر مفصل خواهی درین کتاب
بنگر و در رساله مبدا و معاد است که حقوق پیر فوق سایر ارباب حقوق است بلکه نسبت ندارد بحقوق دیگران بعد
از انعامات حق سبحانه و احسانات رسول ذولادت صوری هر چند از والدین است اما ولادت معنوی متعلق بپیر است
و ولادت صوری را حیات چند روزه است و ولادت معنوی را حیات ابدیست نجاسات معنوی مرید را پیر است که بتقلیب
و روح تو کناسی مینماید و تطهیر سکینه او مینماید و در توجهات نسبت بعضی مسترشدان واقع میشود محسوس میگردد که در
تطهیر نجاسات باطنه ایشان ملوثی بصاحب توجه منتشر میشود و تا زمانی بلکه بسیار دیر است که بوسیله توسل و تحمل ایشان
که فوق جمیع سعادت دنیویه اخرویه است پیر است که بوسیله و تاره که بالذات خبیث است مزکی و مطهر میگردد و از آنکه
باطنیان میرسد از حضرت با سلام حقیقی می آید پس سعادت خود را در قبول پیر باید دانست و شقاوت خود را در رد او و رضای
حق را در پس و پیش دادن زاده تا مرید بعاصی پیر خود را گم نسازد بمرضیات حق سبحانه نرسد آفت مرید در آزار پیر است هر لغزشی که به
انسان باشد تدارک آن ممکن است اما آزار پیر را هیچ چیز تدارک کردن نتواند از آزار پیر شیخ شقاوت مرید را خللها در سیرت حد آرد
و فتور در اعمال احکام شرعیه نتایج و ثمرات آنست از احوال مواجید که بباطن تعلق دارد خود چگوییم چه تهی از احوال

اگر با وجود آثار پیری باقی باید از استدراج باید شمرد که آخر بخرابی خواهد کشید و غیر از حسرت نتیجه نخواهد داد انتهی و از اینجاست که
حضرت ایشان میفرمودند که فقیر از دولت یاران ناامید نمیشوم مگر از دو چیز یکی اختلاط با دنیاداران دوم از سوی اعتقاد
با پیران که این هر دو از امراض مهلکه است بی دوا انتهی و در نفایس الفنون است که آداب سالک نسبت بحق ۲۱ وفیست اند اول آنکه
که تا تواند با حق تعالی در سوال رحمت و مغفرت و عدم تعذیب بر معصیت خطاب بامر و نهی نکند چنانچه ابراهیم علیه السلام در وقتیکه
بر عصات امت خود دعا میکرد نگفت اِغْفِرْ لَهُمْ وَارْحَمْهُمْ بلکه گفت وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و همچنین
عیسی علیه السلام گفت اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و نگفت لا تعذبهم
وَاغْفِرْ لَهُمْ و همچنین ایوب علیه السلام گفت رَبِّ اِنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و نگفت ارحمنی دوم آنکه
استغفار از کلام الهی بدان وجه کند که هرگاه بزبان او یا بزبان غیری جاری گردد آنرا تکلم حقیقی استماع نماید و زبان را در میان
واسطه داند سوم آنکه نفس خود را در ظهور آثار رحمت الهی مختفی سازد چنانچه رسول الله صلعم فرموده زُوِيَتْ لِيَ الْاَرْضُ
فَاُرِيتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا و نگفت فَرَاَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا چهارم آنکه اگر بر سری از اسرار ربوبیت
وقوف یابد و محل امانت نیست و جمیع اسرار شود افشای آن بهیچ وجه جایز نشمرد و الا از مرتبه قربت وا افتد و در خبرست که افشای
اسرار ربوبیت کفرست پنجم آنکه اوقات سوال و دعا و سکوت و صموت را رعایت کند چه هر که مراعات این ادب نکند در وقت
دعا ساکت باشد یا در وقت سکوت داعی وقت او عین مقت گردد و اینجا گفته اند اَلتَّصَوُّفُ كُلُّهُ اَدَبٌ و رعایت
این پنج ادب بنسبت با حضرت ربوبیت است ششم آنکه چنانکه حق تعالی را پیوسته بر جمیع احوال ظاهر و باطن خود واقف و مطلع
بیند رسول علیه السلام را نیز بظاهر و باطن خود مطلع و حاضر داند و از مخالفت او سرا و علانیه شرم دارد و هیچ دقیقه از ادا
محبت او فرو نگذارد هفتم آنکه در خاطر خود مجال ندهد که هیچ آفریده را آن کمال منزلت و علو مرتبت که او راهست ممکن باشد
و هیچ سالک بحضرت عزت بی دلالت و هدایت او تواند یافت و هیچ بی اقوت تحصیل ارشاد او تواند بود هشتم آنکه در
متابعت سنت او غایت جهد مبذول دارد و اهمال در آن جایز نشمرد و یقین داند که درجه محبوبی نتوان یافت الا بمراعات
سنن او و طاعت او را بحکم اَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ با طاعت حق مقرون داند نهم آنکه هر که بوی نسبت دارد
بصورت یا بمعنی همچو سادات و علما و مشایخ که ورثه علم او اند همه را از برای محبت او دوست دارد و احترام و تعظیم
ایشان را واجب داند و رعایت این چهار ادب نسبت با حضرت رسالت صلعم است دهم آنکه اعتقاد بشیخ چنان کند

که در ترتیب و ارشاد و تهذیب و تادیب از وی کامل‌تر در عهد او دیگری نیست چه اگر رابطهٔ محبت و اعتقاد ضعیف بود اقوال و افعال شیخ را در وی تاثیری زیادت نباشد یازدهم آنکه به ملازمت صحبت شیخ عزیمت خود را ثابت دارد و به زودی و بتعبیهٔ شیخ از وی نگردد چه مشایخ را در تفحص احوال مریدان امتحانات بسیار افتد دوازدهم آنکه تسلیم تصرفات او گردد به هر چه فرماید منقاد و راضی باشد در شیخ و چه ظاهراً و باطناً در خود مجال اعتراض بر تصرفات شیخ ندهد و هرگاه که بر وی چیزی از احوال شیخ مشکل آید و وجه صحت بر وی مکشوف نشود قصهٔ خضر و موسی علیه السلام را یاد آرد سیزدهم آنکه بکلی سلب اختیار شیخ شروع نماید و در شیخ امری آنرا از امور دینی و دنیاوی بی مراجعت با رادت و اختیار شیخ شروع ننماید چنانچه نخورد و نه آشامد و نپوشد و نخسپد و نگیرد و ندهد الا باجازت او همچنین در عبادات مندوبه از صوم و افطار و اکثار نوافل و قضا به فرایض ذکر و تلاوت و مراقبه بی اجازت و تعیین او شروع نکند و هرچه خاطر شیخ آنرا کاره بود و بدان اقدام ننماید و بسبب اعتماد بر حسن اخلاق و کمال حلم و مدارات او آنرا حقیر نشمارد چهاردهم آنکه بی واسطه منتظر و مترصد آن باشد که بلفظ شیخ چه بسیرد و زبان او بی‌واسطه کلام حق داند پانزدهم آنکه در صحبت شیخ آواز بلند نکند چه رفع صوت بحضرت اکابر نوعی از ترک ادب است از این است که حق تعالی فرمود یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَرْفَعُوْۤا اَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ شانزدهم آنکه نفس خود را از انبساط منع کند و با شیخ بفعل یا بقول طریق انبساط نسپرد چه بواسطهٔ انبساط حجاب احتشام برخیزد هفدهم آنکه چون خواهد که با شیخ از مهمات دنیوی یا دینی سخنی گوید نخست از حال شیخ معلوم کند تا فراغت استماع کلام او دارد یا نه و بطریق استعجال و هجوم مطالب اقدام ننماید هیجدهم آنکه حد مرتبهٔ خود نگاه دارد و در چیزیکه مقام او بود و مجال سخن نگوید چه شاید که در آن مضرتی باشد قال الله تعالی لَا تَسْئَلُوْا عَنْ اَشْیَآءَ اِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ نوزدهم آنکه هرحال که شیخ آنرا پنهان دارد از کرامات و واقعات و غیر آن چون بدان اطلاع یابد افشای آن نکند چه شاید که شیخ را در آن مصلحتی دینی و دنیاوی باشد که علم او بدان نرسیده باشد بستم آنکه اسرار خود را از شیخ پوشیده ندارد و هر کرامتی و موهبتی که از حضرت الوهیت بدو فائز شود بتعریض یا بتصریح برای شیخ عرضه کند بیست و یکم آنکه هرچه از شیخ نقل کند بقدر فهم مستمع کند و سخن که در آن غموض و دقتی باشد و شنونده از آن مراد قائل در نیابد و فائده ندهد ممکن باشد که اعتقاد مستمع در شیخ فاسد گردد نگوید انتهی و در فوائد الفواد است که خواجه فرمود اگر مریدی در همی بسفر رود و از پیر وداع شود تا وقتیکه از سفر باز نیاید باید که بخدمت هر جا حاضر نشود و درین محل حکایتی فرمود که یکی

از خدمت شیخ فریدالدین گنج شکر رخصت شده در سواد قصبهٔ اجودهن فرود آمد روز دیگر همراهیان وآنجا مقام کردند وی
بخدمت شیخ آمد فرمود که دیروز رخصت شده رفته بودی امروز باز آمدی گفت امروز همراهیان من مقام کردند من باز
آمدم شیخ فرمود مبادا وقت شب باز روی در قافله خود رفت روز دیگر نیز همچنان شد و باز آمد شیخ سبب پرسید همین جواب
داد سوم روز همین اتفاق شد پس شیخ دو نان طلبیده بوی داد و او را روان کرد چون برفت بعد از آن بخدمت شیخ
نیامد انتهی و نیز درین کتاب است که خواجه در آداب خدمت میفرمود که شیخ من میگفت که در عمر خود یک جرأت بخدمت
پیر خود کرده ام که وقتی از شیخ اجازت خواستم که چله بکشم وی فرمود که حاجت نیست که ازین شهرت حاصل آید و از آن
ما چنین نیامده است گفتم که شیخ آگاه اند که مراد درین هیچ نیت شهرت نیست پس شیخ ساکت شد ازین سخن در بقیه
عمر خود خجالتها خوردم و توبه کردم که چرا جوابی ناموافق حکم ایشان دادم بعده خواجه فرمود که مرا هم یکبار چنانچه بقصد
بخدمت شیخ خود رفت که نسخهٔ عوارف بخط باریک و ناکاره نزد شیخ بود روزی شیخ را در بیان آن اندکی تامل شد بر زبانم
گذشت که شیخ نجیب الدین نسخهٔ صحیح دارد این سخن گران گذشت بعد ساعتی فرمود که درویش را قوت تصحیح نسخهٔ سقیم نیست
مرا ازین هیچ خیال نیامد که چه میفرمایند چون تکرار این سخن بر زبان شیخ گذشت بدرالدین اسحاق از من گفت که شیخ این
سخن در باب تو میفرمایند من برخاسته سر برهنه کرده در پایش افتادم و گفتم نعوذ بالله مرا ازین سخن خبر دیگری
کلیجانه شیخ قصد نبود نسخه دیده بودم از آن حکایت میکردم هر چند که معذرت میکردم اثر ناخوشنودی همچنان می یافتم
ازین رنج خواستم که در چاهی بیفتم آخر بصحرای رفته میگریستم پس فرزند آنحضرت را که با من الفتی بود خبر شد و تا مین نیکو
عفو کنانید شیخ مرا طلبید رفته بزیر پایش افتادم خوشنود شد روز دوم فرمود که برای کمال حال تو میکردم و فرمود که پیر
مشاطه مرید باشد بعده مرا ملبوس خاص مشرف گردانید انتهی بالجمله اولی از شرایط مریدی درین زمانه آنست که
با پیر خود محبت دلی دارد و ازین کمتر نبود که پاسی از اعزه واقربای خود میدارد و در گفتگو و در نشست و برخاست و جمیع
احوال خود با شیخ مودب بود و کمتر از آن نبود که پاسی از امرا و آقا مودب میشوند و فرموده او را بجان و دل قبول نماید
و رضای پیر بر همه مقدم دارد و او را بر جمیع مشایخ زمانه افضل دارد و در حصول نسبت با خدا سرعت نماید با کسیکه
از پیر وی مخالفت دارد صحبت نکند و مصاحب نباشد بلکه از وی آزرده باشد چنانچه در نفحات است که سخن در مناقب
ابو الحسن از مشایخ وقت بود گذشت شیخ الاسلام گفت که من با وی نیک نیم که او استادم خضری را میرنجانید که مر استاد را

رنجه دارد و قوانزوی نیز رنجه باشی سگ بهتر از تو بود انتهی و در رشحات است که سبب مقهوری شیخ سیف الدین باخانه
کلانان خواجه بهاء الدین نقشبند بود اینست که روزی در یکی کوچه بخارا همراه شیخ خود بود اتفاقاً شیخ محمد حلاج
که از مشایخ وقت بود از برابر پیدا شد خواجه بزرگ بموجب کرم و مروت بجانب وی توجه کردند و وقت رفتن وی شیخ
شش قدم با وی مشایعت کردند سیف الدین با آن سپنده نکرده خود را میان آورده چند قدم دیگر با وی مشایعت کرده
حال آنکه محمد حلاج از منکران عالی خواجه بزرگ بود خواجه را ازین بی ادبی که مریدش کرده غیرتی عظیم آمد و بغایت متغیر شدند
چون وی را شنیده آمد فرمود که باین بی ادبی که حلاج را مشایعه کردی خود را بباد دادی و بخارا را خراب کردی و
عالمی را ویران ساختی پس عنقریب همان شد که فرموده بودند انتهی و از پیر خود طالب کرامت نباشد بلکه طالب حق
باشد و با متوسلان و متعلقان وی به نیاز و ادب باشد و خدمت او را از جان و مال سعادت انگارد و بهبودی
ظاهر و باطن خود در توجهات او داند و حاضر و غایب به همه امور از روحانیت او استمداد جوید و هر چه از وی صادر شود
آنرا صواب داند و هر چه بر وی وارد شود از کشوف و وقایع و غیر آن به پیر عرض نماید که اینقدر ضروری است چنانچه حضرت مجدد
در رقعه نوشته اند اخوی خواجه جمال الدین حق آنست که از کیفیت احوال اعلام نداده اند شنیده اند که مشایخ کبرویه مریدی را
که تا سه روز احوال و واقعات خود بعرض شیخ نرساند از الف بای مبتدی میفرمایند بعضی دیگر چنین نکنند و هر چه رود بنویسان
باشند انتهی و صحبت که سنت موکده است هر روز با شیخ خود دارد لیکن بیاپیش سبب اگر خللی راه یابد در هر ماه خط و کتابت
باید داشت تا غیبت کلی واقع نشود چنین گفته علاء الدین عطار قدس سره انتهی و مرید احتیاط عظیم درین باید
که گاهی بکنایه و هزل یا تحذیر بر زبان حرفی نراند که از آن نفی بیعت مفهوم شود که از تحریف نقصان در ارادت پیدا
میشود و اگر کسی بپرسد تو مرید کیستی اول نام پیر خود گوید که نام پیران پیر که در خصوصیت هم در ارادت نقصان عاید
میشود چنانچه در رساله شاهیه مذکور است که در راه سلوک سالکان طریقت باید که پیر بپرسند که مرید کیستی و در کدام
سلسله هستی اکثری نادان کهی برغلط برده اند و حق پیری و مریدی نشناخته اند میگویند که ما مرید غوث الثقلین ایم
و یکی میگوید که مرید خواجه معین الدین چشتی ام و یکی میگوید که مرید شاه مدار ام و یکی میگوید که من مرید خواجه احرار ام
و علی هذا القیاس نام هر یکی مشایخ صاحب سلسله بر زبان می رانند و نام آن شیخ که بدو بیعت کرده و مرید وی شده اند
نمیگیرند و هرگز از اول یاد نمیکنند بلکه از دعایی پیر ایشان همه بر غلط رفته اند و مرید هیچکدامی نباشند انتهی و است

از مشایخ این سخن که وقت مرید کردن با مریدان میگویند که تو مرید فلان شیخ شدی از دست من باید که اول نام
پیر حاضر که بدو بیعت کرده است بگوید بعده نام پیر غایب بر زبان آرد تا پیری و مریدی او عند الشریعت و الطریقت جائز گردد
چرا که وی خلافت از گذشتگان داده نه گذشتگان از وی غرض از پیر حاضر بیعت است تا بپیغمبر علیه السلام رساند که قاعده
بیعت همین است مثلاً کسی بپرسد که تو فرزند کیستی وی بگوید که فرزند جد امجد یا جد خود پس این سخن صحیح نا درست باشد که اول نام پدر
باید گرفت بعده نام جد پس همچنین حال مقتدی که اگر کسی از وی بپرسد که تو نماز خود را بکه اقتدا کردی اگر گفت اقتدیت
بهذا الامام یعنی امامیکه آنوقت پیش رو موجود بود پس نماز وی درست و بهتر خواهد شد و اگر گفت نام امام غایب بر زبان
آرد نماز وی هیچ وجه درست نخواهد بود آنچه از کتاب محبوب السالکین فرموده است نیز مرید را باید که همیشه ملازم در پیش خود باشد و امید
کشف خود از وی چنانچه نقل است که یکی از مشایخ از حضرت جنید سوال کرد که تو مرید [illegible] شیخ سری سقطی گفت بر آستانه
سری سقطی چهل سال بر یک قدم استاده بودم و کشایش کار خود از ان [illegible] نیافت آنچه میخواستم یافتم آنچه
و در فواید الفواد است که خواجه فرمود که ادب مرید آنست که چون مجلس شیخ در آید [illegible] بنشیند و چنید
آن [illegible] بالا فرو بنشیند پس فرمود که وقتی پیغمبر علیه السلام بمقامی نشسته بود [illegible] حلقه زده نشسته بودند
در میان کس آمد یکی در ان دایره فرجه یافته [illegible] یکی دیگر [illegible] پس دایره بنشست
بیافت و برفت ساعتی گذشت که فرمود علیه السلام آنوقت جبریل آمد و مرا خبر کرد که خدای عزوجل میگوید آنکس که در دایره
جای یافت و بنشست او را در پناه خود جا دادم و آنکه بیرون دایره جای یافت و از شرم پس دایره بنشست از وی شرم کردیم که او را
روز قیامت فضیحت نکنیم و آنکه روی تافت و بازگشت رحمت از وی بتافت بعده خواجه فرمود که ادب آنست که هر جا که در مجلس جا یابد
بنشیند و اگر در پس دایره [illegible] لیکن در میانه نشیند که ملعون باشد آنچه در سیر کتابیست که خواجه در باب تعظیم کردن مشایخ و اتباع
آن مرید احکایتی فرمود که در خانقاه شیخ ابوسعید ابوالخیر زالی آمده صحن خانقاه را جاروب میکرد [illegible] شیخ پرسید که مقصود
تو از خدمت چیست گفت تربیت خواهم گفت تا روزی چند [illegible] بخدمت آمد [illegible] گفت که [illegible] که با من نکاح [illegible] شیخ
شده که این چنان [illegible] با این [illegible] نکاح قبول خواهد کرد و بین میان شیخ [illegible] بخدمت نشست و هیچ طعام
و شراب نخورد و بعد از سه روز آن [illegible] طلبید آن جوان مخاطب شده فرمود که این زال را در نکاح آر [illegible] و رغبت وی قبول
کرد پس زال گفت [illegible] چون عروس آید و طعام [illegible] از زمین [illegible] بر تخت نشاند شیخ از [illegible]

گفت که همچنان کرد باز زال گفت که ای شیخ چنانکه پیر و تو این جوان مرا از زمین برداشته است باز بر خاک نه و همیشه در خاکم نهد
قبول کرد و همچنان تا آخر بسر برد انتهی از اینجا قبول کردن فرمان پیر را خیال کن و در کرامات الاولیا مرقوم است که خواجه نظام میگفت
که شیخ نور العین قدس سره نقل فرمود که حضرت سید اشرف جهانگیر را یکبار بیماری سخت شده بود که اطبا از علاج آن عاجز شدند طبیبی یونانی آمد و گفت که علاج
مالیدن ایشان طلیا کنم اما قدری گوشت آدمی باید در آن وقت حضرت شاه در روم تشریف داشتند یاران حیران شدند که گوشت آدمی
کجا بهم خواهد رسید قاضی محمد رومی که از یاران حضرت شاه بود این سخن شنید بصحرا رفت و دست راست خود را برید و بجیب کرده پنهان
حواله آن طبیب کرد تا دوی و دهن طلیا ساخت و بسبب استعمال آن بیماری تخفیف یافت چون حضرت صحت یافتند آمده احوال شنیدند قاضی را در پیش خود
طلبیدند سخن معارف راندند و بسیار دعا دادند و حال از دست بریده گوشت برآمدن گرفت آنکه تا چنانچه بود شد انتهی این جا نقشها
میرزا بدید فصل چهارم بیان آداب بزرگان و فواید آن از آستان بوس و قدمبوسی غیره بدانکه بوسیدن دست و پای بزرگان
و بوسه دادن بر آستان و زانوی ایشان و سر در پیش ایشان افکندن از غایت آداب مریدیست با پیران و نشان عظمت و جلال بزرگان
است و علامت خلوص نیاز مریدان و معتقدیست و خالی از صواب و حصول درجات نیست نقل است که امام احمد حنبل رحمه الله بر لب آب وضو میکرد
مریدی آنجا بالای دست او وضو میکرد در دلش گذشت که نیکو نباشد بالای دست امام وضو ساختن که آب وضوی من پیش امام گذرد بیامد زیر دست امام
آمد پس مرید وفات یافت شخصی طهارت کرد چون آن مرید را در خواب دید پرسید که خدا با تو چه کرد گفت بدان یک حرمت داشت امام مرا آمرزیده بود و هم کرد
بیامرزید انتهی و ذو النون مصری گفت که اول کسیکه قدمبوسی من کرد و موی سفید و سیاه من یافت شیخ احمد چشتی بود و قصه آن در
نفحات مذکور است و در خلاصه العارفین است که حضرت شیخ بهاؤ الدین زکریا سهروردی بعد از نقل [illegible] خواب دید پرسیدند که کیفیت
حال گفت که در معرض هلاک بودم اما عفو الهی در رسید و بیامرزید پرسیدند بچه عمل بخشیده شد گفت در مجلس حضرت خواجه [illegible]
دست بوسیده بودم از انکار معفو شدم پس که دست بزرگی بوسه است که او ازینجا نشو و دیگر منقولست از شیخ فرید الدین گنج شکر
گفت که من ترتیب دیدم شیخ بهاؤ الدین زکریا ملتانی در پنجاب یکجا بودیم و علمای دیگر حاضر بودند سخن رفت بوسیدن استاد
شیخ فرمود که ضیاء الدین [illegible] رسم بود هرگاه در مجلس با جماعت بگذشتی تا دست از اینجا بوسیدی و دعا خیر طلبیدی بگذشتی انگاه
فرمود چون درم فارغ شوند باید که دست یکدیگر ببوسند از بهر اجرت دین و دنیا انتهی هم شیخ فرید الدین گنج شکر فرمود که وقتی
در ملتان مرد قاتل فاسقی بود در خواب دیدند پرسیدند که با تو خدا تعالی چه کرد گفت بیامرزید پرسیدند از چه سبب گفت روزی
شیخ بهاؤ الدین میگذشت من او را دست بوسیده بودم ببرکت آن دست بوسیدن مرا خدا تعالی بیامرزید و نیز از شیخ فرید الدین منقولست که فرمود

وقتی شیخ بهاء الدین زکریا از حج بازگشته بود که پارهٔ کاغذی بر دست ایشان افتاد در آن مرقوم بود که هر که خواهد که حج وی مقبول
گردد آستانهٔ شیخ بهاء الدین ببوسد چون این خبر اشتهار یافت همه مردم ملتان آمده آستانه بوسیدند و هر جا که از حج آمدی تا آستانه وی نبوسیدی بخانه
نرفتی و هم شیخ فرید الدین گنج شکر نقل میفرمایند که جوانی فاسق و عاصی ملتان بود بعد نقلش وی را بخواب دیدند که جانب بهشت میرود
پیشتر میرسید بچه عمل این مرتبه یافتی گفت وقتی پیش بهاء الدین زکریا میرفتم آستانه در او را بوسه دادم چون مردم فرمان آمد که کسی که
آستانه بهاء الدین بوسیده باشد او را در آتش نسوزم انتهی از خلاصة العارفین پس از این جهت است که متأخرین مشایخ جائز داشته اند
بوسیدن دست و پای پیر و آستانه بوسی ایشان و سجده کردن پیران افگندن سر بر پای پیر از دین نهاد به عقیدت
مریدیست اگرچه نزد فقها جائز نیست چنانچه بیان کرده میشود بدانکه سجده بر دو نوع است یکی سجده عبودیت که واقع میشود به هفت یا هشت اعضا
دیگر سجده تعظیم که آن بر یکی از هفت اعضا واقع نمیشود پس فرق در میان آن هر دو سجده در صورت همینست که مذکور شده و در معنی
فرق آنست که اول به نیت عبادت میشود و دوم به نیت تعظیم نزد این فقیر مولف فرق دیگر آنست که در اول رعایت فرائض و طهارت
و خواندن تسبیحات و در ثانی هیچ نه سر فرو افگندنست و بس بدانکه این همه آداب آن مریدان حقیقی بود همی که بقدم آن گذر
قدر را آداب اهل ارشاد ارجمندان این زمانه نیز نویسم که دانستن آن ضرورت و آن اینست که پیر باید که هر مرید خود را بقدر
استعداد وی و قابلیت خود تربیت نماید اگر کار وی از دست خود تمام شود فهو المراد و الا بخوشی از وی بگوید که طاقت تربیت
تو تا اینجا بود که با تو صرف کردم اگر زیاده از این خواهی پیش کسی دیگر که کامل از من بود از وی مستفید شو مگر در آن صورت هم از من منقطع
نشوی چون وی برای حصول مراد خود پیش کاملی و مکملی دیگر مستفید شود در حق وی دعای خیر کند و بظاهر و باطن مددگار وی
باشد پس آن مرید را باید که در همه صورت از پیر خود انکار نکند و ادب نگاهدارد و هر چه از جای دیگر فائده یابد بطفیل پیر خود داند و اگر
بد عقیده شود و بداند که گشتن بیعت دیگری بوده است آن بیعت و تعلیم پیر من نقصان نیست که در سلاسل بسیاری از درویشان چنین دیده
شده که مرشد کامل بعضی از مریدان خود را دیدند که کشود وی بدست دیگری بوده است پس به او گفتند که پیش فلان برو که نصیبه کشود تو
بدست من نیست چنانچه در حال سید نجم الدین غوث الدهر مذکور است که ایشان از یاران حضرت شیخ نظام الدین اولیا بوده
اند مدتی بخدمت آنحضرت بوده تعلیم میشد کشودی نمیشد روزی شیخ مذکور فرمودند که ای سید نصیبه کشود تو بدست قلندری حق هم
که وی بدنبوت و شمایل است به پیش وی که در دست کار تو تمام کند پس ایشان رخصت شده بخدمت قلندر صاحب که سید خضر
رومی بودند فائز مطلب شدند قصه آن دراز است غیر ذلک اگر گاه کاملی را حال چنین شد با وی مرید ناقصی که خود را طاقت تکمیل نباید

ملاحظه نمی کنند و طالب حق را پیش کاملی رفتن تجویز نمیکنند و هم پیر را باید که مرید غیر را هرگز خود گرویده نکند و قصد افاده و تعلیم وی تا وقتیکه پیرش
زنده بود نکند و اجازتش نمیدهد که به راه ارشاد این ضعیف نارواست و از جمله خیانت است و عیب که مثل هیچکس مثل مردی فاسق باشد که زن
غیر را بتصرف خود درآورد و مرید که در حالت حیات پیر خود بی اجازتش متوجه به پیر دیگر شود و استفاضه از کسی دیگر خواهد مثل وی نیز چون
زنی فاسقه باشد که باوجود شوهر خود رغبت بشوهر دیگر میکند غرض این حرکت از هیچ پیر و مرید روا نباشد و درین زمان بسی و بیشتر
وابادت کیشان ازین مسئله خبر ندارند که پیران بی تکلف مرید غیر را بهر ارشاد و تلقین میخواهند و مریدان بی تامل باوجود پیر
بخدمت دیگر میروند و قصد استفاده میکنند و بعضی را چنان دیدم که در حیات پیر کامل خود یا شیخی دیگر که از منتسبان مسترشدان
پیرش باشد رجوع میکنند و اعتقاد و محبت می آرند و متوجه به نسبت رابطه وی میگردند و میگویند که مرا از ایشان فایده می شود
حال آنکه ضلالت است و اینچنین خیال شیطانی است که وی را مرتد کرده است و در شان وی باید گفت مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ
وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ هرگز پیر کامل روا دار نخواهد شد که مرید طالب دیگری شود و این جز عقل و فهم آن طالب که طلبگار دیگری باشد
وجیفه بر دانش و بینش آن مطلوب که چنین کس را مقبول حق نگرداند و استعداد نیک از دست بیرون نهاد اگر مرتبه پیری داری هرگز با مرید
کسی آن پیر بیش از اختلاط چنین مداری که با تو گرویده گردد و از پیر خود منحرف شود و اگر مرید غیر بشرایط مذکوره آید نزد تو مضایقه
نیست تربیت کن اما با پیر وی نیز ترغیب محبت و اعتقاد میکرده باش هرگز با طالب حق مگو که تا وقتیکه مرید من نشوی تربیت
نخواهم کرد که این چیز از اهل حق را جایز نیست چرا که در ارشاد و تلقین اول بیعت کردن شرط نیست هرگاه که وی را از تو فایده
خواهد شد معتقد تو خواهد گشت خصوصاً مرید خواهد گشت و اگر وی مرید کسی هست باز چه حاجت که مرید شدن پیر زادگی باید دو و باید که در
حیات پیر خود هرگز بدیگری رجوع نکند و گرنه از پیر خود محروم خواهد شد و مرد و به پیر مرده پیران گردد و بعضی جهلا را
می بینم که باوجود پیر دیگری معتقد میشوند و تربیت میکنند نمیدانند و آنرا بجای پیر بلکه زیاده از وی میدانند و نمیفهمند که
ازین حرکت خسر الدنیا والآخرة خواهند شد هرگز مرید را نباید که مقابل پیر خود دیگری را بداند چه جای آن که زیاده
از آن و متوجه بکسی دیگر نشود و رو به پیر خود و در تعظیم دیگری نکوشد و هرگز دیگری را پیر نشمرد و نیاز بکسی نگیرد بدانکه
مشرک خواهد شد و بعضی از مریدان اکثر مردمان را بی هیچ بینم که در پیران هم شرکت پیدا می کنند و این حرکت را سعادت و نیکبختی خود
می پندارند و در حقیقت سر شقاوت و بدبختی است و چون پیرش وفات کند باید که با پیرزاده خود همچنان عقیده دارد که با پیر
خود داشته باشد اگر پیرزاده نالایق است و یدکار را چاره که حقیقت را خفته کی کند بیدار و اگر فی الجمله از راه خبر داشت پس

نسبت بتعلیم صوری شده اند و دیگری را [illegible] رجوع کردن با وی عین رجوع کردن با پیر خود است و در صحبت مرید پیر با نظر او را نیز
بالمعنی مدد و معاون و خواهد شد درین هیچ شک نیست اینقدر هم چنان باید آنکه پیران از پادشاهان صوری کم نباشند
هرگاه که پادشاهان را بانک التفات نوکر خود بطرف غیر خود می آید که مردود میکنند و نظر از او میگویند و خویش را بانک
توجه عاشق بسوی دیگری نگاه [illegible] پیدا [illegible] وی میگردانند [illegible] که مخدوم حقیقی و
غیرت تحقیقی باشند چگونه از غیر [illegible] متوسل بار [illegible] نخواهند گشت
نعوذ بالله من هذا غرض تابع را با تبع سرکار باید داشتن نه با دیگری اگرچه بیگانه باشد در [illegible] نوع دینی و دنیوی هر دو باید
اند حکم یکسان است و پیر را باید که بر مرید تکلیف ما لا یطاق ننهد و وقعت خود از دل مرید زایل نگرداند و همیشه در نظر مرید
خود را با هیبت و وقار دارد و حرکتی نکند که کراهت خاطرش بار آرد و امتحان و آزمایش مریدان عقیدتمندان این
زمانه را مثل سابقین نکند که درین زمان امتحان مریدان راسخ معلوم هرگاه که در زمان سابق کمیاب بودند چنانچه در کتاب
رشحات است که حضرت عبید الله احرار میفرمودند که اهل ارادت بغایت کم اند شخصی پیش یکی از اکابر گفته فرستاد که اگر مرید
صادق نشان دارند [illegible] آن بزرگ در جواب نوشت که اینجا مرید کم است اما شیخ هر چند که خواهند بشما بفرستیم فقط
پس اتفاق چنین است که درین زمانه تا وقتیکه پیر موافق مزاج مرید نشود [illegible] اعتقاد نمانند یعنی مرید از وی منحرف
شود و در ربط ملاقات صوری هم [illegible] که در امری که خلاف وی گوید نوبت بعداوت کشد عداوتی که از بیگانه
بوقوع نیاید مریدان این زمانه در اندک نصیحت دینی با پیر خود در پوش میشوند چون پیران در امر دنیاوی دخل نمایند
و سخن حق بر خلاف وی گویند کی قبول کنند پس پیر را باید که حتی الامکان در امر دنیاوی مریدان دخل نکند خصوصا
با مریدی که از بیگانه اهل وطن باشد که مرید هر چند از بیگانگت نسبتی اقرب باشد در نسب جسمی بیگانه خواهد بود که من اینها بسیار
مشاهده کرده ام در عهد من مرید شیخی بود روزی از مرید خود نصیحت کرد بر خلاف مزاج وی اعتقاد [illegible] تا زندگی سوی
پیر خود ندید با وجودیکه در یک شهر بمانند و بعضی مریدان بتوقع فواید ظاهری با پیران محبت و اعتقاد مینمایند چون
نیل مراد خود مایوس می شوند نه آشنا میگردند مرادش خواه دولت و جاه باشد خواه ترکه و ارث چنانچه شیخی را
دیدم که وی ترکه خود بورثه های اجنبی خویش [illegible] و مریدش که از بیگانه بود خصومت پیدا کرد و بر زبان آورد که
چندین مدت خدمت کرده بودم بتوقع همین ترکه چون ترکه نیافت ترک پیر ساخت بعضی جاهلان [illegible] که به توقع

جانشینی و خدمت میکنند چون سجادگی پیر شان قرار می یابد و سند دل خود رنج میکنند و شکوه و شکایت حاضر و غایب
پیش می آیند مخالف پیرزاده میگردند و میخواهند که در جانشینی وی خلل افتد و خود قایم مقام و مالک تکیه و حجره او شوند
و اگر درین حال اکثر اقربا در میان باشند نسبت به بیگانه کم ... هر قدر که مرید بیگانه و دور از خانه باشد محب و خادم راسخ تر و دارای نسبت محبت
که اکثر بیگانگان بوطن خود سکونت نکرده اند مردم وطن ایذا میدهند هر گاه پیغمبر از مکه معظمه موطن خود بمدینه شریفه
هجرت کرد پس بدیگری چه رسد تا هم این سبب است که اکثر بندگان یگانه خود را هدر میکنند و میدانستند که در ایشان
استعداد محبت و اطاعت نخواهد بود و اندک معامله دنیاوی منحرف خواهند شد نشنیده که با آل پیغمبر علیه السلام
از یگانها چه بوقوع آمد و سببش همین بود که یگانه را حوصله ریاست و دعوی همسری باشد و بیگانه را پیر را بلحاظ فنا وی
و بندگی اگر یگانه مثل بیگانه طریقه خادمی و محبت ورزند از غیر فایده زیاده تر باید و این بسیار کم است الّا ما شاء الله و هم
از جهت نعمت دینی اکثر بیگانها حاصل کنند از پسران و برادران موجود باشند ولی باید که یگانها گرفتار نسبت یگانگی
باشند نه قدر آن نعمت دانند و نه پاس صاحب نعمت محبت می ورزند پس چگونه بهره یاب شوند و پیر را باید که در صلاحیت
ظاهر ممتاز و مشار الیه باشد و الا در دل مرید چه وقعت او خواهد بود دیاری در درویشی انقدر باید که از دیگر صلحا
ممتاز بود چنانچه مولوی روم میفرمایند هر مرغیکه از زمین به بالا پرد اگرچه بآسمان نرسد اما انقدر باشد که از دام
دور باشد و پیر همچنین اگر کسی درویش شود و بکمال درویشی نرسد اما انقدر باشد که از زمره خلق و اهل دنیا
ممتاز باشد و از صحبت اهل دنیا سبکبار شود و نجی المخفّفون و هلک المثقلون انتهی غرض مرید هم انقدر
باید که در آداب کردن و خدمت نمودن با پیر از دیگران ممتاز باشد و با پیر خود ظاهر و باطن محبت دارد و
هیچ چیز با پیر خلاف نکند و هرگز با پیرزاده بدعوی همسری مقابلت پیش نیاید که روسیاه خواهد شد و در عاقبت
پیر و پیران خجالت خواهد کشید و معنی محبت آنست که بهر چه مقدور باشد بمال و جان خدمت کند و مداح وی باشد
و دیگر همه بندگان برگزیده مثل بعضی که از زبان چیزی دیگر میگویند و بمعامله بطوری دیگر پیش می آیند این را
منافق گویند بعضی معنی محبت و دوستی بزرگان را منحصر کردن فاتحه دانسته اند هر چه میخورند برای فاتحه پیران کرده
میخورند و از ان چیزی اندک هم بمتعلقان وی پیر ساختند و بدهشت خود این را کمال محبت میدانند که هر وقت یاد پیر
میکنند و با پیرزادگان چنان معیشت دارند که ناگفته به مثل ایشان چنان است که کسی در هند گفته است ماتم کردن حسین

گانوین حسن پوره وفاتحه هم اگر میکنند برچیزی میکنند که مفت بدست آید گویا این مثل در حق ایشان است حلوائی کی دوکان
وداداکا فاتحه گاهی ازپیش خود خرچ نکرده باشند و نمی دانند که برچیزیکه فاتحه کرده شود بهتر آنکه به ابدادی رسد یا به محتاج که خود
بخورد و این فاتحه و اخلاص اچه باید گفت و این محبت و اختصاص اچه باید فهمید القصه درین باب تا کجا نویسیم که آداب پیران
ومریدان راحدی نیست مقصود من ازتحریر آداب ایشان همین باشد که خدمت جهلای این فرقه باشد بلکه مراد آنست که
اگر مردی لایق ارشاد است باید که بر آداب پیران نظر کند و خود را برین موازنه سنجد اگر موافق آنهمه یابد شکر گوید و اگر چیزی از آنها
یابد خود را ناقص پندارد و مغرور به بزرگی نگردد و در تحصیل آن سعی کند و از مریدان خود طالب خدمت و آداب که نوشته‌ام
نباشد و اگر در امری از ایشان قصور بیند معاف کند و معذور دارد که درین وقت هر قدر خوبی و نکوئی که بنظر آید غنیمت است
واگر مردی اهل ارادت است وی را باید که بآداب مریدی که نوشته‌ام نظر کند اگر خود را باین قسم مودب یابد شکر الهی بجا
آرد و الا گنهگار و قاصر و ناقص داند و در پی تحصیل آن قدم گذارد مگر پیر را باین شرایط نسنجد که موافق این شرایط
وآداب پیران هم درین زمانه کمیاب خواهد بود پس عقیده درست خواهد شد غرض هر دو فریق را باید که خود را بمیزان
آداب خود سنجیده باشند تا عجب ایشان دفع گردد و دعوی ایشان بشکند و در شرح تعرف است که بنای استادی
وشاگردی بر دو حرف است بنای استادی بر شفقت و بنای شاگردی بر حرمت هر کرا حرمت نیست شاگردی را نشاید
و هر که را شفقت نیست استادی را نشاید انتهی فصل پنجم در بیان حقیقت سجاده و آداب آن و آداب صاحب
سجاده و پیرزاده بدانکه درویش را باید که حقیقت سجاده بداند و آداب آن بجا آرد چون مرید کامل شود شیخ را باید
که سجاده بدو عنایت کند تا مرید کامل بر سجاده نشیند شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوة شریف میفرماید که تصدیر بر سجاده
مشیخت برای وعظ و ارشاد و هدایت بی اذن مشایخ و اجازت و استخلاف ایشان حرام است چنانچه بعضی متشیخه
از اهل جهل و هوا میکنند انتهی و شیخ احمد سرهندی نوشته‌اند که مولانا درویش محمد بزرگ بودند و تمام اهل ماوراءالنهر
به بزرگی ایشان قایل هرگز تجویز نمیتوانکرد که بی اجازت ایشان مرید کرده باشند و داخل [illegible] که این
قسم عمل داخل خیانت است باوجودیکه مسلم این فن نمیتوانکرد و تکلیف با کابر دین و اقدام بر این عمل نزدیک جمهور
مشایخ موجب طرد است و در لطایف اشرفی مذکور است که روزی مولانا غریب که از جمله یاران حضرت نظام الدین
اولیا بودند بر چهار بالش و سجاده خود اجلاس نمودند یعنی مقوی بجناب مجیب الهی حاصل شد چون بخدمت رفتند

آنحضرت ... ایشان ... [illegible] ... شیخ ... [illegible]

از دعا یه و آداب ... اصل درست کرد بی اجازت شیخ کسی بر سجاده نشیند چون مولانا به حضور رسانید که ... حال چنان است

اما ... [illegible] ... که جلوس بر آن ناگزیر بود نه از راه شیخ بود و خضوع خواست از سر نو امر تملق ...

سجاده دیگر ... [illegible] ... انست که از خلوت بیرون آید و بر سجاده دوگانه یگانگی حق گذارد

بعده تکیه بخواب کند جاهی که رو برو نشیند بر ایشان تواضع و اکرام و بر هر یک نظر رحمت شفقت کند کلام لایعنی

نگوید ... قول ... رسول ... [illegible] ... شیخ ... [illegible] ... برساند دست

را در شرمگاه هر بار نکند هر دو دست خود میان زانو نهد و بر سجاده مربع نشیند تا ... با وضو باشد چون طاقت

وضو نباشد در خلوت خود رود ... آمدن و رفتن به جماعت سلام علیکم گوید چنانچه قول مشایخ عظام است که علی

... السلام قبل الکلام ... بدایت سخن بسلام کند با اصحاب خود چنانچه عادت رسول علیه السلام بود

و اگر کسی از حروف سجاده پرسد که چند اند بگوید که پنج اند سین و جیم و الف و دال و ها و اگر کسی از معنی پرسد

بگوید سین یعنی سر خود نگاه دارد و با سخاوت باشد جیم جلالت خود نگاه دارد یعنی بزرگی خود باشد ... [illegible]

جلال ... خاص و عام ... نماید و در طریقه بزرگی اینست که الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین

اگر چه ... [illegible] ... شریعت تا هم برجفای مردمان تحمل ضرورت ... اگر نفس سرکش بدین سبب ... [illegible]

خلق را مغلوب سازد و از دست و زبان وی چیزی خلاف شریعت و طریقت ... از مرتبه سجادگی ... [illegible]

پشیمانی و افسوس و ملامت گردد لهذا باید که صاحب سجاده با علم و ورزش کند ... نص و احادیث و مسائل ...

بزرگان شرعی و بلاغت و با اخلاص تمام و با اخلاص محمدی علیه السلام ادا نماید تا راه فیض هدایت بر مردمان بسته نگردد

الف یعنی با سر ... ذکر گفته باشد هیچ وقت از این مشغله غافل نشود و الاغیار ... غیرت بر دل شتاب گیرد

دال یعنی دنیا را طلاق دهد و دوست ندارد زیرا که دوستی آن دور کننده از خدا است چنانچه وحی کرد حق تعالی به داود

یا داود ان کنت تحبنی فلا تحب الدنیا فان حبی و حبها لا یجتمعان فی قلب واحد ... [illegible]

چنانچه ... [illegible] ... از دل بیرون کنم غم دنیا و آخرت ... رخت ... [illegible] ... هدایت ...

... مرتبه معرفت موقوف بر هدایت است تا که چراغ هدایت منور نشود معرفت حق تعالی روشن نماید باید که در مناجات

اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم ... در راستی سازد تا به دستان چراغ هدایت از اهل شود

انتهی و در جمیع السلوک است که ... سجاده کسی گوید ... حقیقت ... [illegible]

[illegible]

طریق شریعت و طریقت و حقیقت ... السالک ... انتهی و در ...

گرفته بر پا باید که ... سجاده ... در دست ... اصحاب ... سجاده ... دیگری نگسترانند

پای بر سجاده ننهد ... اگر دیگری ... منع نکند اما خود بر این چنین جرأت نکند ...

خدمت کند و مجلس را خدمت خود لطف باید و چون بحمام در آید خادم را دلاک نگرداند و اگر فقیری بطوع خود دلاکی او کند منع ننماید

و چون در خرقه و سجاده وی ... ایثار نماید و در مجلس ... نماید و ... از ... خود ...

برای فقیران طعامی ترتیب دهد و در پاکیزگی آن کوشش نماید ...

... ایشان ... نماید و چیزی ... خود ... بیدار ... و اگر در آن اثنا کسی ... آید ...

همه بیدار ... و اگر بیمار شود و محتاج ... گردد بی اذن اصحاب تداوی خود نکند و چون ... باید ... آید آنجا

... و اختیار کند و از حکم و اشارتش تجاوز ننماید و میان فقرا آواز خود را به تسبیح و تهلیل بلند ...

... از ... دل ... سازد ... جمیع احوال ...

... و باید که در مجلس هیچ کسی سخنی به پنهانی نگوید که موجب تهمت دیگران شود و سبب کثرت حاضران ...

... باطن ... باشند و در میان جمع ... موافقت اصحاب لازم شمرد و اگر ...

... و اگر افطار کنند افطار کند و در مجلس نخوابد و اگر خواب ... چون ...

... مجلس ... کند و اگر از اصحاب با وی در امری مبادرت نمایند ... تا او سخن را با آخر رسانند آنگاه ...

رای او صواب ... باز نماید و بر مائده مدح و ذم نکند و ... بدان ... و با هیچ کس ... و ملامت سخن

نگوید و در هیچ حال درشتی نکند و سخنی از وی سر نزند از ابو سعید بن احمد بن ... منقول است که مدت سی سال با

درویشان صحبت داشتم هرگز میان ما و ایشان سخنی نرفت که سبب آزردگی و وحشت ایشان شده باشد گفتند

چه میکردی گفت پیوسته مغفرت با نفس خود می بردم و باید که باحسان بر درویشان منت ننهد بلکه بقبول احسان ...

ازوی ممنون شود و بتوفیق احسان شکر الهی بجا آرد و از جمله آداب صحبت با درویشان این است که ایشان را
محتاج سوال نسازی و پیش از سوال حاجت ایشان رفع کنی و اگر اتفاقاً درویشی از تو قرض خواهد بظاهر باو جز
دهی و در باطن نیت هبه کنی و در ابتدا نام هبه نگیری تا بار منت تو بروی گران نیاید و بکنایت و اشارت بروی
معلوم سازی که بر ذمه او حق نداری و از انجمله آنکه اگر فقیری سوال کند مراعات خاطر او نمائی و در عطا مطلوب وقت
او را بطول انتظار منغص نسازی که فقیران این وقت تاب آینده ندارند و در خبر است ابن آدم ابن وقته لیس له
وقت ینتظر المستقبل و از انجمله آنکه چون بدانی که صاحب عیال است در خور کفایت او و عیالش احسان کنی که
حسن احسان خود را باتمام رسانده باشی و از انجمله آنکه صبر کنی بشنیدن آنچه با تو بگوید و با پیشانی گشاده پیش آئی و نگاه تند
جانب او نبینی و سخن درشت آمیز نگوئی و اگر چیزی خواهد نداشته باشی بوعده جمیل او را بازگردان بنومیدی و درشتی
نپسندی که شاید ضعیف بسبب رنجش او شود و لیس طبیعتش نماید بقسمت ازلی سخن گوید و دلش کور شود و نور ایمانش برهم خورد
و تو باین مواخذ گردی که سبب شورش و برهمزدگی او تو باشی لیکن بباید که فقیر یک سوال از خلق محروم مانده از حق و حقائق
نیز محجوب گشته اگر صبر ورزیدی و سوال از خلق نکردی بهر چند شدی در رحمت الهی متکفل پرورش او گشتی و در شان او قول
خدا وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ صادق آمدی و از غیر بی نیاز شدی و مردم بجنباری او و شک بردندی و همه چیزی طلب
بی مردم آمدی و همه پیش او بیکسی رفتی و هر کس پیش او آمدی از انوار او روشنائی گرفتی و به روایح طیبه او خوشبو گرفتی هر دم با هم
مشغول بودندی و انوار ایشان غائب بود که جذبه الهی از ظلمت تعلق دنیا بود و آزردگی نرسیدی قال الله تعالی ان اصحاب
الجنة الیوم فی شغل فاکهون بسبب آنکه امروز نفوس احوال او بیامی بهشت بدل شود لذا ان الله اشتری من
المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة که نداد آرد ایشان را و بهشت مشغول سازد بچیزی که هیچ چشمی ندیده
باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد پس فقیر که مال و جان خود را ابتدا به بهشت بدل کند و بهشت بقا باید پروردگار خود بفروشد
در کتب پیشین مذکور است که دوست ترین دوستان من بنده ای است که حق ربوبیت بجا آرد و مرا بعوض پرستد و پیغامبر
علیه السلام فرمود اگر خدا تعالی بهشت و دوزخ را نمی آفریدی آیا پرستش او نمی کردید پس لائق فقیر آنست که دل را
از همه چیز بی سوسی بخیال کند و اگر فقیر تنگدست است گشاده دل بحسب ضرورت برای عیال خود از تو چیزی سوال کند
و ستلو نظرش طاعت حق باشد که عیال مند حاجت سوال است و تو او را رد نمودی و قدرت از عطای خود محروم بازگردانی

بیم آن باشد که متضعضع گردد و فقر او چون غنای تو باقی گردد و این انقلاب عذابیست سخت آنگاه به بلای بد مبتلا شوی که
راه نجات نیابی مگر آنکه رحمت الهی ترا دریابد و موفق عذرخواهی شوی و اسباب استغفار و زاری مهیا کنی ارحم الراحمین بازگشته
بجائی بر تقصیر و سعال فقر لازم است که محبت او بفقر مثال محبت غنی باشد با غنا چنانچه غنی کارها کند و کوشش نماید تا غناء
او زائل نشود فقیر نیز سعی نماید که فقر او زوال نیابد و زیاده از قدر کفایت او از کسی سوال نماید و در هنگام سیری بصفا
وقت بیشتر مستظهر باشد و هر چند فتوح کمتر باشد خوشتر گردد و هر چه عیالش افزون تر بود دست از اسباب دلش دارد از رزق کمتر
بود و بداند که بنام هر کس رزقی مقدر شده که با وی رسد و در وی عدم تشویش کند و در یاد مرگ باشد تا از تشویش نفس محفوظ
ماند پیغامبر صلعم علیه السلام اکثروا ذکر هاذم اللذات اشتری الملذات و چون کسی تبرکات پیش او آید باد خلق شکر کند
و آنچه میسر شود از طعام و میوه هر چه اندک باشد پیش کند حقیر ایثار سزاوارتر است از غنی و اگر موجب تنگی بر عیال باشد
نکند مگر آنکه ایشان نیز با ایثار باشند و باید که از شبهات پرهیز نماید که پرهیزگاری اساس دین است و بنا و اصل لقمه شبهه
خرابی دین باید که تاویلات و رخصت نگراید و عمل بعزیمت کند و بی ضرورت سوال نکند و بقدر ضرورت اکتفا نماید و اگر
دانگی بهتر باشد و حاجت بدرهم و دشته باشد تا آن را اینکه صرف نماید از کسی چیزی نخواهد که گفته اند کا لایطلب
عن الغنی شیئا ما دام فی الجیب شیء

فصل ششم در بیان حق سجادگی و پیرزادگی و بیان تعلق

بآن و بجا آوردن آداب سجاده و پیرزاده مخفی و پوشیده نباد که سجادگی منصبیست رفیع و جانشینی مقامیست
بزرگ منحصر درین اعصار دولت است که کنون تا اکراد هند بگردیده حضرات مشایخ کبار و صوفیان صاحب سلسله و قبا
نسبت که جانشینی و سجادگی حتی الامکان اول با اولاد و فرزندان میرسد از فرزندان هر که لایق تر بود مقدم باشد اگر فرزند
کلان صاحب لیاقت است ترجیح داده است اورا بعده دیگری و گاهی چنان هم واقع شده که با وجود لیاقت پسر
بدیگری که پر لیاقت باشد سجادگی میرسد و خلیفه میسازند چنانچه در نفحات است که از مولوی جلال الدین رومی
سوال کردند که بخلافت مولوی مناسب کیست فرمود حسام الدین چلپی سه بار این سوال و جواب مکرر شد
چهارم بار گفتند که نسبت شیخ بهاء الدین سلطان الولد چه میفرمائی فرمود که وی پهلوانست حاجت بوصیت نیست
هرگاه که مولوی قدس سره بجوار رحمت حق پیوست هفت سال حسام الدین چلپی بر خاست و با جمیع اصحاب
پیش سلطان الولد آمد و گفت میخواهم که امروز بجای پدر نشینی و مخلصان و مریدان را ارشاد کنی

تیغ راستین باباشی در بر از رکاب تو غاشیه بردوش نهاده بندگی کنم و این بیت خوانده و درخانهٔ دل ایمان آن گیست
ایستاده بر تخت شه که باشد بر شاه و شاهزاده و سلطان او لذا سر نهاده بسیار گریست و فرمود الصوفی ابن الوقت
بوقتها الیم کما هی بشارتی چنان که در زمان والدم تو خلیفه بزرگوار بودی همچنین در زمان خلیفه بزرگوار آنی همی اشاره
انه و فق بوی کرده آیینه خود و گاهی چنان باشد که بزرگی را وقت آخر رسد و پسرش خرد باشد پس وی را اجازت
میدهد تا به پیش یکی از خلفای خود وصیت کند چنانچه در ملفوظات شیخ حسین بن معز شمس بلخی که جامع آن مولانا
نعمت الله خلیفه وی بودند مذکورست که آخرین وصیت شیخ من سلمه آن بود که من صغیر بودم پدرم شیخ مظفر را
رابطه نسبت شده بود مولانا فرید نقیب او وی را فرمود که اجازت نامه برای فرزندم حسین بنویس که اجازت
نوشته و حضرت مخدوم بران کتبه کرده تسلیم والدمن فرمودند و با مولانا فرمود که اتابکی مولانا حسین بکن
بعد از ان بلال حضرت شیخ رفع شد پس متابعتا للشیخ من هم شیخ سیف الدین فرزند خود را اجازت میدهم و مولانا
نعمت را اتابکی او میفرمایند و بدین بیچاره فرمود که مولانا چون سیف الدین بزرگ شود او را علم بیاموزی و بخرقت
کنی اجازت نامه نوشته فرمود که این را تسلیم والده اوکن و خود شیخ سیف الدین را جامه خلافت پوشانید و فرا
او معتقدان را موافقت با موافقان او و مخالفت با مخالفان او فرمود اللهم وفق لنا ابنائنا آمین الشیخ
ومن اتبعنا اولادا و ذلک علی الله لیس بعزیز کلامه و گاه باشد که بزرگی را بالفعل
فرزندی موجود نیست مگر در شکم مادرست پس والد بزرگوارش باین خیال که شاید فرزند پیدا شود و صاحب لیاقت
گردد بدیگری نسبت خود بالکل نسپرد گو آنکه دیگری از عزیزان او باشد و نسبت خویش با برادرزادگی یا دیگری داشته
باشد چنانچه در کلمات و ملفوظات مولفه شاه محب الله الهآبادی قدس شیخ افضل الهآبادی در باب خلفاء شیخ خلا
بشیخ محب الله مرقوم است که برادر و برادرزاده وی بود مفصل مذکورست اگر خواهی ببین غرض اگر وجود اولاد لایق
کسی بکسی مستحق سجادگی و جانشینی نشده باشد الا ما شاء الله و صوفیه اولادش نبود و یا بعض نالایق و ناخلف
باشد پس خلیفه وی قرار خواهد یافت که وی نیز بمنزله اولاد است که من سلک طریقتی فهو ابنی مصداق حال
وی است و اولاد را انبیا و اولیا دوست داشته اند و وارث خود گردانیده اند از مقتضیات بشریت و پیش
آنست که وجود میراث وجود بقای اوست بقای او و بعد مرگ متوقف از عمل جاری اولاد صالح است

که روح میت از وی منتفع میشود و ثواب می یابد بمغایبت ما فی الباب آنکه صاحب سجاده و پیرزاده باشد یا خلیفه بجای آنها
مستخلف باشد تعظیم و تکریم وی بر مریدان واجب چنانکه با پیران و آداب خدمت پیرزادگان و جانشین مشایخ همچو
آداب خدمت پیران است هرگز درین تفاوت نیست که اطاعت نائب عین اطاعت منیب است و خدمت پسر عین خدمت
پدر است شنیده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم اَکْرِمُوا اَوْلَادِیْ اِنْ کَانَ صَالِحًا فَلِلّٰهِ وَاِنْ کَانَ طَالِحًا فَلَنَا وَاَوْلَادُنَا
اَکْبَادُنَا و معانی الولد کبدها این اقوال دال اند بر اتحاد اولاد با آبا و اجداد و بزرگی اولاد از نص ثابت شود
که قُلْ اِنْ کَانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَاَنَا اَوَّلُ الْعَابِدِیْنَ دلیل است برین و حق اولاد از جد ثابت است چنانکه اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
شنیدست برین و در کتاب تذکرة الاولیا مذکور است که روز عید سید مبارک سواره با حشمت و جاه میرفت و در
راه با علوی زاده پریشان حال و شکسته دوچار شد و بنظر حقارتش دید او بغرور سیادگی سوی او نظر کرد
گفت که جد من رسول است با این صورت و تو با این حشمت سببش چیست گفت من آن میکنم که جدت فرموده است
و تو آن میکنی که جدم گفته است چون شب آمد عبد الله مبارک پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بخواب دید ناخوش و
متغیر سببش پرسید فرمود ازینچه بدتر باشد که نکته گیری فرزند ما کردی انتهی این حکایت مشعر بر آنست که پیرزاده خود
اگر بی وضع باشد حقیر ندانند و بهرحال آدابش بجا آرند و حضرت شاه باسط علی قلندر قدس سره از جناب رسالت پناه صلعم
سوالهای چند عرض کرده بودند و جواب ایشان ممتاز شده از انجمله یکی این بود که فرقه ناجیه کیست حکم شد که محب اهل بیت با
من اند و از کسی متعرض نشوند و کسی را دشنام ندهند پس معلوم شد ازینکه سبب نجات مسلمانان حب اهل بیت است
ازینجا قیاس کن که دوستی پیرزاده چگونه باشد و در رشحات است که خدمت مولانا یعقوب علیه الرحمه بتقریب تعظیم
و توضیع سادات میفرمودند که در دیاری که سادات میباشند من نخواهم که در آن دیار باشم زیرا که بزرگی و شرف
سادات بسیار است و من بحق تعظیم ایشان قیام نتوانم کرد پس فرمودند که امام اعظم رحمة الله علیه در اثنای
مجلس خود چند بار برپای خاستند و کسی موجب آن ندانست یکی از تلامذه پرسید فرمودند که طفلی از سادات علوی
در میان این اطفال است که در صحن مسجد بازی میکند هر بار که بحضور این درس میرسد نظر من بروی می افتد بتعظیم و
بر میخیزم و بعضی این قصه را در حال امام شافعی مینویسند بهر کیف این حکایات مشعر بر آنست که پیرزادگان را چنانچه شاید
و بایست و آداب و بزرگی شان بجا آوردن باید که در خیال همه اوشان یکی است آنچه حقست باید دید

که صاحب لیاقت سجاده نشین باشد. زنهار مریدان پدر را با ایشان دعوی همسری نشاید و هیچ امر برابری ایشان
نباید. مرید پدر را باید که مقابلت با پیرزاده خود بوجهی ننماید که ناروای محض است و موجب عدم حصول فیوض از دین
و دنیا گردیده و انیست مریدان و مسترشدان پدر را که نزدیک ایشان بر صدر سجاده نشینند و خلل اندازی شد ایشان گردند
اَللّٰهُمَّ احْفَظْنَا مِنْ هٰذَا هر گاه که عوام الناس و اهل دنیا رعایت آداب فانادگان خود چه قدر میکنند بیا بس اینکه
پدر ایشان خورده اند و مدتی بخدمت وی بسر برده اند و امی بر عقیدت کیشان که بدولت پدر ایشان چها چها مادّه
معرفت و یقین و ایمان حاصل کرده باشند و آداب فرزندان ایشان مرعی ندارند بلکه وادارا بنیاد و بسبب رشد ایشان
گردند و حوصله سجادگی کنند و انتظام کار ریاست ایشان برهم کنند پس شناعت این امر باید دریافت تا بکجا کشید و درین زمانه
چنین دیده و شنیده بیشود مرتبه چنین اشخاص بدتر از حیوان باید گفت کما قیل اَلْاِنْسَانُ عَبِیْدُ الْاِحْسَانِ ناشکری
محسن بعید از انسانیت است چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که هر که شکر مخلوق نمی کند وی شکر خالق
نیز نمی کند شنیده که حضرت علی کرم الله وجهه فرموده اَنَا عَبْدُ مَنْ عَلَّمَنِیْ حَرْفًا شاگردان را با استاد نسبت عبودیت
در کتاب ۵ اهل فهم کوبست که روزی سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیاء با جمعی از یاران خود نشسته بود ناگهان
برخاستند و باز نشستند حاضران مجلس از حضرت پرسیدند که سبب برخاستن چه بود گفتند در خانقاه پیر دستگیر من سگی بود
امروز بعینه آن سگی بکوی در نظر من آمد که در کوچه می گذشت من بتعظیم آن استاده شدم صاحب کتاب درین مقام گویا این خود
سگی است که مثال آن سگ بود که در خانقاه بود و اگر آن سگ بعینه حاضر شدی چه تعظیم و اکرام او میکردند امروز
هیچ مرید پیرزادگان خود را اینقدر تعظیم هم نمیکند ای برادر مرید و پیری نه سهل کار است انتهی ۵ پای سگ بوسید مجنون
خلق پرسید این چه بود گفت این سگ گاهی بکوی لیلی رفته بود هر گاه از باعث عشق لیلی حال مجنون چنین بود پس
در حق وی چه باید گفت که با پیر مرشد دعوی محبت دارد و با اولاد وی محبت و ادبی نکند نقل است که چون شاه محمد یاه قلندر خلیفه
شاه مجا قلندر در آله آباد برای ملاقات شاه اهل الله احمد که فرزند لطیف برادرزاده صاحب سجاده شاه مجا قلندر بودند رفتند نعلین
او شان از دست گرفته و صف نعال استاده همچنین آنحضرت بالا نشستند. گفتند که سید صاحب این چه میکنند شما بجای شاه مجا
قلندر هستید ایشان در جواب گفتند که بجای شاه مجا قلندر شما هستند ما آدب من همین است اگر من چنین نکنم این عوام الناس
که چشم بر نمی چسپیده در کتاب مراد المریدین ملفوظ حضرت قاضی محمد تقی موقوم است که بیا شاه عبد الله بنیره شاه

[illegible] ۱۲

الهدیه احمد قلندر در عالم خورد سالی بهونه تشریف آوردند قاضی موصوف بتعظیم برخاستند و گرد سر ایشان گردیدند و گفتند
که صاحبزاده چه نثار شما کنم هیچ ندارم اگر دین و دنیا و جان و مال همه را بتصدق شما و هم ادای حق و شکران نعمت دینی
و معرفت یقینی که از بزرگان شما یافته ام بتوانم کرد پس بخانه رفتند و از اهل خود گفتند که امروز صاحبزاده من تشریف
آورده اند چیزی نیست که نذر کنم چند فلوس بهم رسیدند آنرا شیرینی خریده پیش آنحضرت نهادند و فاتحه خواندند و در حق
ایشان بسیار دعا کردند فقط و خود شاه موصوف این قصه از فقیر بیان کرده بودند و تعریف حاجی صاحب بسیار
ایشان بسیار میگفتند باوجودیکه دران عهد حاجی صاحب حج و بسیار معمر و بزرگ بودند و ایشان صغیر سن اما ادبیکه
از ایشان بوقوع آمد چنان بود که خوردان با بزرگان میکنند بهر حال پیرزاده را بیشتر از پیر باید کردن که وی را دو فضیلت
هست یکی ذاتی دیگر نسبتی علی الخصوص مریدی که از وی فیض یافته باشد با پیرزاده که صاحب سجاده بود چنانچه بخط بعضی از
مشائخ و حضرات صوفیه نوشته دیده ام که مرید اگر صادق است پیرزاده خود را بصداقت پرستد خصوصاً هرگاه که مجاز
از پیرزاده بود و خرقه خلافت و اجازت سلاسل از وی یافته باشد و پیر خرقه اش گردانیده باشد پس بمثابه پیر بیعت وی را
داند هر آداب اطوار مگر فرق در پیر بیعت و پیر خرقه آنست که پیر بیعت احد بود و پیر خرقه متعدد و هم منکرش بی ادب
مردود و از طریقت است چون منکر وی ادب پیر بیعت کار دست غیر صادق و قرابت قریبه نسبتی و هیچ بکار
نیاید که پیری و مریدی چون معبودیت و عبدیت است و همچنان است پیرزادگی خاصه پیرزاده که مجاز هم باشد از پیر
خویش و صحلی خرقه هم بدان مرید و آزردگی وی بمرید پیر چون آزردگی پیر است بوی بدانکه چون آزردگی حق معلق و
رسول حق است و مریدان پدر را باید که با پیرزاده خود بادب پیش آیند و هرچه توانند خدمتش نمایند و در خلاف او
پیر مرید کسی راوست کی راضی شود و در صورت مخالفت و خصومت با پیرزاده مخالفت و خصومت با پیر
رجوع مے کند و خفت ایمانی بی ثبوت تحقیق کرد و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا
انتهی و حکم خلیفه نیز همین است چنانچه شیخ جمال الدین هانسوی در رساله خود می نویسد من آذی الشیخ او الخلیفة فکانما
آذی الله و رسوله و من وقع فی الشیخ او الخلیفة لم یسلم ابدا و من افتری علی الشیخ او علی الخلیفة کان ابدا
هو خاسر فی الدنیا والآخرة و من کان بالشیخ او الخلیفة فهو شر الخلیفة و من انقص الشیخ او الخلیفة
کان حال الدنیا و الدنیا رهو فقد فتح علی نفسه ابواب النار انتهی و تحسین بیعت با خلیفه شیخ بعد او بود

ازروی عهد و وثاق که این بیعت بر نمط تجدید باشد از روی احسان با مریدان ادا باید کرد آداب پیرزاده و صاحب سجاده همچو آداب
پیر بجا آورده باشند و تربیت و تعلیم از وی شوند و تا بودن وی به دیگری درین کار رجوع نکنند و اهل و عیال خود را مرید
وی کنانند و کار دین و دنیای خود همه به صلاح و صوابدید وی کرده باشند و در هر امر از دم و قدم او تبرک و یمن گیرند
اگر نزدیک باشند به خدمت وی همیشه آمد و شد کنند و اگر دور باشند از نامه و پیام ربط دارند تا مفارقت و غیبت
کلی دست ندهد و از خدمت وی به مال و جاه دریغ ندارند و در همه مناسک و مراسم خود بقدر استطاعت چیزی نذر وی کنند که
این آداب خدمت از مریدان اهل [illegible] ست بر اخلاص و سعادتمندی ایشان و نشان است بر بزرگی و خوشدلی ایشان و پس
ایشان آداب خدمت هر قدر که خواهند کرد رجوع به آداب خدمت پیر خواهد شد و آن مرید بیشک مقبول پیر خواهد گردید
و ارواح پیران که سوی او متوجه خواهند گشت که بزرگان نوشته اند که از سه عمل توجه و امداد ارواح حاصل میشود یکی آنکه
اکثر بر مزارات بزرگ حاضر شود دوم خدمت اولاد وی کند سوم هدیه ثواب تهلیل و تحمید و صدقات ایثار روحانی ایشان نماید
و واقعی این همه اسباب تحفه حضرات مشایخ و ارواح پاک ایشان است و الا عالم ارواح کی متوجه بعالم اجسام میشوند یعنی
که در عالم ظاهر هرگاه کسی را چیزی تحفه فرستد یا متوجه پیغامی هدیه یا پیش تو آید آن زمان یاد کنی و متوجه بسوی او گردد
جُبِلَتِ القُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبُغْضِ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا حدیث شریف است این پیر پدر اگر در علم حقیقت
و معرفت از پیرزاده خود زیاده تر خبر داشته باشد که وی را مطلع کند از آن به نصیحه در بزرگی و رخنه نزند یعنی در پرده و به کنایه
و اشارت تلقین نماید نه بر ملا به جهتیکه معتقدانش را در عقیده سستی پیدا کند که با [illegible] طور تربیت و تعلیم دیگری رواست
که از هیچ بزرگان سلف و خلف این قسم به وقوع نیامده است نقل است که شیخ ابو نجیب قلندر امیٹھی خلیفه حضرت
شاه مجا قلندر قدس سره در ابتدای احوال که اخفای کمالات درویشی خود میکردند در رفاقت نواب قبالی خان بودند
و وی از صحبت ایشان اسرار فقر تلقین میشد روزی نواب که با پیر خود یعنی شاه پیر محمد لکهنوی سخنی دقیق از اسرار
فقر تقریر [illegible] سر او شان در جواب آن حیران شده به جانب بیت الخلا رفته استنجا [illegible] شیخ ابو نجیب که همراه نواب بودند
همین [illegible] خود از طرفی دیگر رفته گوش گذاشته شاه موصوف کردند که جواب سوال نواب این است
باید ادا [illegible] او شان را این سخن با نواب گفتند و اطمینانش کردند در آن وقت اگر بر ملا می گفتند عقیده نواب
متزلزل میشد که پیر خود را ناقص میپافت انتهی همچنین حضرت [illegible] بعض بزرگان را تعلیم میفرمودند القصه آداب تعلیم

مریدزادگان را واجب همین ست و اگر پیرزاده صغیر ست و مرید از طرف پدر وی مجاز ست و وصی شده تربیت آن خواه از
راه شفقت و دوستی خود تعلیم وی میخواهد سزاوار ست که تعلیمش کماحقه نماید و در آنچه کار صرف او فائده کند تا آیین خلائق
آداب وی ترک نکند بلکه در دل مریدان و معتقدان همیشه خوبی و بزرگی او متمکن گردانیده باشد و سرگرم ترقی او شود
و نمائی وی بوده باشد تا بحدیکه وی هوشیار و بالغ شود و در همه کار خود درست و چست گردد و از همه امور واقف
شود و محتاج تربیت نماند بعد ازین این کس مختار ست خواهد بخدمت آن صاحب سجاده عمر خود صرف نماید خواه
از وی جدا شود و مرید پدر را که صاحب لیاقت باشد نشاید که در حضور پیرزاده خود سجاده شیخیت گسترانند و اگر در خانقاه هم
خود سکونت اختیار کند بوضعی باشد که خلل در شیخیت و سجادگی پیرزاده نیفتد و طریقش آنست که خود مجهول و گمنامی
کوشد و هیچکس از معتقدان و مریدان پیر دیگر آینده گان آنجا را بخود نکشد و اگر کسی نزد یکی وی آید از وی تعریف
پیرزاده و خوبی او آنچنان ذهن نشین کند که باز بسوی او میل نکند و اگر میل کند مانع شود و بزجر و نصیحت پیش آید
و بداخلاقی کند نه که سخن چرب و شیرین بمیان آورد و تملق و مدارات چندان کند که خود مرجع و مدار المهام آنجا گردد که
درین صورت امکان فساد ست خصوصا درین زمانه که همه گرفتار نفس و طبیعت اند مثل مشهور ست دو بادشاه در اقلیمی نگنجند
اگر اینکس را حوصله شیخی و مقتدائی باشد دورتر از آنجا بنشیند که در یکجا دو مرشد بودن فائده ندارد و مضمونیست آنچه در منابل
است که مخدوم شیخ مینا را دو خلیفه بودند یکی شیخ سعد و دوم شیخ قطب الدین پیرزاده و صاحب سجاده و چون شیخ مینا
قدس سره فوت شدند هر دو خلیفه در مقام لکهنؤ ماندند اما از بودن مخدوم شیخ سعد هیچکس پیش شیخ قطب الدین رجوع نشد
با وجودیکه وی صاحب مقام بود آنگاه حضرت مخدوم شیخ مینا قدس سره شیخ سعد را در خواب گفتند که شما در خیرآباد بروید پس
ایشان بحکم خواب در خیرآباد رفتند انتهی ازینجا معلوم میشود که در یک مکان یک کس برای ارشاد و تلقین بس ست لهذا
پیران خلفای خود را نزد یک ماندن تجویز نکرده اند هرگاه که اجازت و خلافت میدهند میفرمایند که فلان جا برو و ارشاد
و تلقین نما چنانچه حضرت والد قدس سره میفرمودند که وقتیکه حضرت پیر مرشدم اجازت و خلافت دادند فرمودند که در وطن
خود استقامت کن حقیر عرض کرد اگر حکم شود بحضور بقیه عمر صرف نمایم که حوصله شیخیت ندارم فرمودند که ٹھٹهری کهین بدلائی
هوت نهنی و آفتاب یکجا نتوانند بود برو و بکاکوری باش که از غیب هم بدین مامور فقط با وجودیکه حضرت پیر مرشد ایشان مشتاق بودند
لیکن یکجا ماندن اسوا ندانستند و موجبش همین ست که در حضور مرشد رشد خلیفه نتواند شد و اگر شود رشد مرشد

کم شود و این بی ادبی است و جائز نیست این روش در طریقهٔ درویشان بلکه بعضی بزرگان چنان بوده اند که اگر در
شهری درویشی را به ارشاد نشسته میدیدند نزدیک او شان تکیه نمی ساختند و قیام دائمی نمیداشتند و اگر احیاناً اتفاق
میشد هر کسیکه پیش ایشان می آمد باو می گفتند که پیش فلان برو چنانچه حال حضرت الامام حسین بود که در ابتدا چون
تجویز بنای خانقاه میشد و مهاراجه تکیت رای که معتقد آنحضرت بود خواست که مکانی برای آنحضرت ساخته دهد بعضی
مردم تجویز کردند که متصل مدرسهٔ شاه صبغة الله صاحب قطعات مزروعه افتاده اند بران قطعه احداث مکان کرده شود آنحضرت
فرمودند که اینجا امکان ساختن نباید که متصل شاه جیو مرا خانقاه ساختن نشاید با وجودیکه باهم کمال دوستی داشتند آخر علیحده
از شهر بیتابه بزرگان خود مقام ساختند بعد اگر آنجا کسی برای مرید شدن می آمد میفرمودند که برو مرید شاه جیو شو
که او شان چنین و چنان اند تا معتقد ورد فع میکردند غرض ازین بیتکلفی آدابی با پیرزاده واقع شود سبب وحشت فساد بنظر آید
ازان بکلی احتراز باید کرد که آنچه موجب رنجیدگی وی خواهد شد و این حرکات البته خلاف طبیعت او خواهند افتاد پس رنجیدن
اگر نه رنجد احوط است و بعض مشائخ را معمول است که فرزندان خود را مرید پیرزاده خود می کنانیدند و اجازت و خلافت از ایشان
میدهانیدند با وجودیکه خود مجاز شیخ وقت بوده اند چنانچه در خاندان قلندریه همین دستور است و این نهایت آداب پاس ادب است
و بعضی مشائخ را همین دستور بود که تا وقتیکه شیخ وی زنده میبود خود بر مشیخت نمی گرائید و اگر کسی را بر بیعت تعلیم میکرد
خرقه و اجازت از پیر خود میدهانید چنانچه حضرت شاه مینا قلندر قدس سره در رسالهٔ مناقب الخلفا نوشته اند که شیخ محمود قلندر
لکهنوی از اصحاب و شاگردان قطب جهان شیخ عبد الرحمن جانبازی بود و قطب جهان مرید برای ادب پیش پیر خود که شیخ
عبد السلام بوده اند در جونپور فرستاد و وی را خرقه داد و ملقب بقلندر گردانید انتهی انصاف باید کرد هرگاه که درویشی ادب
پیش مرید نگه میکند ادب پیرزاده چگونه نخواهد کرد و در نفحات است که روزی شیخ علی بندار با شیخ عبد الله خفیف بتنگی
آمده بسیار شد عبد الله خفیف وی را گفت پیش رو ای ابو الحسن گفت که بچه سبب پیش روم گفت تو جنید را دیده و من
ندیده ام انتهی و نیز منقولست که چون شبلی را ارادت این امر پیدا شد به دست محمد خیر نساج که از مشائخ وقت بود آنجا
آورده و توبه کرد ... وی را پیش جنید فرستاد و صاحب کشف المحجوب گوید که فرستادنش پیش جنید از آن جهت بود که وی
از حیثیت شبلی غافل بود بلکه ادب جنید نگاه داشت و شبلی از خویشاوندان جنید بود انتهی و چنین حکایات بسیار اند که دلیل اند
که در بیعت پیش ... ابابید کار اگر معتقد و طالبی پیش وی می آید وی را پیش دیگری بفرستد نه آنکه خود طالب دیگری را معتقد خود گرداند

و دیگر از اعتقاد و محبت پیری باز دارد القصه پیر یابد لحاظ این مراتب ضرورست و برخلاف پیرزادگان از اهل دل صاحب طریقت
بمراحل دورند در رشحات است که حضرت ایشان میفرمودند که اگر در راه سگی خفته باشد و صاحب جذبه و حال آید از راه خیزند
تا خود با آسانی از آن طرف بگذرد باید که حالت و کیفیت متغیر نشود و اگر نه از کمال آگهی آن حالت است که با وجود آن فعل و جذبه باطن
وی برقرار ماند فقط پس از تکلیف دادن سگ تغیر حالت صحیح میشود و از رنجانیدن پیرزاده که متغیر میشود و با انقباض
اگر نشود حالت شیطانیست چرا که ملکه آگهی بر دو قسم است یکی نسبت عوام و دیگر نسبت خواص که بیک نسبت عوام
باز داون نعمت با وجود تقصیر در خدمت و دیگر نسبت خواص است القای حال است با وجود ترک وصحبت پیر است
در رشحات قصه کوتاه ادب پیرزادگان و خدمت صحبت ایشان باده شراب پیر علی بود وقت و این قضا یکی از مریدان
که با پیر خود نهایت محبت و خلوص داشته باشد آری چگونه دوست ندارد مرید صادق پیر خود را که بواسطه او بدولت کمال
انسانی و معرفت حق رسیده و چنان صادق افتد کسی در دعوی محبت که مخالفت پسندیده او نکند چنانچه ابو حفص بصری گوید
چون دوست داری کسی را که هرگز از احسان و یا طریقه الصبر خالی نیستی و چون دعوی محبت کنی با کسی که یک خطی
در مقام موافقت و نباشی انتهی اصل در یکا محبت و محبت خیلی کیاب خواه با خدا باشد یا رسول یا پیر یا اهل ارشاد
و محبت را اقسام است چنانچه در مجمع السلوک است که سالکان میان محبت و عشق فرق کرده اند عشق نهایت محبت
را گویند و بدایت محبت موافقت است بعده میل بعده موانست بعده مودت بعده هوا بعده خلت بعده محبت
بعده تیم بعده وله بعده عشق اما موافقت آنست که دشمنان حق چنانچه دنیا و شیطان و نفس را دشمن داری و دوستان
حق را دوست داری و با ایشان ملازمت و صحبت کنی و فرمان ایشان را دوست داری تا در دل ایشان جا یابی و چون کسی
در دل صاحب دلی جا یافت و منظور گشت صاحب دولت شد و برخوردار گشت و میل و موانست آنست که از همه
باشی و حق را همه وقت جویان مانی و من آنس بالله استوحش عن غیر الله و مودت آنست که در خلوت مشغول
باشی بعجز و زاری و نهایت اشتیاق و بیقرار و هوا آنست که دل را همیشه در مجاهده داری و جگر را آب گردانی و خلت آنست
که بکنی جمله اعضای خود را بدوست خالی کنی از غیر دوست و محبت آنست که از اوصاف همه پاک گردی و با اوصاف حمیده
موصوف شوی و شغفت آنست که از غایت حرارت شوق حجاب دل پاره کنی و آب دیده را پنهان داری تا محبت را کما یکه
محبت سر ربوبیت و افشای سر ربوبیت کفر مگر بغلبه حال که طاقت نماند و اختیار هم نماند و تیم آنست که خود را بنده محبت

وانیز گردانی و بتجربهٔ ظاهری و تعریف باطنی موصوف گردی و دوم آنست که آئینهٔ دل را برابر جمال دوست دار
و دست تمثل به جمال گردی حلاوت بیادان باشی سیوم آنست که حضور دل گردانی و بیقرار شوق انتهی این اقسام محبت
رسول و پیر و محبوب که باشد قیاس باید کرد و زنهار اگر پیر صاحب فتح و مرید عاقل دخل در ریاست پیرزادگی نکنی و جو سلسله
اخذ سجادگی وی نماید که ضرر آن هم در دنیا خواهی یافت و هم در عقبی چنانچه در کتاب مناقب الاصفیاست که حضرت شاه
فتح قلندر بعد از سیر و سفر در ایام چون بجونپور وطن خود تشریف آوردند با شیخ فیض الله که داماد حضرت شاه عبد القدوس
بودند ناخوشی میان آمد بسبب اینکه حضرت شاه فتح قلندر با شیخ مذکور سفیر بود که شما صحبت درا موافق شریعت بگیرید
و در سجادگی حضرت شاه قطب الدین جد اول شیخ عبد القدوس اجداد ما دخل نکنید که مرا سهمت نه شما را در آن وقت هر دو مان شهر
طرفداری شیخ مذکور نموده و مجوز استقامت حضرت قلندر صاحب شدند از راه حسد و عناد خود که با آنحضرت سید شتند تلبیس قلندر
صاحب فرمودند که این هر دو بیت خواهم نشست مثل علی پور دیهات بسیار پیدا خواهم کرد و از راه صفت جلالی و حالت کشفی بر زبان مبارک
که شیخ هیچ را وقت حلت عنقریب میرسد فاتحه و رسوم وی کرده از جونپور بیرون شد و ما آخر همان شد که بر زبان مبارک گذشته بود و دو تن
منقولست که حضرت شاه فتح قلندر را نسبه بودند از یکی دختر بود که با شیخ نجیب عباسی کتخدا شده بود و از دو دیگر چهار پسر زندگانی لائق اتفاقاً شیخ نجیب
عباسی خواهش کبیرنی گرفت حضرت قلندر صاحب تمامی حصه ملکی معاش آنحضرت بنام آن دختر خود ساختند و بود نویسانید کیفر چنانچه کاغذ مشهور [illegible]
از بعضی قضات و مفتیین که با ایشان اتحاد محبت داشتند نویسانید هر گاه این خبر بحضرت قلندر صاحب رسید فرمودند که صفت
جلالی من میخواهد که هر که شیخ نجیب الدین عباسی بیرون افتد اما چه کنم دختر من بیوه خواهد شد اما این هر چهار پسر من شیر نر
و شیران اند هر که با ایشان ایذا رسانید قاضی و مفتی که طرفداری شیخ ابو النجیب میکنند همه را تدارک نماییم هم در حیات خود
و هم بعد وفات خود انتهی الا ان اولیاء الله لا یموتون بل ینقلون من دار الی دار مثل مشهور است شعر
دیگر رگ جگر و گرست چه داند این مثل هر که باخبر است و در بنیاد هیچ شک نیست که ارواح اولیا حمایت و حفاظت اولاد
میکنند و نفوس کاملان هم بعد مرگ توجه بحال منتسبان خود می باشند چنانچه در کتاب آیات الاولیاء مرقوم است که حضرت سید
اشرف جهانگیر فرمودند که در جونپور بودم شیخ عبد الله بدیع من آمد حالی عجیب داشت اما چیزی از کیفیات خورده بود از تهمت
بر خلاف ادب گفت خاطر من گران شد [illegible] تا وی را تصرف نمایم که روحانیت شیخ فخر الدین زاهد نمایان شد و دست من برگرد
و مهار خود گرفت و گفت زنهار روحانیت ما و سیاست هر چند که عبد الله را در حق تصرف خود آمده بود اما در گذشتم و در [illegible]

که اعزه را بعد مردن باولاد خود توجه می باشد انتهی در حضرت شاه مجا قلندر در مناقب الخلفا نوشته اند که این درویش در سیر [illegible]
چون در قصبهٔ کوملی رسید نسبت [illegible] زیارت حضرت مخدوم شیخ عبدالحق [illegible] که یکی از فرزندان وی که اهل الله [illegible]
کرانجانب شیخ احمد شمشیر پیدا شده و از جانب این درویش هفت شمشیر پیدا شدند چون آن انجال مشاهده کرد بصلح در آمد
و مصالحه شد و این هشت شمشیر از جانب امام سلمان که فرزندان وی تا امام عبدالرحمان جانباز بود که هشت پشت غوث و قطب بود
انتهی و اولیا را طاقت باشد که از عالم ارواح خبرگیری و تربیت اولاد نمایند چنانچه گویند که سید اشرف جهانگیر میفرمود که اگر بعد
اولاد من بخانه امرا و سلاطین [illegible] خواهند کرد تا پانصد سال خبرگیری ایشان خواهم کرد و محتاج چیزی نخواهند بود و گویند
که شاه ولی الله محدث دهلوی نیز میگفتند که من بیست سال در برزخ برای تربیت فرزندان خواهم ماند گاهی حضرت [illegible]
نیز در همین [illegible] کرده میفرمودند که اگر بعد مرگ [illegible] لیکن چه [illegible] اختیار من باقی خواهد بود من هم تربیت اولاد خود خواهم کرد
غرض ارواح اجداد کامل را توجه باولاد خود باید فهمید و صورت بزرگ زادگان را خصوصاً ولی حقیقت [illegible] باید [illegible] سجاده
باید که بر طریقه بزرگان خود باشند ظاهرا و باطنا و قدم بر قدم ایشان زنند علما و عملا و اکتساب اعمال حسنه و تحصیل اوصاف حمیده کوشند
و بکمالات و بزرگی پدر خود قانع نشوند و فخر [illegible] نظر بر حال خود دارد و فخر بکمال اجداد نیارد تا نگویندش که گرد نام پدر
چه میگردی پدر خویش باش اگر مردی و تا مقدور پیروی افعال و احوال و اقوال آبا خود کند و بصورت و سیرت موافق و
یکرو تا الولد سر لابیه و خلف رشیدش گویند و با مریدان و معتقدان پدر بحسن اخلاق و بذل شفقت پیش آید
تا دل همگنان بوی گراید و با عوام لطف و مدارات کرده باشد و با هر یک نصایح و ارشاد و تعلیم منافع و مضار دین و دنیا
دارد و بجا مریدان خود پندارد بلکه پاسداری و دلجوئی آنها از مریدان خود زیاده تر ملحوظ باشد تا خاطر آنها افسرده و دل شکسته
نگردد و خلوص و عقیدت آنها زیاده پیدا شود و بر [illegible] آنها را سرد [illegible] آنها تحمل و بردباری لازم
و غمخواری گذرانند که در این ایام اکثر مریدان [illegible] اتفاقی از پیران خود منحرف میشوند این پیرزادگان چه بداخلاق
پیرزادگان موجب تسخیر قلوب مریدان است تا مقدور از خود [illegible] شدن ندهند که انحراف ایشان یا تحول بر نفاق [illegible] ایشان
خواهد شد یا نسبت بدخلقی و نالایقی پیرزاده کرده خواهد شد لهذا تالیف قلوب آنها ضرور است اگر آنها محتاج باشند خبرگیری
ایشان کنند بشرط استطاعت خود که حقدار اند [illegible] خود را بیفزای قدر [illegible] باید [illegible] و با
مریدان پدر که خواص صاحب لیاقت اند و اهل [illegible] توقیر و تکریم پیش آیند و ایشان را [illegible]

هرکه از اوشان عمر یافته باشد او را بجای بزرگ خود فهمد و اگر اوشان در هیچ امور و شی محتاج الیه وی باشند از اوشان بیت تعلیم و تعلیم شود
مضائقه ندارد و بی تکلف از اوشان اخذ طریق نماید و ننگ ندارد بلکه غنیمت شمرد که گویا اخذ طریقه از پدر خود کرده باشد
که خلیفه پدر بجای پدر است و در تعلیم شدن از هیچ کسی عار نکند که اکثر پیرزادگان این زمانه بهمین عار و غرور جاهل مانند
و پیرزاده جاهل بر پیر طریق را اعتمادی نباشد و هرکه از ایشان صاحب لیاقت و قابل نیابت باشد و پدر اجازت خود کرده اند
و خرقه عنایت کند هر قدر که بواسطه خلفا او و پدر او سلسله جاری خواهد شد بهتر است و موجب ترقی است که کثرت ارشاد سبب
زیادتی ثواب است روزی یکی از اصحاب شیخ گفت که اگر بدانستمی که دو رکعت نماز غیر از نماز فریضه فاضلتر بود از نشستن شما
هرگز با شما نشستمی و مجالست نکردمی انتهی و روح [illegible] تکریم اوشان بسیار کند که بسبب تعلیم دینی یا [illegible]
در ولایت خاتم ثابت خواهد شد و در زیادتی رشد کوشد که [illegible] شده است بکثرت [illegible] خوش گردد
منقولست که مردی را غلامی بود بسیار مالدار روزی وی مال و اسباب غلام را دیده بسیار خوش شد و از آن حال برقص آمد
مولا از آن حال دیده برقص آمد غلام پرسید که یاری شما چرا انبساط میکنید وی گفت ترا سبب انبساط چیست گفت
از [illegible] چندین مال دارم [illegible] و گفت که من بدین خوشم که مولا توام و این همه مال تست که تو از آن [illegible] منی پس
سجاده نشین همین فهمید باید که همه مریدان پدر و منتسبان آن خاندان که واسطه یا بواسطه از ذات ایشان پیدا شده اند
موجب بزرگی و عظمت ماست و بس غرض در هر وقت این چند اوصاف لازمه پیرزادگی است یکی علم دوم صلاحیت
ظاهر سوم اخلاق نیکو چهارم تحمل پنجم سخاوت ششم قناعت هفتم خدمت که معنی آن در مجمع السلوک آنست
که مسافر [illegible] موافق طبع ایشان خدمت کنی و فراغت دل ایشان بجوئی تا ایشان با ورد و ذکر
بفراغ دل مشغول باشند و غنیمت [illegible] ایشان را جمعیت حاصل آید ثواب آن ترا شود و نماید خانقاها و جماعت خانها
صوفیان [illegible] ساختند [illegible] ایشان چون یکی را بجای خود نشانند و خلال اجازت نامه وی نویسند
خدمت مسافران وارد و صادر بکنید و اگر در خانقاه چیزی موجود نباشد دریوزه کنند و بیارند و در خدمت ایشان کنند
تا فراغت ایشان حاصل شود و کسر نفس نیز حاصل گردد و آنچه خدمت [illegible] است که [illegible] یکی [illegible] و زیاده
است و اگر خدمت فروتنی کند آن خدمت نیست بلکه رحمت و شفقت است انتهی این اوصاف که [illegible] منافع و [illegible]
و نیز صاحب سجاده را باید که ساکنان خانقاه خود را خدمت کنند و هرچه حاجت باشد و [illegible] اوشان را ندارد و [illegible]

با اوشان با وقار و تمکین باشد و بار خود بر اوشان ننهند بلکه خود بار اوشان بردارند و همه آنچه ضروری مهمات برای آرام عباد
معین گذارد و خانقاه را همیشه پاک و صاف و آراسته دارد و ساکنان خانقاه مشایخان را دعوه ملکیت مکان سکونت خود
نمیرسد که پیرزاده مالک مکانات پدر خود است نه غیری مگر هم آنجا را اتباع صاحب سجاده ضروریست که انتظام صوری و
دنیاوی بی متابعت شیخ صورت نمیگیرد در نفحات است که سفیان ثوری گوید اول کسیکه او را صوفی خواندند
ابوهاشم صوفی بود و اول خانقاهی که برای صوفیان بنا کردند آنست که برمله شام کردند و سبب آن بود که روزی امیر ترسا
بشکار رفته بود در راه دو تن را دید از این طائفه که فراهم رسیدند و دست در آغوش یکدیگر کردند و هم آنجا
نشستند و آنچه داشتند از خوردنی پیش نهادند و بخوردند آنگاه برفتند امیر ترسا را معامله و الفت ایشان با یکدیگر خوش آمد
یکی را از ایشان بخواند و پرسید که آن کی بود گفت ندانم گفت ترا چه بود گفت هیچ چیز گفت از کجا بود گفت ندانم از آن
امیر گفت پس این الفت چه بود که شما را با یکدیگر بود درویش گفت که این ما را طریقت است گفت شما را خانه هست
که آنجا فراهم آیید گفت نه گفت برای شما جائی بسازم تا با یکدیگر آنجا فراهم آیید پس آن خانقاه برمله ساخت انتهی پس آنجا
خانقاه برای همین است که درویشان اتفاق یکجا باشند نه برای آنکه مخالفان چند در یک خانقاه جمع باشند هرگاه که
اهل دنیا بسبب عدم اتفاق در یک خانه دو کس ماندن مصلحت نمیدانند و آنکه درویشان که با وجود ناموافقت در
در یک خانقاه باشند و جای دیگر ماندن نخواهند و نشان اتحاد و موافقت باشد که میگویند که ده درویش در گلیمی بخسپند
و صاحب سجاده را باید که در پی آرایش خانقاه و پیرایش درگاه پیر باشد و روز بروز بذات خود در رواج سلسله و طریقه
بخشد اگر صاحب مقدور است و اعراس پیران بکند که در خاندان چشتیه یعنی از جمله وصایاست که خلفا
در مثال می‌نویسند و اگر محتاج است مستعد آن نگردد و در اقامت اعراس فائده است یکی اجتماع برادران دینی و
ملاقات یکدیگر هر سال بای حیله یقینی و دوم روح صاحب عرس را حصول ثواب بسبب فاتحه خوانی بدین وسیله باشد
و جائز است آنچه طعام پختن و خوردن آن چنانچه در کتاب خزانة الصلوة است که طعامی که روز فاتحه بزرگان پزند
و آنرا عرف عرس نامند پس اگر طعام عرس عام است جائز نیست خوردن آن اغنیا را و اگر طعام عرس انبیا و اولیا
جائز است خوردن آن همه از برای آنکه در وی برکت است و آن از فوائد جنت است کذا فی عمدة الاحکام انتهی صاحب
سجاده را باید که بشرط مقدور و هم به سعی خود بهتر و تکلف سازد و به سرانجام عمارات رفیع بنا کند تا شوکت شان

و رفعت و جلالت صاحب مکان در دل همگنان افزون شود و نیز خادمی را که صالح و لائق و معهود باشد برای حفظ و سقی
درگاه تعیین نماید تا اندرون و بیرون گرد و پیش و ضیا کرده صاف دارند آنکه روا است مزار پیران از گچ و غیره ساختن و تعمیر
عمارت درگاه بزرگان کردن و گنبد بر آن افراختن و خشت پخته کردن قبر را مسقف راست کردن بر قبر و کنگره و شرح وقایه
مکروه نوشته و در مجمع البرکات است که متاخرین مستحسن داشته اند لیکن این کراهت جواز در حق عوام است نه خواص
که بهر خواص مسلمانان از هر چیز که بزرگی ایشان و تعظیم اسلام پیدا شود بباید کرد و شنیده که در مدینه منوره و نجف اشرف
و زیارات مشهد مقدس و بغداد و غیره مقابر اولیا و شهدا چه چه عمارات رفیع و تکلف تیار است اگر این عمارت
صاحب قبر یحیی و حضرت سید البته ازان منع می‌فرمودند هرگز کسی از اولیا و علما نفهمیده که این فعل اقدام شد
از اینجا است که شاه طیب بلگرامی در ترتیب الصلوة می نویسند که در بطال البطالین است که مباح کرده اند سلف برای
عمارت بر قبور مشائخ و علما و بزرگان بجهت نشستن و آرام گرفتن زائرین و نمود است شوکت اسلام خصوصا
در دیار هندوستان که اعدای دین بسیار اند پس اعلای شان این مکان موجب اعتقاد و انقیاد ایشان است و بسا
اعمال و افعال اند که در زمان سلف مکروه بودند و در آخر زمان از مستحبات گشتند کذا قال الشیخ انتهی و در کتاب
صراط المستقیم شرح سفر السعادت نوشته است که آنچه مصنف در منع مساجد و غیره بر سر قبر نوشته است حق است و اصل
سنت زمان صحبت و خلفای راشدین همین بود لیکن بعد از این تکلفات در مقابر واقع شد و مفاخرت و مباهات بان اتفاق یافت
و در آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر و ترویج مشاهد و مقابر مشائخ و عظما دیده اند و چیزها بر آن
افزوده اند که تا از آنجا ابهت و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا آید خصوصا در دیار هندوستان که اعدای دین از
هنود و کفار بسیار اند و ترویج و اعلای شان این مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان است و بسا اعمال و افعال و ضع
که در زمان سلف از مکروهات بودند در آخر زمان از مستحسنات شدند و مگر جهال و عوام چیزی کنند یقین که ارواح بزرگان
ازان نخواهند بود و ساحت کمال و دیانت ایشان از چرک کدورت و نورانیت و صفاست و زیارت مقامات متبرکه و دعا
در اینجا متوارث است امام شافعی گفته است که قبر موسی کاظم تریاق مجرب است برای اجابت دعا و زیارت قبور و احترام اهل آن
در استقبال و طلوب ادب بهان حکم است که در حالت حیات کذا قال الظهیری و در بعضی از این امور مکروه بعض وجوه
در کتب فقه متاخرین توسعی و ترخیص نیز بتوان یافت والله اعلم و در کتاب مناقب العارفین در حال حضرت مولوی جلال الدین رومی

مسطور است که روزی فرمود یاران ما تربت ما را بلند بسازید تا از مسافت دور پیدا شود تا هر که تربت ما را از دور ببیند عقیدتا
نماید و بولایت ما اعتقاد کند ایزد تعالی او را از جمله مرحومان گرداند علی الخصوص کسیکه بعشق تمام و صدق بی‌ریا حقیقت
بی‌مجاز و یقین بیگمان بیاید و زیارت کند و نماز گذارد و هر حاجتی که دارد بخواهد حق سبحانه تعالی جمیع حاجات و مطالب وی را
گرداند و بمقاصد خود برسد و مطلوب دینی و دنیاوی او حاصل گردد و هم دران کتابست که روزی مولانا فرمود که تعمیر
گنبد هفت کرت تربت ما عمارت کنید آخرین بار ترکی بیاید بطول تربت ما یک خشت از زر و یک خشت از نقره خام
بسازد و حوالی تربت ما شهری شود و بیشتر رگ تربت ما در میان شهر ماند و دران زمان شهر و تا شهر کهنا انتهی و بالجمله
اصل زیارت قبور از اعمال خیر و اوضاع دین ست انتهی و موافق همین ست که روزی شیخنا و مولانا شیخ المشایخ السیادات
حضرت شاه باسط علی قلندر اله آبادی قدس سره بر دیگ ... خود شاهنشاه قلندر موافق معمول نشسته بودند و در آنوقت
قبر ایشان گلی بود اتفاقا ... کسی آنجا رسید از آنحضرت پرسید که این که کیست فرمودند این قبر ولی ست از اولیاء
الله که با وجود این بحسن النسبتی تو جنگشت و انحضرت ملاقات کرده رفت آمد و آنحضرت مخاطب گردیده فرمودند که ای
شاهنشاه خبری از غیب بقیض بس تا مزار شما پخته تیار کرانده شود که اهل دنیا نابینا از سنگ و خشت را می پرستند قدر گل خاک
نمیدانند چونکه گفته کاملان خالی از کشف و کرامات نیست عرصه زیاده نگذشت که مهاراجه ... که دیوان ... شده بود
مزار پخته مع احاطه چاردیواری ساخت و باین سبب بیت دولت فراخت چنانچه آن مزار زیارتگاه است بعد از وفات آنجناب
روضه خانقاه و چاه و مسجد طیار کرده ... کسیکه ... فرش ...
... فقیر نیز ... آنحضرت پایین قبر والدین شریفین ... که کاهی بزبان مبارک
... آنحضرت ... ساخت و ... پیشتر سرای همین آنحضرت ... والدین ...
ساخته بودند پس از آنوقت در دلم خیال میماند که کاش ... شود که بنای روضه نمایم و مقابل روضه که
درگاه است مسجد بنا کنم و اگر نه مکان صاف کنم و گرد پیش آن سبزه نشانم و چمن ... سازم تا سواد آن شایسته
درگاه نماید چنانچه مقابر بزرگان است ... اما اسباب مقدور ... اتفاق نمیشد اتفاقا روزی از شیخ لعل محمد ساکن
لکهنو که از مریدان صادق و محبان آنحضرت مرحوم بود و با فقیر مرا زیاده تر از سابق بالفعل محبت ... است
اندکی سرگذشت میان آمد که اگر اینقدر مبلغ بهم رسد گنبد بالای مزار ساخته میشود وی آنحرف شنیده گفت که من ...

این تیار خواهم کرد هر چند در آن وقت پیر احیدان با مقصود نمیدانستم لیکن از تصرفات و کرامات آنحضرت است که بسی مصر شده در
تیاری قبر مستعد شده بلوا ناخطیر بنده هر فی کرد و جلد با هتمام غلام محمد معمار که وی نیز از مریدان آنحضرت بود تیار شد چنانچه تاریخ
تعمیرش درین قطعه مذکورست قطعه تاریخ خدا ابدال محمد جزای خیر دهد زسعی وجود خیا گشت وضع تعمیرش بنیت اتمام نقش شده
واز بهر یادگاری دهر بگفت گنبد پر نور سال تعمیرش بود در لفظ گنبد پرنور تاریخ آن بی کم و کاست می برآید و بعد چندی مسجد هم
که لائق درگاه است بنا نمود و دیگر مکانات تکیه درست کرده الحمد لله علی ذلک حق تعالی جزای خیر دهد که چنین کار زنده کرده و
سرانجام یافتی یا بنده خدمت چه قدر بود در دنیا و دین نیکو نام یافت این کار دولت است کمونکه گراد شد از آن روز
مزار مبارک یاد دهند زیارتگاه خلائق شد و تاریخ مسجد نیز دو قطعه گفته شد یکی از آن قطعه اول بخت شد بنا ابدال محمد ز فضل خویش با اعتراف
سجده و هم حج و هم زکوة بعد ازین بنا روضه چو این سجده گاه ساخت سالش بمحراب گفت لقد قامت الصلوة قطعه
ثانی بنا شد چو این مسجد خوش نما دل حق پرستان ز نقشش شگفت بمحراب ز بنائش تاریخ شده عبادتگه خلق
تاریخ گفت در قطعه اول ماده تاریخی لفظ لقد قامت الصلوة است و در دوم لفظ عبادتگه خلق بی کم و کاست برآید
القصه صاحب سجاده را باید که از طریق زیارت قبور بزرگان و آداب و فوائد آن مطلع باشد هر قدر که آداب مرعی
خواهد داشت برکات خواهد برداشت **فصل هفتم** در طریق زیارت قبور مشایخ و آداب زیارت مزار بزرگان و فوائد زیارت
ایشان و استمداد از روحانیت و خواندن دعا و غیر آن **بدانکه** رفتن برای زیارت قبور از جمله اسفار مسنون است
در کتاب عین العلم در مقام بیان انواع اسفار درین عبارت مذکور است مِنْهُ مُلَاقَاتُ الْكُبَرَاءِ لِلْاِسْتِفَادَةِ
مِنْ مُشَاهَدَةِ الْاَحْوَالِ فَلِسَانُ الْحَالِ فَصِيحٌ وَزِيَارَةُ قُبُورِهِمْ فقط و درینجا شارح آن ملا علی قاری گوید در تفسیر
لفظ قبورهم ای الکبراء فَاِنَّهُمْ بِمَنْزِلَةِ الشُّهَدَاءِ لَا يَمُوتُونَ وَلٰكِنْ يَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارِ الْفَنَاءِ اِلٰى دَارِ الْبَقَاءِ
وَقَدْ وَرَدَ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزُورُوا الْقُبُورَ فَاِنَّهَا تُزَهِّدُ فِي الدُّنْيَا وَتُذَكِّرُ الْآخِرَةَ
رَوَاهُ ابْنُ مَاجَهْ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَفِي رِوَايَةِ الْحَاكِمِ عَنْ اَنَسٍ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ اَلَا فَزُورُوهَا
فَاِنَّهَا تُرِقُّ الْقَلْبَ وَتُدْمِعُ الْعَيْنَ وَتُذَكِّرُ الْآخِرَةَ الحدیث انتهی پس پیرزاده صاحب سجاده را باید
هر وقت که فرصت یابد بعد صبح و عصر بمزار مبارک پیر خود رفته باشد و با دب تمام چنانچه قاعده رفتن پیش بزرگان است ایستاده
با تعظیم ایستاده باشد بلکه تنها نشسته مشغول شود که فوائد زیارت بسیار است اگر مزار نزدیک باشد فبها والا در هفته

و پیاده پا شده رود که هر قدر آداب تعظیم بجا خواهد آورد ثمرهٔ آن خواهد دید که حال اولیاء الله در حیات و ممات یکسانست
و صحبت و حضور پیران برابر و در زیارت فوائد عظیم است چنانچه حضرت شاه محب الله در مکتوبی بخلیفهٔ خود شیخ عبد الرسول
گهندوی نوشته اند که چاهگن چون پر اینجا بر خود خواهی که چند روز دیگر با فی البدیهه در روز یک بار بزیارت زین العابدین
و سلطان المشایخ و هم العالم و بندگی شیخ احمد عبد الحق قدس سره خود را بیابی و در روضهٔ ایشان مشغول
شدی که در زیارت اولیاء فوائد بسیار است ایشان و شیخ اقطاب العالم شیخ عبد القدوس قدس سره جا بود و کیفیتی که در آستانه
عالی شیخ الاسلام شیخ عبد الرحمن جا بشاه لاهوری نور الله مرقده فرموده بودند و نیز گفته فرستاده اند که تجلی نزدیک آستانه
ایشان باشد که در روز دو مرتبه بزیارت ایشان میرود و حضرت شیخ قدس سره قبل این اکثر اوقات بزیارت امیر فتحیم در آن
مراقبه میکردم و ذوق می یافتم و پیش از خدمت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی نور الله مرقده پرسیدند که چون این بدن را
در خاک ادراکی نیست و بدن مکتسب که با روح از و مفارق نشده و در عالم ارواح حجاب نیست چه احتیاج است بسر خاک
رفتن فائده چیست در هر مقامی که توجه کند بروح بزرگی همچنان باشد که بسر خاک رفته شیخ فرمود فائده بسیار است یکی آنکه چون
بزیارت کسی میرود چندانکه میرود توجه او زیاده میشود و چون بسر خاک میرسد و بحس مشاهده می کند خاک او را حس او نیز مشغول
او شود و بکلی متوجه گردد و فائده بسیار باشد دیگر آنکه هر چند که ارواح را حجاب نیست و همه جهان پیش ایشان یکسانست اما در بدنیکه
هفتاد سال با او صحبت داشته باشد و بدان محشور او که بعد از حشر ابد الآباد خواهد بود و آنجا باشد بآن موضع نظر و تعلق وی
بیشتر بود که بمواضع دیگر حکایت کرد که یک نوبت در خلوت جنید قدس سره بودم و از خلوت و ذوق تمام نصیب
نسبت جنید که در آن خلوت بود چون بیرون آمدم و بسر خاک وی رفتم آنجا ذوق نیافتم تعجبی را بخدمت شیخ خود
قدس سره گفتم فرمود که ذوق آن نسبت جنید یافته باشی گفتم بلی گفت و موضعیکه در عمر خود بوده است که چند نوبت
آنجا بوده باشد وقتی و ذوقی حاصل شده باشد و بدنیکه چند سال همانجا با او صحبت داشته باشد اولی است که ذوق
بیشتر حاصل شود شاید که بسبب مشغولی حس به سر خاک در توجه تقصیری افتاده باشد آخر خرقه که ایلای پوشیده باشد
ذوق آن مشاهده میتوان کردن ازان نزدیک تر است پس فرمود که زیارت بسیار است کسی اینجا توجه کند بروحانیت
مصطفی علیه السلام فائده یابد اما اگر بمدینه رود و در روحانیت مصطفی صلی الله علیه وسلم از رفتن او در هیچ راه او با خبر باشد
چون آنجا رسد حجره بیند و روضهٔ پاک آنحضرت را و بکلی متوجه باشد فائده آنرا با فائدهٔ این چه نسبت و اهل مشاهده فهم فی

تحقیق باشد انتهی همچنین حضرت عالم نیز سفر می‌فرمودند وقتیکه قصد رفتن آستانه و گلگشت مکان مرشد خود کرده بودند بخیال
اینکه آنجا رفته چله خواهم کشید عرض کردم که چرا تکلیف سفر خواهند فرمود آنحضرت مخصوص روحانیت مرشد
اینجا و آنجا برابر است در جواب آن چنین فرمودند که نه از اینجا تا آنجا فرق بسیار است فوائد آن چنانچه درین مقصد ذکر یافته
بعینه چنان فرمودند پس کلام جواب شنیدم و در مناقب الخلفا است که احمد علاء الدین گفت که حضرت امام علی رضا فرزند حضرت
امام سلیمان از هندوستان زاده و در کنتور آمده مرا چار روز بشب کشیده روضه منوره ایشان بر من آنجا امام احمد علاء الدین
در هندوستان آمد و زیارت حضرت امام سلیمان که در روز و شب چند در کنتور بود و چار روز بشب کشیده روضه منوره آنحضرت میکرد
انتهی و نیز در آن کتاب است که قطب جهان هر شب ماه و هر شب جمعه پیاده بجهت زیارت پدر بزرگوار خود امام احمد علاء الدین
رفتی و بعد از اداء زیارت تا دیری آنجا نشسته مراجعت نمودی و نیز در آن کتاب است که روزی شاه میر لاهور ابو المکارم را فرمود
که چون بوطن خود بروی اول زیارت جد و پدر بزرگوار خود و کنی قطب الاقطاب شیخ علاء الدین احمد را از آنجا بلاهور
در آئی زیارت جد خود قطب جهان امام عبد الرحمن جانباز بکن بعد از آن زیارت عم خود شیخ عبد السمیع بکن شیخ ابو المکارم قصد
لاهور کرد آنچنانکه پیشتر گفته بود بعمل آورد و تفصیل آن درینجا نوشتم غرض بیان اولیا تاکید زیارات مشایخ کرده اند
که فوائد از آن یافته اند بیان الست که هرگاه گور بزرگ و مکان خلوت بزرگ و خرقه بزرگ را تأثیرات است که اهل اعتقاد و صاحب دل را
مشهود میشود لیکن تأثیر بزرگ که صالح باشد چرا ازان تاثیر خواهد بود که وجهی بسیت از اجزای آن بزرگ بر اهل حق و مریدان
واجب شد آداب قبر مشایخ و خرقه مشایخ چنانکه بیان شد پس صحبت و آداب بزرگان چگونه بر ایشان واجب نخواهد بود
و کسیکه معتقد ایشان بود و از ایشان نگاه دارد چگونه فائده و برکات ایشان نیابد حق تعالی در ذات ایشان تاثیرات زیاده
از جمادات و حیوانات بخشیده است و تاثیرات جمادات و غیره هم ظاهر است گویند که در نفحات مذکور است که حضرت ایشان
میفرمودند که تاثیرات جمادات از اعمال و اخلاق مردم پیش ارباب تحقیق مشهور است چنانچه حضرت شیخ محی الدین ابن عربی
درین باب تحقیقات بسیار دارند و آن تاثیرات جمادات معائنه است که اگر شخصی فضل عبادات را که نماز است در موضعی ادا کند که
از اعمال اخلاق ناپسندیده جماعتی متاثر شده باشد به آن جمال این عمل برابر آن عمل نیست که در موضعی ادا کند که متاثر از
صحبت ارباب جمعیت شده باشد از اینجاست که دو رکعت نماز در حرم برابر است با هفتاد رکعت در غیر آن انتهی لهذا صحبت
بزرگان مهم و بهمست که مشغول بودند در خلوت پیر میکردند و بعد بعضی بزرگ نشسته مشغول باشند و آن مکان را که صاف میشد

و بطهارت و آداب این اماکن شریفه بروند قول بزرگان است که بعضی از مشایخ بغیر از طهارت کامله نروند و مسکن خود نسازند و سکونت
در آنجا اختیار نکنند تا حکم العدم بثبوته البعید مگر مسافر و در خانقاه مرشد این معاودی قبر شیخ پا دراز نکنند و نشست
نه نشینند و پشت داده بدان سو راه نروند و بول و غایط و حدث آنجا نکنند و آب بینی نیندازند و در روضه بزرگان بهیئت اختیار کنند و از
کلمات لا یعنی و صحبت ناجنس و عوام پرهیز نمایند و نبیند پیشتر که این مزار کیست و از نزدیکی این کیفیت چیست در کتاب تذکرة
الاولیا هست که روزی حضرت خواجه حسن بصری در گورستان گذشت یکی را دید که آنجا نان میخورد گفت منافق است هر که پیش
مردگان این شهوت بخشد گویی باخرت و مرگ ایمان ندارد انتهی پس این سخن مشعر بر آنست که اگر نزدیک قبر باشد باید که بیاد آدمی
بشری نکند یاد مرگ باشد چه جای قبر بزرگان که نزدیک ایشان محض بی ادبی است که نفس بچیزی مشغول شود و از فیض آن بزرگ
استمداد جوید و این هر وقت و شب و روز محال است لهذا ادب است که وقتی معین آنجا حاضر آید باز و در نشینند و اقامت کنند و
بحوایج البشری خود پرداخته باشد که آداب بزرگان در حیات و ممات یکسانست بلکه زیاده از آن چنانچه در کتاب انیس الساکین
که خواجه قطب الدین بختیار کاکی فرموده که وقتی خواجه معین الدین سنجری با جمیع اصحاب نشسته بود و حکایت سلوک میفرمود و هر بار که
راه بران سید میرسید قیام میکرد و خلق هیچ یاران نمیدانستند که آنجا کسی هست که شیخ هر بار بر پای قیام می آید چون
وقت فرصت یاری عرض کرد که هیچ کسی نیست و شما آنجا قیام میکردید حال چیست فرمود آن طرف گور پیر من است شیخ عثمان
هارونی هر بار که نظرم بر آن می افتد بر من فرض میشد که قیام کنم آنگاه فرمود که مریدان را در حضور و غیبت پیر یکسان میباید
چنانکه در حیات پیر واجب است بعد از آن نیز واجب انتهی و در تذکرة الاولیا است که روزی ابو بکر شبلی بر سر خاک جنید
استاده بود سائلی پرسید از مسئله وی جواب نفرمود گفت که پیران را احترام در حیات و ممات یکسانست
که در پیش خاک استاد جواب مسئله گفتن ... در حیات ... جواب ... انتهی
که مریدان نزدیک پیران ... ادب ... چنانچه ... نزدیک پیر
خود ... چنانچه در ... است که شیخ ابو سعید ابو الخیر گوید که پیر ابو الفضل از جهان گذشت گفتند ای شیخ او را
دفن کنیم جواب او گفتند بقالان گورستان هرات گفت لا لا ... گفتند چرا گفت از برای آنکه آنجا خواجگان اند
اما مانند بزرگانند ما ... گفتند پس کجا دفن کنیم گفت پس پل ... دفن کنید که آنجا مقام گنهگاران ... شود
باشند که در جوار ما ایشانند ... ایشان را نیز هم ... گنهگاران ... ایشان ... نزدیک باشند انتهی ...

مشعر برآنست که مرید را حوصلۀ آن نباید که من دیگر گویم پیر مدفون شوم ملحوظ لیاقت خود که من لایق آنم که گور من مقابل
زیارتگاه خلایق شود و بعضی که در جوار بزرگان جا خواسته اند باین خیال است که شاید که بسبب قرب و نزدیکی می نجات یابم
که دفن در جوار صلحا موجب برکت و نورانیت ست و همسایه اهل شر و فسق موجب اذیت باشد زندگان ست و طالب این را
نشان آنست که وی خود را گنهگار دانسته باشد و هیچو آن بزرگ خود را همسر نخواهد پس روا نیست کسی را دفن کردن خانه گور
وی وصیت کرده باشد که آن سنت مخصوص بانبیاست چه جای شیخی دیگر در خانه ساخته و عمارتی کسی دیگر در این مسئله بسیار احتیاط
شرط است غرض مزار اولیا اشرفی ست ظاهر ادب آن هر قدر که تواند بجا آرد چنانچه در نفحات ست که شاه سبحان که لقبش
رکن الدین محمود ست شرف صحبت خواجه دریافته بود و چند در چشت اقامت کرده بود گویند که وی مدت اقامت بود در چشت
هرگز نقض طهارت نکرده چون محتاج شدی که طهارت کند سوار شدی از چشت بیرون آمدی دو فرسنگ طهارت ساختی و ضرورت بود گفتی
که چشت منزل مبارک و مقام متبرک است و انبیا شده که آنجا بی ادبی کند انتهی نقلست که حضرت نظام الدین اولیا وقتی که بزیارت
و فاتحه خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس سره رفتند آستان بوسی نکردند همان جا فاتحه و درود میخواندند و باز گشتند
و تا مرقد خواجه نیز نرفتند سبب سوال کردند که چون سراپا شان پاک است چگونه بدان مرقد پاک نزدیک تر روم بزیارت آمده بودند و بعادت
معهود آستان بوسی کردند همانجا فاتحه و درود خوانده باز گشتند و بخاطر ایشان گذشته که آیا از آمدن من خبر یافته اند
آواز از مرقد پاک ایشان آمد مرا زنده پندار چون خویشتن من آیم بجان گر تو آئی بتن ... درود هم فرستیم
درود ... بر گنبد فرود انتهی از منابل سبحان ... شده که وی خلیفه جهان و کامل زمان بودند لیکن
روبرو مزار پیر خود احتیاط ... که ... گفتند که من پاک ام و اندرون قبر
نمیتوانم ... بحالت ... که مرا در پایین حوالی فلان درگاه دفن باید که وصال آنکه نمیدانند اگر من شایسته
استقامت نیستم چه حال اگر هستم هر جا که خواهم بود نزدیک ایشان خواهم بود در فوائد الفواد ست که حضرت خواجه در باب
کسانیکه خود را بپایان بندگان پیران بجهت دفن جا می خواهند حکایت فرمود که در بداون سراج الدین نام مردی بود
او یکبار رفت باین نیت که همانجا بمیرم و مدفون شوم چون از آنجا زیارت کرده در بداون باز آمد او را پرسید که قصد تو
چنین بود چرا باز آمدی گفت آنجا شبی در خواب دیدم که جنازه ها از اطراف می آرند و در حوالی ... دفن میکنند و مردگانیکه
در ... و حوالی آن اند بر داشته بجای دیگر میبرند پرسیدم که این چه حال است گفتند طائفه که اهلیت این موضع دارند اگرچه جاها

بدانکه انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی میماند و برین معنی شرع شریف و قواعد فلسفه اجماع دارند اما
شرع شریف پس عذاب القبر و تنعیم القبر بتواتر ثابت است و تفصیل آن دفتری طویل میخواهد در کتاب شرح الصدور فی
احوال الموتی والقبور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث باید دید و اثبات عذاب القبر در کتب کلامیه
مباحث عمده است حتی که بعضی از اهل کلام منکران را تکفیر کرده اند و تعذیب و تنعیم بغیر ادراک و شعور نمیتواند شد و نیز در احادیث
صحیحه مشهوره در باب زیارت قبور سلام مسنون و هم کلامی با ایشان انتم سلفنا ونحن بالاثر وانا ان شاء الله تعالی بکم للاحقون ثابت است
و در بخاری و مسلم موجود است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بالکفار یکه در بدر کشته شده بودند خطاب نمودند بل وجدتم ما وعد ربکم حقا
مردم عرض کردند که یا رسول الله اتکلم من اجسادا لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع منهم ولکنهم لا یجیبون و در قرآن مجید ثابت است
لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله بلکه از اقوال پس ماندگان هم خوش میشوند
و استبشار ثابت است ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون بالجمله انکار شعور و ادراک اموات
کفر نباشد الحاد و بدعت از آن بعید نیست و اما قواعد فلسفه پس بقاء روح بعد از مفارقت بدن و بقاء شعور و ادراک او لذات روحانی
و آلام روحانی مجمع علیه فلاسفه الا ابا الحکیم [illegible] فلاسفه [illegible] مشهور [illegible] ظاهر است که بدن آله [illegible] روح و شعور و ادراک
دائما در ترقی است پس مفارقت بدن در سلب ادراک شعور او چه قسم تاثیر تواند کرد و ادراک و شعور اهل قبور بعد از موت بعضی را بسیار زیاده
و بعضی را کم و آنچه تعلق بامور غیبیه دارد ادراک آن نهایت زیاده است و آنچه متعلق بامور دنیویه باشد ادراک آن کم و سببش این است که التفات
و توجه ایشان بامور غیبیه زیاده است و از امور دنیویه التفات و توجه کم باین جهت تفاوت واقع میشود و الا اصل ادراک و شعور
یکسان است بلکه اگر تامل کرده شود در دنیا نیز بسبب توجه و التفات زیادتی و کمی در شعور و ادراک واقع میشود چنانچه دقائق علمیه و کلام
بسیار کم فهمند و لذا اکثر عوام محاسن فنشا و کیفیت نغمات او تار را میراوه باخوبی ادراک میکنند و علما و فضلا در ادراک آن چیز ناچیا
قاصر اند اینهمه بسبب قلت توجه و التفات و کثرت آنست سوال کسی صاحب باطن صاحب کشف بر قبور الشیان را تعب چیزی زبان احد
نتوانند نمود بانه جواب نتواند نمود حاصل آنکه چون روح از بدن جدا باشد قوای نباتی از وجه [illegible] نه قوای نفسانی و حیوانی در وجود قوای نفسانی
و حیوانی فیضان و بقا شرط باشد بوجود قوای نباتی [illegible] ارواح در عالم قبر مثل حال الملائکه است که بتوسط شکلی و بدن کار میکنند بعد افعال
حیوانی و نفسانی میکردند فی آنکه نفس نباتی همراه داشته باشند فرق همین است که ملائکه را موافق اعمال تنعیم و تعذیب است و ارواح را
احوال کسوته تنعیم و تعذیب خواهد بود و بتمام الاستدلال [illegible] چنانچه گفته در شرح صحیح بخاری باب المیت یسمع خفق النعال

و در وفات یافته اند ایشان از فرمان حق است که اینجا آرمیم و طائفه که شایسته این مقام نیستند آنجا خفته اند ایشان را
فرمان حق است که آنجا و دیگر سر هیچ سرکار که این حقیقت مرا معلوم شد باید در بدایون آمدم انتهی الغرض زیارت و آداب تبرک
فوائد وارد در نفحات است که ابوبکر بابلی هفت سال پیاده و پا برهنه تا تربت مقدسه [illegible]
قرآن مشغول شود چون تربت مقدسه سیاه درگنبدی که محاذی آنست آمد و تلاوت قرآن مشغول شد
و در سه چند وقت اندکی بیشتر آمدی تا مدت هفت سال پیش آمد مرقد وی رسید و بعد از آن هرگاه پیش مرقد وی رسید
نشستی و پیدا از اختلاف احوال که چند وقت می ایستاد گاه دور و گاه نزدیک و در آخر می نشست بی توقف سوال کردند
جواب داد که به امر و اجازت آنحضرت بود بعد از آنکه شش سال بدین طریق بود بعضی از اصحاب وی گفته اند که چون مرا
معلوم شد که از ختم قرآن بدین طریق کرده بود و از تواضع حضرت شیخ اشاره بآن رفت که احترام زیارت مرقد مطهر و مقدس نمود
بعد از آن رفت و خلعتها و نوازشها یافت مولانا ظهیر الدین خلوتی گوید که هرگاه به زیارت گاه [illegible] انبیا را
[illegible] ایشان [illegible] انتهی و هم در نفحات است که بایزید بسطامی وصیت کرده بود که قبر من فروتر
از استاد [illegible] احترام استاد را الحق واجب است تا وقتیکه به زیارت مشغول باشد متوجه کسی نشود که
از آن [illegible] چنانچه در نفحات است که شیخ عبدالله بلیانی به زیارت شیخ روزبهان بقلی رفته بود و پیر وی یعنی شیخ
صدر الدین [illegible] تربت پیر [illegible] نشسته بود چون شیخ عبدالله برابر قبر ایستاد شیخ صدر الدین [illegible] ایستاده
[illegible] نشسته باز ایستاد و شیخ عبدالله [illegible] التفات نکرد چون از زیارت فارغ شد [illegible]
[illegible] التفات نکردی گفت شیخ روزبهان [illegible] انتهی [illegible]
و [illegible] ایشان [illegible]
مسطور [illegible] مرض برص مبتلا بود [illegible] در خانقاه قطب جهان [illegible] گرفت
در گنبد [illegible] و اشعار گفت [illegible] شب خوانده [illegible] قطب جهان [illegible]
گفت [illegible] که [illegible] برص [illegible] بیرون [illegible] بیرون شد
گویا [illegible] کتابت [illegible] اهل معاش [illegible]
اولیا مطلق [illegible] در خانقاه قطب جهان آمد [illegible] گفت ایشان مرده اند [illegible]

هرچند مردم گفتند که ادب اولیا نگاه باید داشت قبول نکرد در نیم شب که مردم نگهبانان بودند دیدند که مردم از غیب پیدا شدند
و او را در زیر چارپائی انداختند و از عصاها چندان زدند که از هوش رفت و مرا درسکهاس کرده در قلعه بردند چون سیاست
غیبی او دیده بود ترسید روحانیت قطب جهان بر وی ظاهر شد گفت ای جاهل اولیا زنده اند و بعد از حیات ایشان را زیاده
قدرت و تصرف میشود چنانچه دیدی بیدار شد و شیرینی بسیار بحضرت قطب جهان آورد و سر بر پای آنحضرت نهاد و در سلسله
وی مرید شد و از خدمت فرزندان وی سعادت حاصل نمود انتهی و تیکه وفات حضرت والدم شد مریدی از مریدان
آنحضرت بر مزار رفته گریه کرد و آنحضرت را بنیاد آورده همان وقت در گوش او آواز رسید که موجود ام و توجه من با شما
زیاده از نسبت سابق خواهد بود خاطر جمع دارید فقط و سوید این سخن آنست که حضرت جلال الدین رومی در آخر مرض با یاران
خود گفت که از رفتن من غمناک مشوید که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بروح شیخ فریدالدین عطار تجلی کرد و مرشد
او گشت در هر حالیکه باشید با ما باشید و مرا یاد کنید تا من شما را ممد باشم در هر لباسیکه باشم و نیز فرموده که در عالم مرا دو تعلق
هست یکی ببدن و یکی بشما چون بقرب حقتعالی فرد و مجرد شوم آن تعلق نیز از آن شما خواهد شد انتهی از همین است قسم
قول سلطان المشائخ نظام الدین اولیا که در تعریف والده خود میفرمودند که والده ام چنانکه در حیات حاجت من روا
میکردند اکنون هم هر حاجتی که مرا باشد پیش خاک والده عرض کنم غالبکه بهمان روز کفایت کند و کم باشد که بجا
کشد و در کرامات اولیا مسطور است که وقتی سید اشرف جهانگیر فرمود که شیخ ابوالحسن قونوی در طبقات صوفیه فرموده
که از مشائخ پنجکس تصرف میشود مانند احیا [illegible] حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی و شیخ معروف کرخی و شیخ محی الدین
ابن عربی و شیخ عقیل منجی و شیخ حیاتی آنوقت یکی از حاضران التماس کرد که این تصرف مشائخ ولایت در مشائخ
کرام و حیات تصرف باقی است فرمود که تعیین این امر [illegible] ازلی ادبی نیست اما بشیری از خاندان چشت را باقی است
بتخصیص خواجه معین الدین چشتی و حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی و شیخ فرید شکرگنج و شیخ نظام الدین اولیا
و شیخ علاوالدین بنگالی انتهی و مریدان صادق را در زیارت مزار پیران ثوابی است عظیم و درجه بزرگ چنانچه در
نفحات است که شیخ ابوسعید ابوالخیر هر مریدی را که از شیخ بودی بسر خاک پیر ابوالفضل فرستادی و گفتی که آنجا که
زیارت کن و هفت بار گرد آن بگرد و طواف آنجا کن تا مقصود حاصل شود انتهی و در فوائد الفواد است که
حضرت خواجه فرموده که [illegible] را گفتی که در زیارت فلان شهید برو و بر روضه فلان نیز گرد

حکایت فرمود که شیخ فرید ... از اینجا پدید آمد رفتنی شد و تحقیق رحمت سیکفتنی بیاید چون فقیر ... من بحکم اشارت
رحمت ... که بار ها گفتی هر گاه ... تا ست خواجه شاهی موی قول بود و فرستاده انجا الله شهید زیارت بیاید ... بخشت
اندوا ... من ... باید تا چهارم پنجم روز بیاید دیگر آن کار بر نیاید اگر ... زیارت من بیاید ... گوشه ... سین
خشت ... انتهی این احوال شعر ست بر فوائد زیارت ... الا آنکه مردم اهل اعتقاد ... ادا
را ... مستقل پیش آید کالی الحد شفیع ... و مدد میکنند که بعد حصول مراد خود اینقدر
نذر ... حالات بزرگ خواهم گذرانید پس بمقتضای عقیدت و نیاز خود میگذرانند و آن بزرگان آنرا قبول
میفرمایند چنانچه ... که شخصی پیش ... مسعود ... تحفه آورد و پرسید کجا آورده گفت ... ایارسال
کشتی ... محاذات ... کرده که اگر بسلامت ... آمد ... بهر حال ... شرطی
هست ... چنانچه ... آن باشد و دل من قبول کند ... بسلام شیخ آمدم ...
را بدکان فلان ... گفتم ... برای شیخ قبول نمود و آن ... شیخ ...
اولان ... سال ... انتهی ... استمداد ...
باین جهت که ایشان ... مطلب ... حاجت ... این نوع ... چنانچه
و ترتیب ... استمداد ... مطلب حاجات ... کنند که تصرف ایشان ...
... این ... نوع ست ... حاجات از شفاعت ایشان ... بعضی ...
که امداد ... بالعکس گفته اند و بعضی امداد ... دیگر اهل قبور انکار می کنند
... که هر که در حالت حیات ... است ... حقیقت استمداد آنست
که حاجت خود ... حقیقی ... انبیا و اولیا و شهدا و دیگر بنده های مقرب خدا ... مطلب آن
... مشایخ ... برآمدن حاجات مقرر میکنند باطل ست بالاجماع زیرا که نذر بغیر
الله جائز نیست ... که بگویند ... اینکه برآید فلان حاجت من اینقدر طعام ... بدرگاه این بزرگ
... کردن ... فقیر ... بطریق ... آن حق
... والا ... ست ... در ان و اگر ... است

و اگر خادم هم نباشد فقرا و مساکین اولی و هو المختار کذا فی العمدة و همین تبرک است که توشه مخدوم شاه عبدالحق که جد شیخ
شیخ عبدالقدوس گنگوهی در رساله خود نوشته است که هر کرا احتیاجی پیش آید توشه مخدوم را نیاز کند و حاجت برآید انتظار
همین است که آن توشه را خواه قیمت آن را پیش صاحب سجاده وی یا فرزندان شیخ برسانند و اگر نتوانند پیش آن فقرا آن
که صوفی باشند و بنا اهل ندهند که ضرر است و این توشه را و پیر که مخدوم صاحب جاری کرده بود حضرت مخدوم شیخ
که هر که توشه بالای از ان خرچ کند یا بخورد او از جان برآید بعد حضرت مخدوم فرزندان وشان شیخ محمد عارف
که اگر پیش یا فرستادن نتواند هر جا که مریدان باشند برساند در کسی که ... هم ... است و مقصود آن اصل
در ان رساله مرقوم است غرض ... اولیا ... حاجت خود اولیا را شفیع گردانید
و بعد انجاح مطالب پیر چیزی معین ... اوشان کردن ... قباحتی نبود البته روح آن بزرگ بحال این امر
مطلع شده اند قباحت آن ... غرضان ... ملکاران پادشاهان را برای حصول
مطالب خود وسیله سازند و این بدعت ... فعل ... اگر کسی ... پادشاه و ...
و اینکو ... علی ... الکیاس ... اولیای حق ... صاحب ... در کار خود شفیع میگردند
و از خدا و اجابت ... وسیله ... و بالتهای استمداد از وی برآید کار ... و قباحتی ندارد و جای
اعتراض نیست و در شفاعت اولیا و انبیا شکی نیست و ... بزرگان حق ... تحقیق است ... چون ... باشد
چه قباحت است ... طعام و شیرینی وغیره ... نیست که بروح آن کس برسد
که ... بزرگان بتحقیق رسانیده اند چنانچه در کتاب سیر مخدوم جهانیان ... مرقوم است و بعضی
کسان از ... معلوم گردانیده اند و اگر فایده نبودی کسی این فعل نکردی و از وقت بزرگان ما تقدم تا این
رسم جاری نماند مگر شرط است که آن طعام وغیره بمحتاج بخوراند و ثواب ... از صدقات وغیره نیز نفع میرسد چنانچه
شیخ افضل اله آبادی در رساله ... نوشته اند که فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه در تنبیه الغافلین آورده که از
پدر خویش شنیدم که گفت ... قصد مسجد جامع کرد تا نماز جمعه آنجا گذارد و بر گورستان بگذشت
... بود گفت ساعتی اینجا باشم تا صبح ... نماز گذارد و پهلوی خویش بر گوری نهاد و بخفت در
خواب دید که مردگان از گورهای بر می آیند و حلقه حلقه نشسته اند ... میان ...

این قصه ... مولوی ... علی ...

حاشیه متعلقه صفحه ۱۱۵ سطر ۳

[illegible]

شیخ ابن حجر هیتمی
در شرح حدیث لعن الله الیهود و
والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد [illegible] است این بر قصد برای است
که نماز گذارد رو بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق
و اما اتخاذ مسجد در جوار بعضی یا صالحی و نماز گذاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم و
توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قرب
آن روح پاک را هم حرجی نیست دران نقل از شرح فارسی مشکوة شیخ عبد الحق
محدث دهلوی در باب زیارت القبور این است و [illegible] در کتاب الجهاد و در ان شرح [illegible]
تمام است و نیز در شرح [illegible] الی [illegible] حضرت مولوی شیخ ابن
صاحب در رساله [illegible] المحبت [illegible] مع الاحبار
الحاکم [illegible] مع الامم
فما فعل من [illegible]

[illegible]

و دیر بخواب گشته ساعتی برنیامد که طبقها دید که می آمد و دستارها بر آن کشیده و هر مرده را از آن طبقی خود دست
در گور خود برد همه گشتند و آن جوان بماند و ویرا هیچ طبق نماند غمناک خاست که بگور خود فرو رود صالح او را گفت یا
عبد الله چیست که ترا غمناک می بینم و این چه بود که دیدم گفت دیدی این طبقها گفتم آری گفت این کردارها
و لطفهای زندگانست که مردگان خویش را می کنند چون به نیت مردگان صدقه دهند یا ایشان را دعا کنند
شب آدینه آن کردارها نزدیک ایشان آرند و من مردی بودم از فلان ولایت و مادر خود را بحکم آوردم تا هر دو
حج کنیم و چون اینجا ببصره رسیدیم من فرمان یافتم و مادرم بعد از وفات من شوهر کرد و مرا فراموش کرد و هرگز
باشوی نگوید که مرا فرزندی بود و بدنیا چنان مشغول است که هرگز مرا یاد نکند نه اندر تنگی نه اندر فراخی بخیر و نه بلفظ نیکی
ازین سوار تلخ خوردن که بدین جز هیچ کس نیست که مرا یاد کند صالح گفت که مادر تو کجاست او نشان داد چون روز شد نماز گذارده رفت
و از خانه آن زن بپرسید تا نشان یافت و با وی ملاقات کرد و در تنهائی از وی پرسید که ای نیکبخت فرزند داری گفت نی گفت گاهی بوده
چنین صالح بود که مرد پس صالح آن قصه را با وی بگفت چون آن زن این قصه شنید زار زار بگریست و تعریف وی کرد
و گفت ای صالح یکهزار درهم از من بگیر و بر فرزندم صدقه کن و بعد ازین هرگز ویرا فراموش نکنم از دعا و صدقه
تا زنده باشم صالح از انجا آمد و آن هزار درهم میان هفته صدقه کرد و چون شب آدینه دیگر آمد باز در آن گورستان
آمد و همچنان یک دو رکعت نماز خوانده پشت بگوری نهاده بخواب رفت باز همچنان معامله دید و در آن میان جوان را دید
شادان و لباس سپید پوشیده نزدیک وی آمد و گفت یا صالح مری خدای ترا جزای خیر دهد بانچه که با من کردی
و پیغام من رسید گفت ای جوان شما مردگان و زندگان را می شناسید گفت بلی می شناسیم و مرغان اند هوا
نیز می شناسند و گویند سلام ما را و زندگان نیک الخ انتهی و در ترتیب الصلوة است که اتفاق است علما را
در نفع ثواب صدقه میت اما در نفع ثواب عبادت بدنی اختلاف است نزدیک شافعی نیست نفع میت را هیچ چیز از
نماز و روزه و دعا که زندگان برای میت میکنند و نزدیک ابی حنیفه ثواب نماز و روزه و خواندن قرآن و
دعا و استغفار و اعتاق رقبه و غیر آن بنیت میت نفع می کند او را و بیشتر و هم چنین کذا فی شرح عین العلم گفته اند
که دعا برای میت بمنزله هدیت برای زندگان در حدیث آمده که هر که به نیت میت کند هفتاد هزار بار لا اله الا الله
بگوید و ثواب آن بمیت بخشد آمرزیده شود آن میت اگرچه مستوجب عقوبت باشد کذا فی نفحات و غیره گفته

که ختم تهلیله هفتاد هزار بار برای میت موجب نجات خوانده و نجات آن میت که برای آن میت بخوانند و در ینبابیع
قصه عجیب در نفحات مذکور ست اگر خواهی مطالعه کن و در کفایه شعبی میگوید که وقتیکه تصدق می کنند
کسی بنیت میت میفرماید حقتعالی جبرئیل را که این صدقه بقبر میت ببر و بگوید السلام علیک یا ولی این هدیه
فلان ابن فلان است پس میکند جبرئیل قبر او را از نور و مید هد او را از مدینه در بهشت و خفت می کند بار او و مهر میدهد
حوریرا و می پوشاند او را از حله از حکم خدا انتهی و حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی در کتاب همعات خود در بیان
نسبت اویسیه نوشته اند که از نجاست حفظ اعراس مشایخ و مواظبت زیارت قبور ایشان و التزام فاتحه خواندن
و صدقه دادن برای ایشان و اعتنا تمام کردن بتعظیم آثار و اولاد و منتسبان ایشان انتهی و نیز در حدیث است
که روزی پیغمبر علیه السلام بر مزاری گذشت و دید که بر وی عذاب میشود پس شاخ درختی تازه بر وی نهاد و یاران
پرسیدند فرمود که این شاخ تازه تسبیح حق میکند تا وقتیکه سبز خواهد بود و فائده آن تسبیح بمیت خواهد رسید هرگاه که تاثیر
سبزه چنین ست تاثیر کلام حق که از زبان بنی آدم بر آید چگونه نخواهد شد لهذا مردم بر مقابر رفته تکبیرات میخوانند
و دعا ها می کنند گویند روح مرده تا چهل قدم و پس بنده که آنجا میرود می آید که چیزی هدیه دهد چون نخواند چیزی
بر و لعنت کند و بر اکه این قدر بخیل ست که بر مقابر آید و زبان را بکلمه حرکت ندادن پس طریق زیارت کردن باید دانست
بدانکه در مطلوب الطالبین ست چون میرود بروضه پیر یا استاد یا بزرگی دیگر بزیارت و باید که گل و شیرینی و چیزی
نقد با خود ببرد اگر نتواند سبزه هم کافی ست خالی دست نرود و از جانب پای قبر در آید با پای قبر تقبیل نماید بعده طواف
کند چون از طواف فارغ شود مقابل روی صاحب مزار بایستد و بگوید السلام علیکم یا اهل لا اله
الا الله پس گل یا سبزه بدست راست خود بر ستاره قدم نزدیک روی میت آهسته بنهد و بنشیند و شیرینی
و نقد را در پیش خود دارد و آیه چند از قرآن نیز بخواند و ثواب آن نذر کند بعده هر دو دست بدارد و دوره فاتحه و آیة الکرسی
و اذا زلزلت الارض و الهکم التکاثر یگان یگان بار و اخلاص یازده بار و کلمه توحید یازده بار بخواند و بگوید قرأت
القرآن وجعلت ثوابها لروح فلان بن فلان بعد از آن انگشت سبابه بر مزار گذارد و هر مرتبه درود بخواند و هر
حاجتی که داشته باشد عرض نماید و شیرینی نقد را بوارثان آن بزرگ یا بخادمان او بدهد و خود رخصت شود انتهی
و در کتاب ترتیب الصلوة ست که در فتاوی نجم الدین نسفی آورده که واجب ست بر جمله مومنان اینکه زیارت کنند مزارها

سله فائده باید دانست که تعیین یوم زیارت و فاتحه بزرگان دین وغیره چنانکه از احادیث ثابت است آیۀ قرآنی نیز دلالت بر اثبات آن دارد در سورۀ مریم است که حضرت عیسی پیغمبر علیه السلام گفت السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا و پنهان نیست که همچو عیسی نبی اولو العزم تعیین یوم برای سلامتی خود کرد بخصوص در قرآن آنکه وجوب التعیین نیست اگر گویند که این آیه حکایت از قول آن نبی است پس گوییم که آری اما این حکایت بر سبیل اظهار لعنت و عناد وغیره نیست که وجوب الترک بود چنانچه حکایات دیگر از کفار و منافقان اند اکنون بنظر انصاف کسی انکار تعیین یوم بدلیل نقلی نمی تواند کرد و دلیل عقلی خود همین تعیین با مقتضیات است که امری بوجه این تعیین بلا تعیین نمی تواند شد هذا ما الکتابة ابلغ من التصریح ہاں اگر کسی این گوید که فلان امر سوای این روز نافع تر و موثر نیست این قول والبته غلط هذا بالسنة می نماید گو بوده باید فضائل ایام مخصوصه مثل رمضان و ایام حج وغیره بیجا نبوده باشد و با اینهمه اگر کسی چنان در پی انکار بود و نه فهمید بیت

سه من آنچه شرط بلاغ است با تو گفتم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ٭ والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب ۱۲ اللهم اجعل قلب کاتبه انورا

سله فائده دعا خواندن باین عبارت که بحق فلان بر تقدیر مراد از حق حرمت حق یا حق تفضلی غیر مکروه است در سراجیه می نویسد و جاز فی الاذکار بالتوسل علی الجواز و در تفسیر عزیزی مذکور است که در روایت توبه حضرت آدم لفظ اسئلک بحق محمد انچه آمده است محمول است بر حق تفضلی که مذهب اهل سنت است و انچه در کتب فقه ممنوع است حق حقیقی بر مذهب معتزله که افعال عباد را مخلوق عباد دانند پس جزای آن افعال حق حقیقی بندگان است و از آنجا که در زمان سابق مذهب معتزله رواج بسیار داشت و استعمال این لفظ در بهم مذهب ایشان می شد فقها از استعمال این لفظ منع نمودند تا خیال کسی بآن مذهب نرود انتهی ملا علی قاری بعد نقل کراهت بحق فلان وغیره و نقل اختلاف در بعض تصانیف خود می فرماید اللهم انی اسئلک بحق السائلین علیک و بحق ممشای الیک المراد بالحق الحرمة او الحق الذی وعده بمقتضی الرحمة اذ لیس لاحد علی الله حق پس مراد آنست که حق وجوبی بر خدا کسی را نیست پس بحق فلان باشی مکروه نیست بآن معنی که بالا گفتم ۱۲ اللهم اجعل قلب کاتبه انورا

در هر هفته یکبار کذا فی خزانة الروایة و در حدیث آمده هر که زیارت کند قبر والدین یا یکی را هر روز جمعه آمرزیده شود
و زنان را جائز نیست زنان را بیرون آمدن برای زیارت قبور و حرام است مگر برای زیارت قبر آنحضرت کذا فی
کنز العباد و در محیط گفته هر گاه که زنان برای زیارت میت برآمدن از خانه کنند لعنت میکنند آنرا خدای تعالی
و فرشتگان وی و چون از خانه برآیند گرد میگیرند آنها را شیاطین از هر طرف و چون بر قبر میرسند لعنت می کنند
آنها را روح میت و چون میگردند همچنان در لعنت خدا و فرشتگان وی میباشند تا آنکه داخل شوند خانه را کذا
فی کفایة الشعبی و بعضی لا باس گفته اند کذا فی جمع البرکات و عارف ربانی شیخ عبد الوهاب شعرانی که از اکابر صوفیه
محدثین است از ابن عباس نقل کرده است که اصح آنست که رخصت در زیارت عام است برای مردان و زنان انتهی
پس چون کسی برای زیارت رود نعلین از پا کشد و چنانکه در حالت حیات آن دور و نزدیک می نشست همچنان
بنشیند برابر سینه یا سر میت بنشیند پشت بقبله و روی سوی میت و بگوید اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الدِّیَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ
وَالْمُسْلِمِیْنَ کُنْتُمْ لَنَا سَلَفٌ وَنَحْنُ لَکُمْ تَبَعٌ وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِکُمْ لَاحِقُوْنَ اَسْأَلُ اللّٰهَ لَنَا وَلَکُمُ الْعَافِیَةَ
و اگر قبر شهدا باشد بگوید سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ و اگر مقابر مسلمانان و کافران مخلوط باشند
بگوید السَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی و قبر را بوسه ندهد و از دست و چشم مسح نکند و انحنا نماید و خاک قبر را بهر
کمال مگر قبر والدین را کذا فی کفایة الشعبی و در کنوز جلالی هم نوشته که چون زنان در زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم
چنین بگویند اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ و در قبر ابی بکر رضی الله عنه اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ
یَا خَلِیْفَةَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و در زیارت قبور اولیا اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ
یَا اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَجَزَاکُمُ اللّٰهُ عَنَّا خَیْرَ مَا جَزَی اللّٰهُ اَوْلِیَاءَ مِنْ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
و در زیارت سادات اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ یَا اَوْلَادَ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَ
جَزَاکُمُ اللّٰهُ عَنَّا خَیْرَ مَا جَزٰی وَلَدَ نَبِیٍّ عَنْ اُمَّتِهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و در زیارت قبور علما اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ
وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ یَا اَیُّهَا الْعُلَمَاءُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَجَزَاکُمُ اللّٰهُ خَیْرَ مَا جَزٰی عَالِمًا مِنْ اُمَّتِهِ صلعم
و در زیارت استاد بعد از سلام یَا اَیُّهَا الْاُسْتَاذُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْکَ وَجَزَاکَ اللّٰهُ عَنَّا خَیْرَ مَا جَزٰی اُسْتَاذًا
مِنْ تَلَامِذَتِهِ و در زیارت عوام اَلسَّلَامُ عَلٰی اَهْلِ الدِّیَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُسْلِمِیْنَ وَیَرْحَمُ اللّٰهُ الْمُتَقَدِّمِیْنَ مِنَّا

۱۵ فائدہ جاننا چاہیے کہ اس مسئلہ زیارت قبور میں تعمیم مرد وعورت دونوں کے لیے حضرت مؤلف نے بموجب قول شیخ عبد الوہاب
شعرانی کا تحریر فرمایا یا میرے استاد پیر و مرشد برحق مولانا و مولی العالم حضرت شاہ نقی علی قلندر قدس سرہ نے بطور تحشیہ اس قول کو
یہاں رقم فرما کر داخل کتاب کیا اور نیز بعضے الہامات حضرت مؤلف میں تو بنا بر اختصار و افہام عوام کالانعام ہی ورنہ زیارت
کا عام ہونا دونوں کے لیے مشہور عام تمام ہے مشکوۃ شریف میں حدیث کنت نہیتکم کے ترجمہ میں حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی کہ
جامع بین الفقہ والحدیث ہیں یوں فرماتے ہیں کہ روکا تہا میں نے تمکو اس سے پہلے زیارت کرنے قبروں کے سے اب زیارت کرو اور اس
پہلے حکم کو منسوخ جانو بعضوں نے کہا ہے نسبت سبب نہی کا قرب عہد تہا اور اختلاف کیا ہے عورتوں میں پس بعضوں نے کہا ہے کہ رخصت مردوں کو
ہے اور عورتوں کو منع باقی ہے مگر زیارت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میں اور بعضوں نے کہا ہے کہ رخصت شامل ہے مردوں اور عورتوں
دونوں کو اور جو کچھ حدیث میں آیا ہے کہ خدا دور رکھے اپنی رحمت سے عورتوں زیارت کرنے والی قبروں کو کہتے ہیں کہ یہ حدیث رخصت سے
پہلے کی ہے جیسا کہ حدیث دوسری اوسکی موید ہے وہ یہ ہے کہ عن عائشۃ قالت کیف اقول یا رسول اللہ یعنی فی زیارۃ القبور
الحدیث یعنی پوچھا حضرت عائشہ نے کہ کیا پڑھا کروں یا رسول اللہ اور اونکی مراد پڑھنے سے پڑھنا وقت زیارت قبروں کے تھا حضرت شیخ فرماتے
ہیں کہ یہ حدیث دلالت کرتی ہے اوپر جائز ہونے زیارت کے عورتوں کو اور اس بات پر کہ حدیث لعنت کی رخصت سے پہلے تھی انتہی اور فتاوی
سراجیہ میں نصاب الاحتساب کے آٹھویں باب سے یوں نقل کیا ہے کہ بہتر واسطے عورت کے یہہ ہے کہ نہ زیارت کرے کسی قبر کی سوا قبر پیغمبر
صلے اللہ علیہ وسلم کے واسطے آنے وقت کے اور حدیث اگرچہ دلالت کرتی ہے اس عہد پر لیکن منسوخ ہے دوسری حدیث سے جو کنت نہیتکم ہے الخ
اور بحر الرائق میں لکہا ہے والاصح ان الرخصۃ ثابتۃ لہما یعنی صحیح تر یہہ ہے کہ رخصت مردوں وعورتوں دونوں کو ہے اور عالمگیری
میں ہے کہ ظاہر قول امام محمد رحمۃ اللہ علیہ کا جائز ہونا زیارت کا ہے عورتوں کو بھی کیونکہ انہوں نے تخصیص مردوں کی نہیں کی ہے اور
میں لکہا ہے کہ زیارت قبور مستحب ہے مردوں کو اور اسیطرح عورتوں کو اور ایسا ہی مختار الفتاوی میں ہے کہ اوس میں مضائقہ زیارت قبور کا
اور یہی قول ابو حنیفہ کا ہے اور امام صاحب کا ظاہر قول چاہتا ہے جواز کو عورتوں کے لیے کیونکہ امام نے مردوں کی تخصیص نہیں کی ہے اور بعضوں نے
کہ اختلاف کیا مشائخ نے عورتوں کی زیارت قبور کے لیے شمس الائمہ سرخسی نے کہا کہ اصح یہ ہے کہ رخصت ثابت ہے مردوں اور عورتوں
سبکو حدیث میں آیا ہے کہ عائشہ رضی اللہ عنہا زیارت کرتی تہیں قبر رسول اللہ کو ہر وقت اور زیارت کرتی تہیں حضرت عائشہ قبر بہائی اپنے
عبد الرحمن کو اور فتاوی سراجیہ میں لکہا ہے ولا باس للنساء الحائض والجنب بزیارۃ القبور اور ایسا ہی لکہا ہے فتاوی حمادیہ میں
کشف بزدوی سے نقل کر کے اور در مختار میں ہے کہ لا باس بزیارۃ القبور ولو للنساء لحدیث کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور الا فزوروہا اور جمعہ مضائقہ

مِنَّا وَالْمُتَأَخِّرِيْنَ عَنَّا وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِكُمْ لَاحِقُوْنَ اَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ نَسْأَلُ اللّٰهَ لَنَا
وَلَكُمُ الْعَافِيَةَ اَللّٰهُمَّ اَلْبِسْهُمْ مَلَابِسَ رِضْوَانِكَ وَاَسْكِنْهُمْ فِيْ بُحْبُوْحَةِ جِنَانِكَ وَاَعِذْهُمْ مِنْ عَذَابِكَ
وَنِيْرَانِكَ یس بخواند کلمهٔ توحید که آن موجب تخفیف قبر میت و مغفرت قائل ست و بخواند آهسته سورهٔ فاتحه
یکبار و اخلاص سه بار یا هفت بار یا هشت بار یا یازده بار یا دوازده بار و سورهٔ التکاثر و آیة الکرسی و اذا زلزلت کانیا
بخواند و دعا مغفرت برای میت کند و درود بخواند و ثواب آن را بمیت بخشد و خواندن سورهٔ ملک [illegible] قرآن
نزد قبر مکروه ست نزد ابی حنیفه و در مذهب امام محمد مکروه نیست و علیه الفتوی قَالَ الصَّدْرُ الشَّهِيْدُ وَ
مَشَايِخُنَا اَخَذْنَا بِقَوْلِ مُحَمَّدٍ و بعضی گفته اند که کراهت در خواندن بجهر ست و آهسته مکروه نیست اگرچه
ختم قرآن کند و در ظاهر روایت در جواز جهر و اخفا برابر ست و جائز ست زیارت در جمیع ایام هفته در روز و شب
خصوصا روز جمعه و پنجشنبه و دوشنبه و در بستان گفته که ارواح مردگان روز جمعه میگردند زیر عرش
تا وقت ظهر و سجده میکنند خدا را و صلوٰة میگذارند با ملائکه پس هر که فاتحه یا قرآن به نیت میت قبل از جمعه بخواند
روح میت از زیر عرش بشنود یک قاری بزمین می آید و لعنت میکند اعدا پس بهتر آنست که قبل از جمعه فاتحه بخواند
چنانچه متعارف ست و آنچه از حدیث ثابت شده است اینست که زیارت روز جمعه اول روز افضل ست و همین
متعارف در حرمین شریفین و نهادن گل بر مقابر نیکست و مادام که تر باشد تسبیح میکند و مرده به تسبیح وی انس میگیرد
و گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر گور دو کس که عذاب کرده میشدند در قبر پس دو شاخ تر بر هر دو قبر نهاد
و فرمود تا این هر دو شاخ تر باشد این هر دو مردگان را عذاب نخواهد بود فلهذا اگر بر قبر گیاهی یا غیر آن بروید تا که
تر باشد بر کندن آن مکروه ست و اگر خشک شده مکروه نیست کذا فی خزانة الروایة و نیست گل که بر مقابر نهند
به پیش اهل دنیا اولی تر ست انتهی و دیگر آداب زیارت که فقیر در مجمع الفوائد مؤلفه خود نوشته ست اینست که برای
زیارت قبور روز پنجشنبه صبح و شام و بعد نماز جمعه و روز شنبه قبل طلوع و دوشنبه و شب برات و عیدین و عاشوره
باید رفت که حاضر میباشند ارواح خلایق شب برات افضل ست و در احیاء العلوم آورده است که شبهای فاضله
پانزده است شش از رمضان یعنی هفدهم و بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم و اول
شب محرم و شب عاشوره و اول شب رجب و شب پانزدهم و بیست و هفتم رجب و شب پانزدهم شعبان که شب برات ست

وشب عرفه وشب عیدین و بروایت امام اعظم ایام تشریق نیز و عشرهٔ ذی حجه و روز عاشوره و روز عیدین و روز شب آ
در روز پنجشنبه هفتم رجب و بیست هفتم رمضان نیمه شعبان و وقتیکه بهر زیارت روانه شود باید که در راه لهو و لعب مشغول نشود
چون نزدیک رسد برهنه پا شود و یاد کند جای خود را که عجب اینکه طاری شد و بر قبور گام نهد و تکیه نکند و سجده نکند قبل
روانگی اول بخانه دو رکعت نماز خواند و هر رکعت بعد فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و ثواب آن بروح آنکس
بخشد که خدا تعالی در گور آنکس نوری پیدا کند و خواننده را هم ثواب بسیار دهد و اگر در شب اول مردن دو رکعت
بخواند در هر رکعت بعد فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص ده بار و الهکم التکاثر ده بار و ثواب آن بروح مرده بخشد
بفرستد حق تعالی در گور او هزار فرشته که نور دهد در گور او و بخشد آمرزنده را ثواب هزار شهید و نیز آداب زیارت
آنست که چون نزدیک گور رسد پشت بقبله و روی بمیت کند و بگوید السلام علیکم یا اهل القبور
یغفر الله لنا ولکم انتم لنا سلف ونحن لکم بالاثر و اگر گور شهید باشد بگوید سلام علیکم بما صبرتم
فنعم عقبی الدار و اگر گور مسلم و کافر یکجا باشد بگوید السلام علی من اتبع الهدی و بر قبر بزرگان رو بروی او باید
ایستاده باند بعده رو بروی میت نشیند و بخواند فاتحه با تسمیه و آیة الکرسی و اذا زلزلت و الهکم التکاثر یکبار و اخلاص یازده بار
و معوذتین یگان بار و بگوید بسم الله و علی ملة رسول الله که بردارد خدا عذاب تاریکی و تنگی قبر از
صاحب آن اگر قرآن خواند در گوشه قبر بخواند برابر روی ایشان نخواند بعده بر قبر تکیه خواهد دست راست بنهد و بگوید
اللهم اغفر له فانه قد افتقر الیک و نیز بگوید اللهم آنس وحشتهم وآمن روعتهم وارحم غربتهم و
تقبل حسناتهم وکفر سیئاتهم و قبر مادر و پدر را بوسیدن باک نیست و گرد قبر صالح گردیدن مضائقه
نیست و بروایت علی کرم الله وجهه یازده بار سوره اخلاص بر قبور خواندن کافی است و در خبر است هر که فاتحه
و آیة الکرسی بر اهل قبور بخواند خدا تعالی داخل کند هر قبر از مشرق تا مغرب چهل نور و وسعت بخشد قبور را و بلند
کند درجه هر مرده را و هم درجه خواننده را و بدهد ثواب شصت انبیا و خلق کند از هر حرف فرشته که تسبیح کند برای او
تا قیامت بعده اگر زیادت خواهد سوره یسین سوره ملک بخواند و اگر خواهد زیاده از آن چیزی دیگر از قرآن بخواند
که هر آیت از قرآن موجب ثواب بسیار است و نیز در حدیث آمده است در مفاتیح المسائل که هر که زیارت کند قبر مومن را بگوید
اللهم انی اسالک بحق محمد وآل محمد ان لا تعذب هذا المیت بردارد الله تعالی از وی عذاب میت

تا فتح صدر و بر قبر مادر و پدر در جمعه رود که ثواب بسیار است و بخواند الحمد یکبار و اخلاص هفت بار الله تعالی روشن
کند قبور آنها را به هفتاد نور و اگر بخواند این تحمید که انس رضی الله عنه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت کرده است
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَرَبِّ الْاَرْضِ وَرَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَلَهُ الْکِبْرِیَاءُ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیْزُ
الْحَکِیْمُ و بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ ثَوَابَهَا لِوَالِدَیَّ پس باقی نماند حق والدین بر وی آنچنان ثواب بود و اگر این را
بگوید این تحمید برای جمیع مومنان نیز ثواب است و اگر شب پنجشنبه بعد نماز مغرب دو رکعت بخواند بعد فاتحه سوره [illegible]
و کوثر و سه چهار قل یک یک بار و ثواب آن بمادر و پدر دهد نهایت ثواب است که از ابوالحسن خرقانی منقول است
که از علی منقول است که چون مرده را در گور نهند و کسی دو رکعت نماز بخواند در هر یک بعد فاتحه آیة الکرسی یکبار
و اخلاص و معوذتین یکبار و چون در قعده بنشیند تشهد بخواند سر به سجده نهد و بگوید سُبْحَانَ مَنْ تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ
وَالْبَقَاءِ وَقَهَرَ الْعِبَادَ بِالْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ و سر از سجده بردارد و سلام گوید و بر گور آید و بگوید ای فلان ابن فلان
این نماز هدیه تست برادر حق تعالی تاریکی و تنگی از ان گور دور کند و اگر همه مسلمانان آمرزش خواهد قبول شود و حق تعالی
گوید ای فرشتها گواه باشید که بخشیدم او را و گذارنده نماز را و مادر و پدر او را و فرزندان او را و در این کتاب اگر فضائل
این بسیار بود کم کرده نوشته شد و به سبیل تبرک قبر مادر و پیشانی قبر پیر بسیار ثواب دارد و نیز کلمه تمجید بسیار و کلمه توحید
سه بار بر قبور خواندن ثواب عظیم دارد انتهی و مرید را باید که چند بار گرد قبر پیر طواف کند و در زیر پای شیخ البته خاک بردارد
و ضرور گل تربه چشانند که ارواح را از بوی خوش نصیبی تمام است و پیش تربت پیر زیاده از قرأت سوره
یسین بنشیند که در نشست بسیار خوف ترک ادب است که آنجا ستاده چنانکه بلکه چشم بر تربت
در خیال شیخ دی باشد بغرض ادب کردن و نهادن سر در آنجا ضرور است که مشایخ هم چنین نوشته اند انتهی فصل
و بیان نگاه داشتن خرقه و متاع پیران و بزرگان و تبرک گرفتن بدان که و ثبوت حضرات
مشائخ چشت بدانکه خرقه و متاع و سبقه بزرگان پیران که مریدان و معتقدان بجانه خود نگاه میدارند و
آن بجا می رند و بدان تبرک میگیرند خالی از برکت نیست فوائد بسیار دارد و ثمک سبب تعظیم یادگاری حال
و نشان صاحب آن شیخ دیگر بعد از وفات پیغامبر علیه السلام تا الیوم مستور است که ورثه و معتقدان آنرا نگاه
میداشتند و قول مشائخ ظاهر است صحابه نیز کرده اند چنانچه در کتاب السنن عمرو بن جابر روایت کرده است که عمر

انبیاء میں سید علی ہمدانی کے حال میں لکھتے ہیں کہ حضرت آدم کی قدم کی زیارت
کیواسطے سراندیپ کو گئے

عبدالعزیز که از زاهدان است مصطفی صلی الله علیه وسلم بود در آنکه وی والی مدینه شد متاع مصطفی صلی الله علیه وسلم
حاصل کرده بود و آنرا در خانه از خانه های مدینه بتعظیم و تبجیل داشته و هر روز به تبرک آن متاع نظر کردی از مشاهده متاع
آنحضرت در عمر عبدالعزیز رهبری بکمال منبعث شده بود و وی سالها والی مدینه بوده است و کسی بود که اکابر قریش
بر وی جمع شدندی و وی ایشان را در خانه بردی و متاع آنحضرت را در نظر ایشان از حجره بیرون آوردی و عظمای قریش
گفتندی که این متاع آنکس است که خدا شما را بدو عزیز کرده است و مکرم گردانیده آن متاع مصطفی صلی الله علیه وسلم که بدست
عمر عبدالعزیز آمده بود گستی بود از لیف خرما بافته و نهالی بود از پستان که حشو آنهم از لیف خرما بود و کاسه
و قطیفه صوف کنند بغافی و نیزه و ترکشی با چند تیر بوده است و در آن قطیفه مصطفی صلی الله علیه وسلم آنرا پوشیده بود
از خوی مصطفی صلی الله علیه وسلم مشاهده میشد و روزیکه عمر عبدالعزیز متاع مصطفی صلی الله علیه وسلم را درمیان ثقات بیرون
آوردی و مشاهده مصطفی صلی الله علیه وسلم صادقان و طالبان گریه کردندی و آنان که ترک دنیا و اختیار زهد و قناعت نمودی استغنا پیدا
و در مومنان به منبعث گشتی و راوی گوید که هم در ایام عمر عبدالعزیز یکی از سکان مدینه در رنجی عظیم بمانده و از
حیات او منقطع گشته از اثر خوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در قطیفه مشاهد میشد از مصطفی صلی الله علیه وسلم
و بدان مریض منقطع الرجا او زیارتی تعالی از اثر خوی مصطفی صلی الله علیه وسلم و برکاتش آن مریض را در آن
صحت او اختی پس صحیح باشد اگر کسی تبرکات پیران خود را نگاهدارد و زیارت کند و بدان تبرک حجاب پدر و اجداد
بلکه حسن ما بیدا نگاهداشت چنانچه در کتاب فوائد الفواد است که حضرت خواجه فرمود که پیش از این همسایه من محمد نام
شخصی بود او را هر سال تب نوشدی و زحمت بسیار دیدی چون از زیارت حضرت شیخ فرید عزیمت شد وی گفت که او
شیخ خود تعویذی برای من آر چون رفتم عرض کردم فرمود تو خود تعویذی بنویس پس نوشتم و بدست شیخ دادم
وی مطالعه فرمود باز من داد و گفت که او را بدهی چون از آنجا بشهر آمدم و آن تعویذ با محمد دادم و آن تب زایل شد هم فرمود
که من روزی بخدمت شیخ خود نشسته بودم تاری از محاسن مبارک شیخ جدا شد و در کنار او فتاد عرض کردم که اگر
فرمان شود من آنرا بجای تعویذ نگاهدارم فرمود همچنان کن پس آنرا باعزاز تمام گرفته در جامه پیچیده آوردم هر
رنجوری از من تعویذی میطلبید من آنرا بوی میدادم تا بر خود می بست و زحمت دفع میشد باز از وی می گرفتم
روزی دوستی را پسری خورد رنجور بود وی درخواست آن روز هر چند او را بطاقچه داشته بودم جستم نیافتم و دیگر جا

هم تلاش کردم نیافتم آخر آن پیر بعد چندی بیگری آمد حضرت الوقت چون نگاه کردم بر طاقچه که همیشه
میدیدم بنظر آمد از ینجا معلوم شد که در قسمت آن پیر حوت بود لهذا غائب شده بود انتهی و حضرت
شیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سره در مکتوبی بشیخ مظفر خلیفه خود نوشته اند که چیزی که از نگار پیر خداوندان
دل گذر کند همه جدا دل گردد و نشاید که از آن چیزی از ناحق بتا سوی ضائع گردد و انهم از عالم دل باشد
از انجا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چون موی باز کردی صحابه بر یکدیگر قسمت کردندی و هر جامه که
پوشید از ان کار بجامه می گذرافت و از انجا بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم پیراهن مبارک از بهر
دل پیرش که مسلمانی بود داد و آن پیراهن با آن منافق در گور نهادند صحابه پرسیدند یا رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم او را هیچ سود دارد فرمود تا که تاری از ان بر جاست او را عذاب نباشد از ینجاست که جوانان
بخرقه پیران تبرک بگیرند و تفرقه کنند تا هر کسی از ان نصیب باشد و جامه چنین صاحب دولتی تفرق کردن
عادتی بود و دران چه غرض انتهی و بعضی مشائخ نوشته اند که کفش پیر و دیگر چنانچه مصلا و دستار و طاقیه و
ذراع و هر چه هست آنرا در مجلس مجلی بالا دست دارد و بی وضو دست بران نبرد و گاه گاه آنرا بکشد و بر دیده و
سینه بمالد و برکات آن از پیر طلبد و وصیت کند که کسی آلهٔ جامه شیخ چیزی باشد نگاه ندارد خصوصا طاقیه مولانا
محمد قاضی در مقامات عالیه خواجه عبید الله احرار مینویسد که بسفر بودند که درویش احمد دستار طلبید گفت شما
از بسببات تعظیم و احتشام سر بست و الحاح نمودن دستار خود را با او دادم بعد از آنکه توجه خاطر دوستان آنانست عظیم

تمت

قطعهٔ تاریخ طبع کتاب مستطاب شرایط الوسایط طبعزاد منشی محمد رضا صاحب صبر کاکوری

چه این رسالهٔ اقدس که خوش کتابی هست
جناب شاه علی اکبر نکو فرجام
چو بهر سال آغاز طبع کوشیدم
کلام شاه تراب علی کمال کلام ۱۲۹۲

برای صوفی صافی ز شاه عرش مقام
خوشا کتاب که هست مؤلف آن
ز حکم شاه ذوی الاحترام ذو الاحکام
سپس چو مژدهٔ انجام طبع بشنیدم

به طبع آمده از حسن سعی قدوهٔ دین
چه احتیاج نموده که بهر فیض انام
رسید مصرع عالی همین بطبع مرا
بگفت هاتف غیبی بگو بخیر تمام ۱۲۹۲

فہرس مضامین و مطالب کتاب شرایط الوسایط

اشتہار

پیش خدمت صاحبان مطابع نزدیک و دور و تاجران کتب مقدور التماس ہے کہ کتاب مسمی بہ شرایط الوسایط از تصانیف جناب مستطاب معلی القاب حضرت شاہ تراب علی قلندر نور اللہ مرقدہ الاطہر آجتک چھپی نہ تھی حسب الاجازت صاحب سجادہ درگاہ اقدس اروغہ شیخ شاہ علی صاحب بید خاص نے بصرف زر کثیر دفعہ اول چھپوا کر شایع کیا ہی اور رجسٹری بنمبر ۱۹ محکم ۱۸ مئی ۱۸۷۶ع حسب مراد قانون بستم ۱۸۴۷ع ہو گئے ہے لہذا امید وار ہی کہ کوئی صاحب بلا اجازت مشتہر اول و اروغہ موصوف صاحب سجادہ مصنفہ قصد چھاپنے و چھپوانے کا نفرماوین ورنہ باعث نقصان ہووین بلکہ جسقدر کتب کار ہون بارسال خط بیرنگ قیمت مقام کاکوری محلہ تکیہ تحصیل و ضلع لکھنؤ سے طلب فرماوین تاجرانہ وہان کتاب کی پہنچیگی سب کو بقیمت ملیگی بذریعہ بلندہ یا پارسل مقام دور پہنچیگی فقط ۱۲ — مئی ۱۸۷۶ء

دفعہ اول الف جلد المشتہر قیمت فی جلد ۱۲ ۔
محمد علی حسن خان مالک مطبع

واسطے سند ... کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی مطبع علوی کی ہے مہر مطبع ثبت کی گئی فقط

